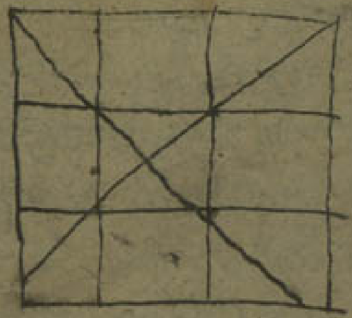
شرح ... ... عقرب ... عقرب
...



الحسن البصری

کحل با اصطلاح
چشمهٔ زنگار و زوج
نفع چشمهٔ زنگار و هیلاج
مولود را گوید
چشمهٔ حیوانی جیم را
من نقد و علاج اصلاح
الحکیم

(۸۱)

کتاب موالید

مستنبط الاحکام ابومعشر

۱

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی زین السماء بمصابیح و جعلها رجوما للشیاطین والصلوة و السلام علی نبیه شمس فلک الرسالة محمد المصطفی الامین و آله و عترته النجوم الطاهرة الی یوم الدین اما بعد این احکام موالید است که بر دویست و شانزده باب قسمت کرده اند از گفتار ابومعشر رحمه الله هرگاه که خواهند که احکام و دلایل این اقسام طلب کنند اول در فهرست طلب کنند پس در کتاب همان باب را طلب دارند تا آسان بیابند و معطل نشوند

۳

۲

باب اول اندر علم موالید نخستین چیزی که در عمل موالید بکار باید
داشت آنست که استقصای طالع بکنی بدرجه طالع و دقیقه و وتدها و درج
برجهای فلک دوم که دلیل باشد بر حال مولود و برادرانش و پدرانش و فرزندانش
و بیماریها و مرگ و سفر و پادشاهی و دوستان و دشمنان وی پس اگر کواکب را
بدانی و بر سیر احوالهای ایشان و جایگاههای ایشان و طول و عرض و شرف و هبوط و
کدام مقیم باشد و راجع و غربی و شرقی و مستقیم و صاعد و هابط و قوی و ضعیف
و خفیف و ثقیل و علوی و سفلی و سعد های ایشان و نحس ایشان و فرحشان و ربا
و باکنونگی نقشهاشان و زشتی و نر و ماده و پیوسته گشتن و بازگشتن و اقبال
و ادبارشان و رد و قبول و جمع النور و نظر یکدیگر از راست و چپ و تثلیث
و تربیع و تسدیس و مقابله و مطرح شعاع و حدها و وجهها و مثلثات و حیزها و نهبهرها
اثنی عشر و درجها و زیاده و نقصانها و دشمنی و دوستی ایشان و زاید و نقصان
بحساب و آنکه بشرف باشد یا بهبوط یا در وبال یا در کسوف و حال کواکب
و طبیعتشان و برجها را بدانی که ثابت و منقلب و ذو جسدین کدام و مستقیم الطلوع

و معوج الطلوع و آتشی و خاکی و هوائی و آبی و لونها و صورتشان و مطالعهای ایشان
و برجهای شرقی و مغربی و در راست و چپ و جنوبی و شمالی و بهاری و تابستانی و
و پائیزی و زمستانی و طعمهایشان و گونه و بوی و در جهای تاریک و روشن و
و مخرق و تقسیم و آبار و درجهای که فکاری تن دهد و طبیعتها و صفتها و دلیلها
و سیبها و کواکب بیابانی و طبقات از شرف و ارتفاع بر یکدیگر و درست
کردن ماه که در زیاده باشد یا در نقصان و طرفیش و ربطش چون فقالسیر باشد
و پنهان شدن و پیدا گشتن و جایگاهش از کواکب روشن و تاریک و
آخرهای برجها که حد نحس باشد و حد هر برجی که نحس باشد و قران سعدها که در
سیم روز مولود باشد و هفتم تا چهلم روز از مولد شده و پیش از مولد و پس از
مولد بیک سال و اجتماع و امتلا و صورت مولود بشناسی و جنس وی که از آدمیست
یا از جنس بهایم دارد چهار پا یا پرنده یا چرنده و نظر بوقت مسقط نطفه و کیفیت
کواکب و از شکم مادر سبک زادن یا دشوار زادن و آنکه مرده زاید و درستی
و آنکه عمرش دراز باشد و آنکه عمرش نباشد و حال مولود و طبعش و خویش و
اصل آفرینش وی و پرهیزکاری و فاسقی و امانت و خیانت و عقل و جهل و دانائی
و نادانی و معرفت و کندی و بردباری و سبکی و برجای بودن و بخویشتن دلیری
و بددلی و درشتی و نرمی و گشاده روئی و دژمی و کین داشتن و خوشخوئی
و دستوری و بیراهی و راست گفتن و دروغ گفتن و قوت و ضعف و زیادت
و بدی و کرمی و شومی و شتابکاری و آهستگی و بزرگی و فروتنی و نشاط
و کسالت و شرم و بخل و تدبیر و تفکرش که تام باشد یا ناقص و تندرستی و فکار

ونیکویی و زشت رویی و سعادت و شقاوت **فصل** و همچنین خواسته
مال وی بکمی و بسیاری و وقت آنکه بوی برسد و سببها که معاش وی از آن
باشد و کار و پیشهٔ وی چه باشد و حال وی بدانکه تربیت او چگونه باشد
و شیر خوردنش و بدانکه نخستین مولود وی باشد و حال برادرش بدانی مهتر و
میانین و کوچک و همچنین خواهرانش را و ببینی که بسیار باشند یا کم و عددش
بدانی که چند خواهد شد برادران و خواهران وی و پیش از وی کدام بمیرد
و از پس وی کدام و دشمنی و دوستی ایشان و سود و زیان و میراث وی بدیشان
رسد یا میراث ایشان بوی رسد و حال ایشان با یکدیگر بدوستی و دشمنی که
و زیان **فصل** نگاه کن بطبقه پدر و مادر بسفلگی و بزرگی و جنس ایشان یکی باشد
یا مختلف باشد و از هر دو کدام بزرگتر باشد و بروی خوشنود بودن و خوار
داشتنشان و پرورند و بردارند یا براه بگذارند و کدام مشفق تر باشد بروی
و دو مانندهٔ پدر باشد یا مادر یا عم یا خال و مادر و پدر درست اندام باشند
و یا برایشان عیبی بود و فکاری و نخست پدر میرد یا مادر و سبب مرگشان چه باشد
و بچه وقت باشد و میراث فرزندان بدیشان رسد یا میراث ایشان
بفرزندان و نیکبخت باشند بدین فرزند یا بدبخت تنگدست بوند یا
فراخ دست با یکدیگر باشند یا جدا گردند **فصل** و نگاه کن که او را فرزند
باشد یا نباشد بکمی باشد یا بیشتر و کدام وقت فرزند وی بوجود آید پسران
چند بوند و دختران چند و زندگانی یابند یا نه این فرزند سود کند یا زیان کند

کدام

کدام بزرگ بود و کدام خوار و سفله یا به پسران قوی تر یا دختران نیکبخت بوند
یا بدبخت آزاد یا بنده بیماری در کودکی بود یا پیری و بیماری بر تنش باشد یا بر
عقلش و اگر بتن(?) بود در کدام اندام بود **فصل** در تزویج نگاه کن که زن کند یا
عزب باشد اگر زن کند بچه وقت بود زن بزرگتر از وی بود یا کوچکتر بود
یا برنا خویش بود یا بیگانه بزرگ بود یا خوار آزاد باشد یا پرستار مبارک قدم باشد
یا شوم بی سود کند یا زیان مستور یا بیراه دوست دار بود یا نه او فرمان زن
برد یا زن فرمان او و بدانکه دو را غیرت بود بر زنان یا دیوث بود خوشدل و
پاک بود و زنش درست اندام بود یا فکار دختر خانه بود یا شوهر کرده و چند زن خواهد
کردن و فرزند وی از کدام زن خواهد بود ایشان پیشتر میرند یا وی و کدام بیشتر
از وی فرمان یابند و کدام پس از وی بمانند و سبب مرگش چه باشد و وقت مرگ که میرد
یا بکشندش مرگ یا دو دسی(?) یا ضایع بوطن خود یا غربت **فصل** سفرش نگاه کن
که خواهد سفر کردن یا نه سودش دارد یا زیان و بچه وقت سفرش پیش آید سفرش
آشکار بود یا نهانی و بچه سبب سفر کند و باز بوطن خویش آید یا بجای دیگر شود و همچنین
در عمل پادشاهیش نگاه کن که از پادشاهان بود یا از بازاریان دیگر تنش پیش
ملوک چگونه بود و اگر او را فرمان برد حالش چگونه باشد سود کند یا زیان و از کدام
طبقه مردمان باشد و از پیش خداوندگار سلامتی یابد یا هلاک شود و پادشاهی
بشهر خویش کند یا بغربت و بچه سبب پادشاهی یابد و حال دوستان بدانی
که دوستان وی از اهل باشند یا بیگانه و دوستی وی با بزرگان بود یا با سفلگان و
خوار مایگان دوستان بوی حاجتمندی جویند یا وی بدوستان حاجت دارد

و دوست دارندش یا دشمن و مردم را آمیختن با وی خوش آید یا ناخوش
وی را از دوستان نفع بود یا دوستان از وی **فصل** در حال دشمنان نگاه
کن که اندک باشند یا بسیار وی را دست بر دشمن بود یا دشمن را بر وی که بوی
ضرر توانند رسانید یا نه و دشمن از خویشان بود یا از بیگانه انگاه هیلاج
و کدخداه بدان و هر کوکبی که ناظر باشد و قسمت عمر دهد بفرمان خدا و حال ارباب
مثلثات که دلیل پرورش باشد بر سه یک عمر و قسمتهای حدود بسعادت و
شقاوت چنانکه در مولد افتد و تسییر هیلاج بنظر سعد و نحس بدانی و قتهای نیکبختی
یا آفتی که خواهد رسیدنش و مآل وی چون بود که بدان جای رسد و چه کند در
وقت هلاک در رفتن آفتاب بدانکه دلیل بزرگی و دلیل بر کار پدرش و برادر
مهتر و پادشاهی و ریاست اگر اهل آن باشد **فصل** در رفتن ماه را نگاه کنی
که دلیل بر بیماریها و دردها باشد و آنچه بتن و جان او رسد و دلیل تزویج باشد
در رفتن سهم السعاده که دلیل سعادت و بزرگی و خواسته ملک و شهر بود **فصل**
طالع را نگاه کنی که دلیل حیات بود و بیماریها و غربت و شهر و تسییر وسط السما بدانی
که دلیل عمل و پیشه باشد و حال زندگانی بفراخی و تنگی و بزرگی و خواری و عز و
ذل و دلیل فرزند باشد **فصل** در زحل را نگاه کنی که دلیل بر چیزیست که خواهد بودن
یا نه و دلیل سفر و بیماری و اندوه باشد و کارهای جدان و برادران مهتر و میراث
فصل و مشتری را بدانکه دلیلست بر دوستی و پایه بزرگ نزد ملوک و شریفان
و رئیسان و دلیل بر آنچه او را خواهد بودن از بزرگی و سعادت و کار نیک **فصل**
و مریخ را بدانکه دلیل نکاح باشد و عروسی و عشق و دوستی و منفعت از قبل زنان 6

ودلیل

6 و دلیل خصومت و سخن و جنگ باشد **فصل** عطارد را نگاه کن که دلیل باشد بر ادب
و علم و منفعت از دبیران و عاملان و بزرگان و برادران کوچک و
داد و ستد **فصل** زهره را ببینی که دلیلست بر عروسی و عشق و دوستی و نکاح
و خرمی و در کار پرستاران و زنان **فصل** و حال راس و ذنب بدانکه بچه جایگاه اند
و مقارنه کواکب با ایشان چون این همه دانسته باشی حقیقت هر معلوم تو
بوده باشد باید بر هر مولودی آن گویی که درین کتابست از مقالتها که بعضی
گفته شد و بعضی مانده است و شرح در هر بابی بکردم آن قدر که جهد من بود و خوانده
بودم در کتب دانایان گذشته پیش از ما باید که دل در هر بندی و بعقل خود حقایق
همه بدانکه رای مرد عاقل زیرک را بر طریق صواب بدارد و چون رهنمای باشد
بر روشنی ترا بجای برساند ان شاء الله تعالی

باب دوم

در نگاه کردن بمسقط نطفه دانایان پیشین که ایشانرا بصیرت بود و تجربه
کردند و دلیلهای نجوم در رفتن قضا و قدر دانستند و اعتبار بسیار کردند گفته
اند که مسقط نطفه نیکتر دلیلی باشد بر حال مولود و خویهایش و طبعش از دیگر
دلیلها که بطالع او را استخراج کرده باشند بوقت وجود و بیرون آمدن وی
چون آتش که او فضل هست بر حرارت گرما و همچنان است که زه از کمان
و سنان از نیزه و دسته از شمشیر و قطب از آسیا و این اصلی است که سخن از آن
توان گفتن و چون بن دیواری که بنا بر آن توان نهاد و هر کسی است که دلیلها
از آنجا توان دانست و چون شمارش درست دانسته باشی و آن روز مسقط نطفه
معلوم کردی و کوکبها که هر ماه یکی از کواکب تدبیر کند و دلیل باشد و نشانه بود

بدرستی نظر درست بر توان رسید از صواب قضا و چون موقع کوکب بشناسی
سخن نتوان گفت و راه نتوان دیدن و تمیز نتوان کردن و تدبیر ان برگ
رفتن **فصل** و پس بعد ازین شرح سقط نطفه بگویم از آن روز که در رحم
افتاده بود تا بیرون آمدن و ماندن در رحم و تدبیر کردن هر کوکبی بفرمان خدا
چنانکه دانایان وصف کرده اند در کتابها و خدای لاشریک له بهتر داند **فصل**
آگاه باش که گفته اند که اصل تولد نطفه از فضول غذاها باشد که اندر بدن گرد آید و
اصل طبع آن فضول سردی و رطوبت باشد پس بحرارت غریزی پخته شود تا سردی
اشتعال کند بگرمی و رطوبت و این همه متفرق بود اندر هر جزوی از اجزای بدن و اندامی
از اندامها و رگی از رگها پس چون تن حرکت کند بگاه آن حرکت نطفه را بیرون
کند از آن جایها بعد از آنکه متفرق باشند جمع کند چون زبد روغن که در میان شیر
جمع آید از تحریک پس آنگاه پر مغز شود و طبع مغز دارد پذیرد و سپید باشد از جهت
مغز پس بر نشیب شود در صلب رود و رفته و بمجاری صلب در بیاید بخایها و از
خایها بسوراخ قضیب آید پس آنگاه سوراخ قضیب بر رحم گذارد و گفته اند که
رحم زاویه است شکنج شکنج و شاخ شاخ که نطفه متفرق افتد آنکه بتقدیر خدا تعالی
در رو در آید و بر حال شاخها اگر بر سه افتد سه باشد یا چهار و پنج باشد و باشد
که یکی بود **فصل** و چون نطفه در رحم قرار گرفت مادهٔ پرورش وی حیض زن
بود و از نیست که چون زن آبستن شود خون حیض منقطع شود پس آن نطفه فرزند
میکند و از حالی بحالی میگردد تا خدای عز و جل چه تقدیر کند و پرورش آرد بدنیا و نیز گفته اند
نطفه چون در رحم افتد ماه اول تدبیرش زحل کند بفرمان خدا و آن بزرگتر

کوکبیت

کوکبیت و فلک وی بالاتر دلالت وی شود و خشک بود و چون طبع زحل جوهری
جوهر مرکب دو نطفه هرگز با یکدیگر نیامیزند و از یکدیگر جدا باشند چون زردهٔ
تخم مرغ و سفیدهٔ آن و چون زیره و آب زیره پس یکماه در جوهرش تغیر نباشد و
از سردی و غریزهٔ اصل نگردد تا ماهی بگذرد از آن روز باز که در رحم افتد **فصل**
پس از آن تدبیر مشتری کند و چون او کوکب باد و حرکت پس باد مشتری بفرمان
واجب الوجود عز و علا او را بجنبانند و برانگیزانند تا هر دو آب آمیخته شود و هر دو
نطفه جفت یکدیگر شوند و یکدیگر را آگنده کردند و در هر دو جنبش پدید آید از جهت
مشتری که با ایشان آمیخته شود و آن وقتی بود که زن را منش خوش نباشد و
تنش سست شود و آن باد که در رحم بحرکت آید نطفه بهم دیگر آمیخته شود و هر کسی
که قوت این باد بروی باشد عالم و حکیم باشد و آن بادی باشد لطیفتر از روح
از تن بیرون آید و منزلت وی در روح همچنان باشد بمنزلت روح و معدنش
دل باشد و معدن روح در مغز سر و خاطر و خواب دیدن از آن باشد همچنانکه
از روح بینایی و بویایی و شنوایی دیگر این باد از حرارت غریزی قوی تر باشد
و چون صمیم بود خون دل را و از آنست که چون مرده بمیرد گرمی اندر تنش نماند
و آن از حرارت این باشد پس آنگاه سرد شود و چون سرد شود خشک شود
و خشک گشتن وی از آنست که این باد زایل گردد و گفته اند که چون نطفه را
این باد آمیخته شود در ماه دوم بمثال خشه بود یا جنبش و جنبش که نه بزندگان نسبت
توان کرد و نه بر مرگ و وی پرورد بقوت این باد و پس چون دوم ماه باشد
روح با وی آمیخته شود و در تن بماند و روح بر وی مستولی گردد پس هر چند روح

قوت دارد و بر باد حرکتی در وی آید و بوی طعام یابد و سخت گردد و زیاده گردد
فصل هرگاه این باد بر روح وی قوی گردد خواهش کم گردد و طبیعت خواب بر وی
مستولی گردد و این هر دو طبیعت معروف بخلاف یکدیگر باشند همه روزگار دهر
گر یکی قوی باشد فعل خویشتن ظاهر کند و فعل دیگر باطل چون آفتاب و ماه که از پس یکدیگر
نور خویش ظاهر کردند فصل پس آنکه چنان که صفت کردم نطفه همی باشد و باد مشتری
حرکتش میدهد تا ماه سیم در آید تدبیر بهرام کند زیرا که فلک بهرام زیر فلک مشتریست
و بهرام کوکب خونست پس بفرمان خدا و ربوبیت طبیعت خود بر وی یکباره خون گردد
آتشی سیه گردد و باد مشتری پوشیده شود و آنچه بر انگیخته باشد ساکن گردد و ناخوش
جنبش زایل گردد و سستی کم شود بکاهی تا دلالت بهرام در گذرد فصل پس آنگاه ماه
چهارم رسد نوبت آفتاب آید پس خشکی آفتاب از آن تری خون بستاند و چنان
گردد که گوشت فا پیده و خدای عز اسمه اندر آن قوتی پدید کند و سخت گرداند و رگها
بوی پیوندد و اصل آفرینش پدید آید و رگها و مخرج بیرون آید از حد خویش بکردی
فصل پس آنگاه نوبت تدبیر زهره آید بماه پنجم و زهره دلیل صورتست و صورت
در سرها پیدا گردد و خدای عز اسمه چشم و گوش وی بیافریند و موی بر وی برویاند و بوی
هوا بیاید این ماه دلیل زهره باشد فصل پس ماه ششم تدبیر عطارد کند و او کوکب
او بستد معرفت و حرکت و نطق پس حرکتی در زبان وی آید و اندامهایش بگشاید
و در رحم دست و پای زند و حرکتش قوی گردد و جایگاه تنگ بیند و راحت طلب کند
بجستن از تنگی و بدنیا آمدن از تاریکی شکم و اندوه و تنگی تا ماهی چنین باشد فصل
پس آنگاه دلالت تدبیر ماه را باشد بماه هفتم از مسقط نطفه و اندامش تمام نباشد ٨

و صورت

8

و صورت در کمالش قوی گردد و بیرون آمدن در این ماه تمام نباشد و اگر بیرون آید
امید زندگانیش باشد و تا هشت تدبیر زحل آید دیگر باره سرد شود و بیفسرد و حرکتش
نباشد چنانکه طبیعت زحل است تا ماه هشتم بگذرد و اگر در این ماه بیرون آید مرده باشد
فصل پس باز تدبیر مشتری آید که تمام گشته بود و اگر تقدیر عمر و حیوة بود بزید و اگر تقدیر مرگ
باشد زندگانی نیابد و چنین است هر مولودی از حیوان و مردم و پرنده و بهایم در
اول آفرینش تدبیر زحل کند و چون خواهد بیرون آمدن تدبیر مشتری کند یا در نوبت
زهره یا قمر بیرون آید فصل و نیز گفته اند ماندن مولود در شکم بر اندازه رفتن
آفتابست از آن برج که در آن باشد تا برج نهم آید از آن برج چندانکه میانه خانه
و شرفش زیرا که از اسد که خانه آفتابست تا حمل که خانه شرف اوست نه برج
باشد هر برجی را ماهی از آن جهت که بر همه موالید آفتاب مستولیست و وی را
دلیل آرند بر ساعت مولود و طالعش و عمرش و خانها و وتدها و خانها و بیرون
و با آفتاب روز مولود بشناسند و ماه و سال حسابها و زمانها و با آفتاب آمد و
شدنش باشد در دنیا و تصرف در معاش و بدان چیند زیان و سود فصل
چون نطفه در رحم افتد و آفتاب در برجی باشد مستولی و وحشی آفتاب باشد
و تدبیر و دلالت او را باشد از آن وقت که در رحم افتد تا بیرون آمدن
پس آنگاه چون برج دیگر میشود دلالت بوی کند از حالها بحالها از حالهای مولود در گردیدن
از حال بحال و از آفرینش تا آفرینش تا برج پنجم شود و از آنجایگاه که در وی باشد
و ابتدای سیر و حرکت تا طبایع چهار برج تمام نباشد آتشی و خاکی و هوائی و
آبی و برجی شود موافق بجوهر و طبیعت برج نخستین که ابتدای دلالت کرد و این

در ماه پنجم باشد که اندام کوچک تمام شده باشد و اندامها با هم افتد و چشم باز کند
و در سان آفرینش پدر و مادر کردد و بر صورت ایشان شود و از جهت که برج پنجم دلیل
بر فرزند زیراکه بطبع بطالع ماند و موافق وی باشد بشکل و جوهر و چون طالع بادی
باشد پنجم هم بادی باشد و اگر خاکی باشد خامس نیز خاکی بود و اگر آبی بود پنجم هم آبی بود
فصل پس آنگاه که آفتاب برج نهم آید عشرات فلک تمام کردد و طبایع و نقش
بر جا تمام شود بی زیادت و نقصان و جمعش تمام شود و کودک بیرون آید و بسستی کرج
شود فصل دیگر گفته اند که چون مولود در رحم تمام شود و اندام محکم کردد و منقبض باشد
بیک فراهم آمده پنداری که صرهٔ زنخش بر زانو نهاده و دستها بر کونگاه نهاده
و نفس میزند دشوار و دهانش بر ناف نهاده و از راه ناف غذا از شکم مادر میکشد
چنانکه بدان پرورش او تواند بود و اگر نر باشد روی در پشت مادر دارد و اگر ماده
بود روی در شکم مادر دارد و نر چون بیرون آید روی بر زمین دارد پس در ماه
نهم باضطراب آید و طلب آن کند که بیرون آید باد وی بر وی مسلط کردد اندک اندک
میکرداندش تا سر مقابل آن جایگاه کند که از آنجا بیرون خواهد آمدن و چندان قوت
یابد که بیرون آید از آن تنگی و دشواری براحت دنیا و فراخی آید و اندر تنگ افتاده
باشد بیرون آید چون کسی که پوستش باز کنند و دردی یابد از باد و بعطسه افتد و بانگ
بر آیدش چون بیرون آید و چشم بنور آفتاب کند چه از تاریکی بروشنائی افتاده باشد
اگر روز باشد اگر شب باشد بروشنائی چراغ بگیرند تعجب می نماید از آن حال
که داشت باشد تا بدین حال و خدای عز و جل در دل وی افکند عذر و پرهیزکاری و چون
کودک یکروزه را برگیری و بر هوا داری بمیبینی که دستها بجامه کشد و میگیرید از ترس و

اندوه آن که مبادا دست بکرنده بیفتد و آن نخستین دانش بود که خدای عز و جل او را
دهد پس طلب شیر و غذا کند و خدای عز و جل او را هدایت دهد که چگونه شیر باید مکیدن و چون پستان
فرو برد و چون دردی باشد بگرید و چون شیر یابد ساکن گردد و اندران حال چون
در روی وی بخندی وی نیز بخندد و رویش تازه گردد و چون بگری بگرید و چون بازی
کنی نشاط کند و از اندام شستنش و در قماط کرفتن دردی یابد بگرید و فریاد میخواهد
فتبارک الله احسن الخالقین همه حکما از ادراک حکمت وی عاجز اند والله اعلم
باب ج در عمل مودار بسقط نطفه چون خواهی که طالع کنی بدرستی بدرجه و دقیقه
و بدانی که مولود چند مانده بود در رحم از وقت سقط نطفه تا آنروز که بیرون آید
در ساعت ولادت پس طالع بدیدار کنی و کوکب بدانی و وتد همچنین و ماه را نگاه
کنی اگر در میانه درجه طالع باشد تا درجه مغرب یعنی که تحت الارض بود ماه پیش طالع را
از ماه نقصان کنی در وقت مولود از درجه طالع تا درجه ماه چندانکه بر آید مضاعف کن
و بر بیست و چهار قسمت آنچه شد باشد روزها بود و آنچه مانده باشد ساعتها پس آنگاه
این روزها و این ساعتها را بر دویست و هفتاد و سه روز برافزای که سهم وسط است
چندانکه بر آید مقدار ماندن مولود بود در رحم و اگر در میانه درجه مغرب تا درجه طالع باشد
یعنی که فوق الارض بود هفتم را از ماه نقصان کند در وقت مولود از درجه مغرب بر آمد
گرفتن تا درجه ماه چندانکه بر آید مضاعف کن و بر بیست و چهار قسمت کن آنچه رفته
باشد روزها باشد و آنچه بماند ساعتها است بر سهم کوچک فزای که دویست و پنجاه
و هشت روز است چندانکه بر آید مقدار ماندن مولود بود در شکم و مکث او در رحم
و این کوچکتر باشد و بیشتر میان دویست و پنجاه و هشت روز فصل

و یک دو یمن و آن اوسط باشد دویست و هفتاد و سه روز و یک سیم بزرگتر
باشد دویست و شصت و هشت روز میانه یک کوچکتر از آن زیادت کم از درجه
مغرب تا بدرجه طالع پانزده روز و چون برکوچکتر فزای یک میانه بود و همچنین یک
میانه ثابت دار و از درجه طالع تا درجه مغرب بیست و پنج روز چون بر یک میانه
زیاده کنی یک بزرگتر باشد والله اعلم **باب پنجم در آنکه طالع مولود** آنست که طالع مولود
بدان کنی که نزدیکتر بینی پس آنکه از هفتم طالع برگیر تا درجه ماه بدرجه راست چندانکه برآید
بر دوازده قسمت کنی چندانکه باشد بر دویست و پنجاه و هشت فزای چندانکه مبلغ باشد
عدد یک مولود باشد در شکم مادر پس آنکه از وسط آفتاب مولود بیفکنی چندانکه
رفتن آفتاب باشد و روزگار یک و سه عنوانش آنکه شمار برگیر هر گاه که آفتاب باشد
بدانکه چند ساعت باشد تا زمان ساعت اندر زن پس طالع بیرون آری که
موافق درجه ماه باشد در مولود آن ساعت مستوی گیری و بر وسط ماه افزای از بر
آمدن آفتاب آن روز پس شمارش برگیری طالع این مولود چند درجه ماه باشد
چون شمارش کنی از برجش و بدانی که هر مولودی که بیشتر از یک اوسط باشد یا یک
بزرگتر بر تنش فضله زیادت اندام باشد و هر مولودی که ماندنش کمتر از یک اول
کوچکتر یا میانه تر بر تنش نقصان اندام بود **فصل** و درست دانستن یک مولود
در شکم که ماه برابر وقت ولادت بدانی اگر این ماهها بر یکدیگر نظر دارد در تثلیث
مولود را نه باشد و اگر نظر بر یکدیگر ندارند و سیوم ناظر باشد مولود را هفت ماه
باشد **فصل** چون مسقط نطفه درست کرده باشی و یکش که چند بود بدانی هر هفت
کوکبی که بجایگاهشان باول ماهها که تدبیر نطفه کردند و قوت و ضعف آن بدانی

وصعو

وصعود و هبوطشان و زیاده و نقصانشان و فرود آمدنشان بکدها و برجهای موافق
و مخالف **فصل** بدانکه زحل لیل اول ماهست از مسقط نطفه اگر قوی باشد و
صاعد بشمار و بکد خود باشد بار بست آن نطفه نیک بود و زن آبستن بسلامت باشد
از بیماریها و دردهای زیان کار و آبستنی ببالای شکم بود و بپایین ساکن بود و جایهای
نیکو باشد و اگر در حدود مشتری باشد زن خرم بود با آبستنی و کمان نیک برد و بیقین بخدای
عز و جل توکل بروی کرده باشد و ایمن باشد سلامت دارد و درست تن باشد و خوش
منش و بیقین داند که عاقبت کار فرزند نیک بود و اگر در حدود بهرام باشد مادر
دردمند بود و بیمار باشد او را زیر شکم و آبستنی بدان جانب بود و اگر در حدود زهره
باشد زن خرم بود و نطفه درست و زن در آن آبستنی قوت و زیادت در دل و تن
درست بود در آن آبستنی و گونه رویش هر روز نیکوتر بود و اگر در حدود عطارد بود
یا در خانهایش آبستنی سبک باشد و حرکت بسیار کند و نشاط بود و از خویشتن نا امید
نباشد و تا آن کودک در شکم دارد در پیش و از پس نگاه میکند و شمار آبستنی نگاه دارد
و ماه و روز میداند **فصل** و اگر زحل در هبوط بشمار ناقص و بجا نهاش در باشد و در
حدودش یا مولود تند بود که نفس زند و سینه تنگ گردد و حرقی اندر آن آبستنی کم
باشد و پیوسته اندوهگین بود سهمگین باشد و دلش بر خویشتن ترسد و خوابهای
بیند و در خواب و بیداری اندیشه هلاک کند بسیار و چشم بر مرگ نهاده باشد
و ثبات کودک زیر شکم بود مادام ترسد و گریه تا وقت ولادت **فصل**
و اگر در حدود بهرام بود بیماری باشد تش گرم و ترد و دشواری نماید و لکن نشاط باشد
واندک مایه یک دگه و حرکتش بود **فصل** و اگر در خانهای مشتری یا در حدود مشتری بود
علتهای باشد از باد و حرارت و عاقبت کار بسلامت بود و اگر در حدود زهره بود

بدان آبستنی حرص وی اندک و بیمار بود و بدان آبستنی بصحه شود و عاقبت نیک
باشد و نطفه درست بود و اگر در عقده و عطارد بود و زحل با ذنب باشد اورا اثر سهها
رسد از کسهای دون و مردم فرومایه و بترسد و از ترسند که نطفه تباه شود یا بیفتد
فصل چون مشتری دلیل مردم ماه هست از مسقط نطفه و خداوند دین و عقل و فهم و علم
و چون در ماه دوم صاعد باشد دلیل بر عقل و ذکا و علم باشد و براکه بداند و بیاموزد
و اگر صاعد باشد در وقت دلیل بدان باشد که اصلها از ذات خویش نهد و در حکمت
و اثبات نبوت سخن گوید و اگر بخانه خویش بود و بحد خویش دلیل کند کرا اصول دین
و دیانت بود و اگر بشرف باشد مردی بود که مردم را بدینها خواند و نشانها و
علامتها نماید و آن بهتر نفوس باشد و اگر در خانه بهرام بود و در حد وی بود میان مردم
فساد افکند و مردم را برای خود برد و قتال بود و قهر و ستم فرماید و اگر در خانه زهره
بود موعظها نیکو کند و لحنهای خوش کند و مردم را دعوت بموعظه کند و کارهای لطیف
و اگر در خانه عطارد یا حد وی بود مردم را بخصومت بجدل و حجتها دارد و قوت زبان و
منطق و بدیهه بود و اگر در خانه زحل یا حد وی بود دعوی باطل کند و دروغ بر مردم بندد
پوشیده و ایشانرا عجایب نماید بحیله و مکر و جادوی و زرق **فصل** و اگر مشتری در ماه
دوم هابط بود و جب از میانه رفتنش دلیل سبک فرزند باشد و تمیز اندک باشد
نکند و نگوید الا آنچه شنود و داند بر قدر سر رشته تواند دانستن و اگر در تباه هابط
باشد بوقت دلیل آنست که حفظش نباشد و دیر تواند دانستن و اگر در هبوط باشد
بلید بود و هیچ نتواند فرا گرفتن بیهایم ماند و نداند الا نان خوردن و آب خوردن
فصل مریخ چون دلیل ماه سیم باشد از مسقط نطفه و کوکب دلیری و جلدی و
حمیت اگر صاعد باشد در حساب دلیل شجاعت بیرون از عقد و غایه شده با 11

دی کر ون

وسخت خشم و ناخوش شود و سبک رود و شتاب کار و بشر از هیچ نترسد و کاری که خواهد کردن
از سر شر شود و اگر زاید باشد در وقت فتنه و شر انگیزد و علامت غدر و نافرمانی
دارد خاصه که در خانه خود و حد وی باشد و سخت عقرب باشد بشب و چون در
انجا بود و مولود بشب زاید خداوند حرب و کارزار بود مخاطر باشد مادام حرب را
کوشد خود کس را طاعت ندهد ریاست طلب کند و ریاست کس نپذیرد و اگر بروز
باشد مردی بود با تن خشمناک و خونریز و اندک سبب ریش و ناخوش شود و خداوند کبر
و اگر در خانه زهره بود غیوری سخت باشد در کار زنان و غیرت و حمیت مخاطره
کند تا خود را بکشتن دهد و کارهای دشوار کند و اگر در خانه مشتری بود یا حد وی دلیل
دلیری و خود بودن آمیخته و معرفت جای فراخش رفتن و بازراندن و نهادن و فترد
تصنیف و پرهیز کردن از غدر و قتل و بیدادی نکردن **فصل** و اگر در خانه عطارد
بود دلیر بود و شتاب زده و بر ترسیدن و عذر داشتن و حیله کردن و سبکی و تیر
انداختن بصواب و سواری و بیشتر ظفر و نکبت ناگاه بود بحیله و نفاق و اگر در خانه
زحل بود خشمگین بود و کین بزرگ در دل گیرد و طلب کین و عداوت کند و غماز
بود **فصل** و اگر بهرام در ماه سیم در هبوط بود بجب از میانه رفتنش دلیل بزهره
باشد و ضعیف دل و خود را اگر براند و کارزار دوست ندارد و اگر هابط بود در جنوب
مخنث باشد مانند زن در عجز و بددلی او ری کشد و دون طبع و خوار مایگی و اگر در تیا
حال بحد خویش باشد و ذنب ازو هابط وی بود دیوانه بود و سنگ بر مردم اندازد و اورا
بلقبه بخوانند و سخت اند و لکین بود از آنجهت پس بسنگ انداختن ایشانرا از خود دور
میکند **فصل** آفتاب دلیل ماه چهارم است از مسقط نطفه و آفتاب کوکب روز است
و قوت و ستم و غلبه و چون بجب در صعود بود حربی و قوی دل بود و متمکن در خانه

یا شرف یا بمثلثه و کواکب دیگر او را قبول کنند و بوی دهد دلیل تمامی آفرینش بود و
راست اندامی و منظر نیکو و قامت بلند و مولود قوی بود از حد شده و قوتش در همه
تن بود و جلد باشد و بارهای سنگین برگیرد و بقوت خود قهر کند بر بهایم و سباع و سنگها
بشکند و عمودها دو تا کند و اگر در صعود باشد در رفتنهای بهرام و حد و درش زبانش
ظرافت داشته باشد از منطق نیکو و نیکو وصف داند کرد خداوند فصاحت و شیرین گویی
با هر که سخن گوید خوش زبان بود و اگر در رفتنهای زحل با حد و درش باشد زبانش شکسته بود
تا بدان حد که آوازش پدیدار نبود چون سخن گوید نطق نبود و حجتی نیکو اندیشد از خود و
اگر هابط باشد بحساب و هر کسامی از جایها دلیل فساد زبان باشد و شکستگی و
گسسته سخنی خاصه که کجایی بود از جایهای صامت چنانکه درین جدول بیان شده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ماه دلیل ماه هفتم بود از مسقط نطفه بنا و اصل اندامهای مولود تمام شده باشد و اگر درین
ماه بیرون آید تمام باشد چه تدبیر هفت کوکب تمام شده باشد و چون ماه هشتم باشد
دلالت زحل را باشد بفسرد و سخت گردد و خشک شود بر سان مرده که زندگی و حرکتش
نبود و اگر درین ماه بیرون آید مرده بیرون آید مرده که زندگانی نیابد تا بماه نهم شود و
تربیت بمشتری باز آید و مشتری کوکب باد و حرکت بقدرت خدای عز و جل باد

مشتری

مشتری او را حرکت آرد تا بدنیا آید از تنگی شکم و تاریکی جایگاه **فصل** و چون خواهی که
نطفه مرد بدانی که درست یا بیمار سهم الآباء را نگاه کن اگر بسهم الملا و ناظر باشد و قبولش
کند بتدبیرش یا بجایگاهش یا بخشش یا بمثلثه نطفه درست بود و اگر جز این بود ولد از نابود و
از خیانت پیدا شده باشد و اگر ماه مقارن آفتاب بود و زیر شعاع گرفته باشد مولود
فکار بود و از نطفه ناپاک و خیانت بود خاصه که در آخر برجها باشد یا ذنب **باب**
دانستن آنکه مولود از چه جنس باشد جستجوی کنی بکمال مولود که از چه جنس باشد چه دانا اگر
این جستجوی بگذارد بروی عیب کنند چه اگر از بهایم یا پرنده مولودی را وصف کنند
بچیزی که آدمی بدان مخصوص است از فضل و دین و ورع و بیان منطق و حجت گرفتن و کمال
عقل و ادب و راست گفتن خندند عالمان و دانایان نسبت وی با عیب و نادانی کنند
فصل و بدانکه دلالت بر جنس مولود از گواهی کواکب باشد و جایهای برجهای که بصورت
مردم بود و چون اندر وتدها باشد و بسیاری بود یا و قسمتهاشان زیرا که چون کواکب
بسیار بوند در وتد و خاصه ارباب مثلثات طالع و آفتاب و ماه و سهم السعادة و اجتماع
و امتلا دلیل شرف مولود بود و بزرگواری و صلاح سعادت و اگر ساقط باشند یا بیشتر
ساقط بود دلیل بر صلاح و فساد و برج سباع و بهایم دلیل کند که مولود نه آدمی بود بلکه از
چهارپای بود یا پرنده یا حشرات و همچنین بود هرگه رب الفرد بقمر ناظر نباشد و خداوند
برج حیات ببرج حیات ناظر نباشد مولود از چهارپایان بود و اگر چنین بود و سعدان
ناظر باشند خداوند ناخن و موی بود از سگان و گرگان و سباع و اگر نحسها ناظر بوند
از وتدها و سعدان ناظر نباشند مولود از سباع مردم خوار بود **فصل** و همچنین گفته اند
که چون کوکبی بر درجه قسمت طالع برجی ماده و کوکبی با وی از یان کار ولد بهر ماده کان شده بود

و زحل و مریخ ناظر بوند بوی از سنبله یا عطارد منحوس بود و یا مریخ بجایگاه نحس بود نیکو و ماه
تا آغاز بود در وسط انطاق در برج چهارپایان از جهت مستقیم و آفتاب برینکونه بود
و صاحب ساعت نگاه کن اگر نحس باشد یا ساقط غرضا یا راجع یا بناحیت جنوب تو
پندار که از مردست یکی چون اژدها بود یا جانوری یا از خوبیتان یا شیطانان بود
یا جادوی بود و سباع نبود الا که مشتری و مریخ ناظر یا مریخ گواهی دهد اگر با زحل بود مولود
مار یا کژدم یا بعضی از حشرات بود **فصل** و بدان که حظ اثنی عشریه هفت کوکب و آفتاب
و ماه را نگاه کن که بچه جای بود از طالع و کدام ستاره بوی ناظر بود و جایگاهش از برجها
که صورت بهایم دارد بدانکه اگر حظ اثنی عشریه هفت کوکب برج چهارپای افتد بدانکه
که مولود چهارپاست یا مانند بهایم باشد و بهتر آن بود که آفتاب و ماه در طالع بود
از اینجای بود تا سهم السعاده در آن با خداوند خانه‌ی وی اگر از بهایم نباشد بران گواهی
دهد که از جنس مردم است اگر سعدها ناظر بود که خود احسان کند و سباع نوازد و سگان شکاری
دارد یا چارپایان را علف دهد زیرا که سعدها گواهی دهند و همچنین اگر ماه بخداوند خانه
ناظر بود یا ضدی کند هم بدینگونه بود و آن نه تنها بود و لکن چون ماه سیم روز برجی بود از
چهارپای و نحسان ناظر بروی چهارپای بود و در تر احتمالی تمام مشتبه الحکا **فصل**
اگر مولودی بود طالعش جدی هژده درجه و وسط السما عقرب یازده درجه استقبال بجدی



هفت درجه و سی و نه دقیقه سهم السعاده در ثور
بیست و چهار درجه آفتاب در سرطان ۲۷ درجه و ۴۲
دقیقه مشتری در سنبله ۲۴ درجه و ۴۰ دقیقه مریخ در ... درجه
و ۳ دقیقه عطارد در ثور ... و هفت درجه
و ... دقیقه بدینصورت

چون ماه

چون ماه و مشتری و زهره و عطارد بر سر قطب باشند از وتد و زحل خداوند طالع در خانه وبال باشد
و مشتری در وبالش بود و آفتاب در وتد غربی و زحل که خداوند خانه استقبال ماضی
بعد استقبال طالع این خود خانه وبست حکم کنند که این مولود از بهایم باشد و در آنچه
گفتارایشان است که سهم السعاده در برج چهارپا و آفتاب و ماه که دلیل غذا و
تربیت است در برج چهارپا و خداوند سهم در برج چهارپا و خداوند خانه قمر و طالع
و اثنی عشریه طالع در برج چهارپای مولود ... باشد و جایگاه ماه را خداوند گروه
مشتری نظر دارد و خداوند خانه‌اش و زهره که صاحب سهم السعاده ناظر باشد از
تربیع بسهم السعاده و ماه در یازدهم سهم السعاده حکم کنند که پرورش نیک بود و اگر طالع
بنواحی و نعمت از خداوندگارش و مثل اینجا مثالش نهم مثلثه دوم در مولود آخر و طالع
جدی ... و وسط السما عقرب ... استقبال در قوس ... زهره در ثور ...



قمر در ثور بد منزل بخداوند سهم الاقبال
ماضی نگاه کن که چگونه منصرف بود که نظر
کنند بخداوند مثلثه ماه نگاه کن که خداوند
دلیلها باشد که باختلاف یکدیگر بودند یکدیگر
را نه چشند و از نظرها گردیده اند و از
خداوند خانهای مرده نگاه کن و زحل را
نگاه کن و صاحب سهم السعاده را و صاحب طالع را نیز که هر دوم و سیم چگونه افتاده اند و
نگاه کن که اثنی عشریه آفتاب و ماه را چون اند و تدها افتاده اند دلیل کرده ماه و مشتری
که ایشان زیر زمین اند در خانه عاقبت و جایگاه ماه افتادنش از تثلیث طالع و مشتری

در سر فش دلیل های نیک باشد و پرورش تمام باب ... در نهادن صفت مولود دنیا یا اندر جشن
صفت روی آدمی کرده اند گونه اش و خلقتش و نشانش با نوشیده نگردد و در کسی نظر
خواهد کردن در جشن و گواهها و دلایل بیاورده در کسی بعضی باطل کرده اند و بعضی تاکید کرده
از حقیقت خبر داده اند و بالجمله جمهور ایشان متفق اند و خداوندان حکم برین ایستاده
گفته اند اگر مولودی در زمین حبشه از مادر جدا شود و جنس مادر و پدر سیاه دانند و
سیاهی مردم شهر این کودک پس طالع چند و خداوندش در روشن و کواکب که در
دلایل جنس وی شریک دارد دلیل کند بر سپیدی و سپید و ازرق و زردی و گونه
رومیان و صقلاب باشد که کسی را نا تراست چند این دلیلها بر صفت و پذرفتن
این گواهها بعد از آنکه درست شده باشد خلاف و تفاوت اینکار پس این سخن که
گفته اند بوجهی راست بود و بوجهی خطا باید کردن زیرا که اگر کسی صفت زنگی کند و حبشی صفت
بهرام و خلقتش بر سپیدی و زردی یا روی را صفت زحل سیاهی گندم گون و جعد
موی و زردی چشم خطای عظیم کرده بود و بنادانی با آنکه بر خود کرده بود و بخود پیدا کرده
نظر ضعیف و اگر او را هیچ تمیز بود فصل و تکبیرهای ایشان چنین است که موالید
ها نیابد بموالید پدر ایشان ماری شود گفته اند که تغیر لون هر قومی تغیر لون ایشان نا جیبت
است که از آن باشند و سیاهی و سپیدی با نزدیکی و دوری آفتاب است از سر ایشان
هر چند که کواکب بقدر لونهای خویش تغیر آورد دلیل سیاهی و سپیدی خود کنند زیرا که
می بینیم یکی سیاهی چشم و یکی که سیاهی کمتر دارد و سرخی که یکی سرخی کمتر دارد و بقدر
آمیختن دلیل مولود از شهرش و مخالفت روی طالعش صورت نیکو که اصل او باشد و بجوهر
نیکو با آن اصل شود و مستولی باشد بعوس بر آفرینش های دلونش و شکلش فصل

دانمرز

۱۴

دانمرز گفته است که اختلاف مردم دشوار بتوان دانست که کمتر کسی را به بینی که
جز آن نگوید که هست زیرا که بطلمیوس گفته است در کتاب بنجوم بزرگ که هر ساعتی
بیست و چهار هزار ربع برآمد و هر ربعی ده هزار ده هزار طرفه از حمل سر فرو طرفه
لونی و طعمی و آفرینش و طبیعتی جدا گانه تا هر لطافه و نیکوی کند که در توان یافتن و
هیچ عقل نتوانند گرفتن و کسی نداند منتهای آن جز خدای عز و جل فصل اگر خواهی که
صفت مولودی کنی در طالع وی نگاه کن اگر خداوندش را آنجا بود یا صاحب شرفش
یا حدش یا مثلثه اش کوکب بدان که صفتش و طبیعتش باشد در مولود بوده و اگر گروه
کواکب در طالعش باشد آن کوکب که در وجه طالع بود صفت وی دارد و اگر وجه کوکب
غریب بود بدان صفت و طبیعت که کوکب دارد فصل و اگر چند کوکب در طالع
دارد آنرا نگاه کن که در روی طالع بود صفت از وی کن و با صاحب روی طالع
باید آمیختن و اگر صاحب طالع و شرف و حد و روی بیرون از طالع باشد صاحب
وجه چون کوکبی در طالع نباشد و صاحب وجه ناظر باشد بطالع و اگر بزیر شعاع
بود و شرفش و حدش لون کواکب بود بروج باید آمیختن و حد هر که در روی بود
و صفت صورت از کواکب باید کردن و صفت تن از بروج فصل و بدانکه
همه جمال و بهاء مشتری و زهره راست و رونق و صفا و نیکویی آفتاب و ماه راست و درشتی
بهرام و زحل را و عطارد مشترک بود در نیکویی و درشتی و خانهای سعدها نیکو روی بوند
و خانهای نحسها زشت روی و روز بر روشنایی خود تغیر دهد کواکب تیره تر گردد و شب از تاریکی
تغیر در دلایل نظیره آرد باب ... در صفت کواکب زحل گندم گون است و لب سطبر و
چشمها بزرگ و در یک چشم دارد یا یکی بزرگتر از دیگری باشد جعدی موی خشک رم ...

کوتاه و چشم نظر وی زیر باشد و درشم روی و دشوار دیدار باشد و دندانهای مختلف
بار بای مو دارد فصل مشتری سفید است گندم گون آنچه بزرگ چشم کوچک هد فه
تنگ موی جعد ریش نیکو سان کو نگاهها چشم ساده سر بینی سطبر باندام گوشت بود و
معتدل قد و قامت و پاکیزه و خندان روی فصل مریخ سرخ و سفید ازرق چشم
گرد روی باشد که بر روی برکها دارد و میگون بزرگ سینه در بالای پیشانی موی
کم دارد و بود که بر آن جایگاه خود اصل موی ندارد با انگشتان با خربتی بر پیشانی موی
یا بر بالای پیشانی زخم نظر زی نیکو قامت کوته از روی کشته و درشم خشک چشمها ریش
و سرخ هر دو چشمها انگشتهای دراز سطبر و گوشت استخوانها تر و فراخ کامها سنگ
بر دل مردم از روی ترسند فصل آفتاب زرد روی به کوچک سپیدی چشم گرد روی
عظیم به کوته روش بالای پیشانی فراخ چشم پیش بیامده آواز گلو بلند قامت معتدل
گبر و ضعف در روی باشد فضله جوید فصل زهره سفید است در فام پاره سرخی
دارد صدف نیکو چشم نیکو منظر شیرین روی سخن فریب جعد موی سیاه چشم سبز
ز سفیدی روی آمده گردن کوچک گرد سر پیوسته ابرو باریک گوشت هد های
روی بسیار نیکو چشم تنگ سینه کوتاه انگشتان و ساقها سطبر موی تن بسیار میانه
گوشت اندام تنگ باشد که خوار بود فصل عطارد سیاه است گندم گون با سبزی
زند میانه مرد تنگ موی تنگ پیشانی سطبر سر نیکو قد پیوسته ابرو و نیکو بینی فراخ دهن
نرم کوچک دندان تنگ ریش روی وی ملاحتی دارد که جهة معتدل قامت کوتاه
کام باریک اندام زرد میانه بسیار دانش ادب فصل قمر سفید است گرد روی
نیکو منطق ست نیکو ریش صاف لون درست اندام باید که این صفتها بدان مختلف ۱۵

۱۵

بروج بکار برود که دانایان چنین بر آنند که اختصار بر صفت بروج کرده اند فصل
حمل موی بسیار دارد جعد موی میگون زند شکسته نظر دارد و بزرگ چشم کوچک گوشها ریش نیکوه
ثور بینی پیشانی دراز بینی با فراخی در بینی بزرگ چشم قایم موی مختلف آفرینش سطبر
گردن موی سخت سیاه باشد نکین نیکو رفتار ضعیف عقل جوزا معتدل القامه پهن سینه
سله با میانه بود باشد که دبیر بود با کس کار شمار گیرد سرطان گندم گون و سطبر اندام درشت
پوست رویش کوچک از بالا بزرگ حول دندان جعد موی ریش میانه بود کوچک چشم
دوشها فراخ اسد میگون است ازرق نیکو پیشانی تمام بزرگ قد بالاش مهتر از زیر
فراخ سینه و بسیار خشم تیز نظر تنگ ساقها دشوار دیدار سنبله نیکو قامت معتدل
اندام آفرینش تمام دارد میزان نیکو صورت معتدل گوشت قد و اندام عقرب
سهل چشم ازرق سیاه گون بسیار موی کوچک هر دو چشم کوچک روی نیکو ساقها
عظیم هر دو پای دلیر تنگ بر سخن چینی و بدکرداری قوس لونش میگون و دراز
ران و سطبر دراز روی از پس نیکوتر باشد که از پیش مر ریش نیکو موی بزرگ
روی ۲ و شکم اسب تاز جدی باریک ساق خشک تن رویش مانند بز باریک روی
تنگ میان تیز ریش بسیار موی دلو میانه تن خود بزرگ نیکو کردار بسیار سخن
و نفقه بر خواسته بسیار کننده ساقهاش یکی سطبر از دیگر و لون ظاهر حوت
پهن سینه کوچک سر نیکو ریش بر اندام عیب دارد گرد چشم پهن قدها پهن جبیه
بسیار خواب سفید فام فصل و بدانکه برجهای پهن مطالع دلیل فربهی و بزرگی
تن باشد و کوتاه مطالع دلیل نزاری و اندک گوشت فصل اگر خواهی که
بدانی که یکی وجه مانند نظر بر وجه طالع کن که کدام کوکب راست گرد وجه آفتاب را

بود بپدر ماند واگر وجه ماه بود بمادر ماند واگر صاحب وجه صاحب رابع باشد
نظر کنی بخداوند وجه اگر نر بود بپدر ماند واگر ماده بود بمادر واگر صاحب وجه
خداوند خانهٔ آفتاب باشد بعم خویش ماند واگر صاحب ماه بود بخالان ماند
اینست صفات ونشانهای بروج **باب ح** در تربیت مولود
یعنی زیستن ونزیستن وی مولودی بود که مرده زاید ونزید ودنیا نه
بیند ومولودی که دنیا چند نزید وپرورش نیابد ومولودی بود که از شکم مادر بیرون
آید وپرورش یابد لکن عمرش دراز نبود ومولودی بود که بزاید وپرورش یابد و
عمرش دراز بود **فصل** وراه شناختن این چهار جهت دلیل است طالع وخداوند
وسهم السعاده وخداوندش وآفتاب وماه واجتماع وامتلا اما طالع بکمال کودک
ماند بجدا گشتن از پنهان بودن وسهم السعاده طالع ماه است چنانکه طالع آفتاب است
واما آفتاب زیرا که نور پاکست وچون غیبت در وی وپادشاه کواکبست وبدو است
وتغیر زمانها از وی بود وقوام زندگانی ونبات وجواهر است واما ماه زیرا که
نزدیک بدنیاست وجهت به است ودیگر حالها ماننده کواکب ودیدارش وغایب
داشتها ونقصان وفنا وزوال وشرکت دارد وبا ستارگان بادلیلها وکواکب
وطلوع وی وزیادتش چون طلوع وزیادت مولود بود وبولادت ماند مولود بود
وبرآمدنش ببالا واجتماع وبرنائی وپیری ونهایت شدن ومرگش **فصل** واما اجتماع
ماننده کند بپدر ومادر بکمال جمع شدنشان وجدا گشتن ورشتها که از میان ایشان
تولد کند واما امتلا بکمال مولود بغایت جوانی وچهل سال رسد وعمرش بکمال
گیرد وتا آن غایت که از آن گذشته تن در ادبار گیرد وپیری پدید آید واز روز ... ۱۶

نزدیک

نزدیک بود وفنا وهلاکش بود وچون دلایل ساخته باشد ناگزیر بود از شناختن
حالهای مثلثات بقوت وضعف واقبال وادبار وایستادن وافتادن از جهت
آنکه خداوندان دلیلهای تدبیر است در روز بود پرورش عمر بگردش شب وروز بوده
مخالف یکدیگر وتفرقشان وآمدنشان وشدنشان **فصل** ومولودی که مرده زاید
وزندگانی نیابد ودنیا نه بیند آن بود که این سه دلیل بود وارباب مثلثات در
مولود ساقط وزایل بوند ونحسها بر طالع غالب بوند وقوی در مضرت آنگاه دلیل
کند بر تباهی ولادت وهلاک وبیفتادن مگر آنکه خدا نخواهد وهمچنین که قمر در مغرب بود
و هیچ سعدی ناظر نبود ونحس در وتدی باشد چون کودک از مادر جدا شود ساعتی نزید
وهمچنین اگر قمر در وتد الارض باشد یا یکی از دو نحس بدو ناظر باشد از شکم مولود دنیا
نه بیند وزندگانی نیابد واگر آن برج که اجتماع در وی بود یا برج امتلا وکدخدا **فصل**
وخداوند حد آفتاب وماه وطالع وارباب مثلثات آفتاب بروز وماه بشب
سهم السعاده چون همه منحوس بوند بدانکه مولود مرده بیرون آید **فصل** وارباب مثلثات
بشب وروز بباید دانستن وماه را که مقارن ایشان کدام کوکب بود وجای
سهم السعاده وجای سهم الغیب از جای ثابته وزایله وخداوند هر دو کجا باشند
از سعدها ونحسها واگر در زیر شعاع باشند ونحسها بدو ناظر یا مقارن یکدیگر باشند
وبجایگاه نه نیک بود سهمها وحالها وسر زنند وازین بدتر آنست که نحسها با آفتاب و
ماه ناظر باشند یا مقارن واتصال دارند هرگاه که چنین بود نزید طرفة العین
چون همه در ششم بود صاحب طالع نباشد ناظر بوی کودک نزید **فصل** واگر کوکب
بود قمر از کوکبی که قبولش نکند ونحس در وتد طالع یا وسط السماء وسعدان ساقط باشند
مولود نزید وخاصه که هرگاه که ماه در وتد با بعضی از نحسها بود یا صاحب طالع نحوس

منحوس بود یا در درجه طالع نحسی بود یا ناظر بود نحس که بدیش و در عدش از تربیع یا مقابله
آن مولود نزید و اگر نیز سعدی بود و ناظر بود الا سعد قوی از عیبها بری از وتد طالع
اگر باشد که بفرمان خدا بزید و اگر قمر با مریخ در وسط السما بود مولود بیرون آید پاره
پاره و اگر مریخ و قمر در مغرب بوند و زحل در طالع مولود بیرون آید زندگانی نیابد
فصل اما آن مولودی که بیرون آید و دنیا به بیند و پرورش نیابد آن بود که بعضی
ازین دلیلها در وتد و هشت ساقط باشند منحوس مولود زندگانی یابد تا بدان
وقت که انتهای میلادش بدان جایگاه رسد و دلیل زندگانیش بفرمان واجب الوجود
جل جلاله و در مس گوید که هرگاه آفتاب و ماه بطالع ناظر نباشند مولود اندک زید
و اگر ماه بالای آفتاب بود عمر کم کند و همچنین هر گاه که ماه میان مریخ و آفتاب بود بسی
نزید فصل و چون قمر میان دو نحس محصور بود و سعدی بدو ناظر نباشد مولود را
زندگانی نبود نباشد و پرورش نیابد و چون بهرام و زحل در طالع باشند و سعود ساقط
باشند ازان و در برج اجتماع و امتلا نحسها ناظر بوند بدین هر دو جایگاه و سعدها
بماه و آفتاب ناظر نباشند مولود کم زید و چون ماه با آفتاب و بدرجه زحل بدین
ناظر باشد از مقابله یا از تربیع مولود را پرورش نباشد و عمر نبود فصل و اگر قمر از
مقابله بهرام را بیند در برج حمل سعدی بوی ناظر نباشد ضعیف ترکیب و کوتاه زندگانی
بود و اگر خداوند طالع و هد او زیر آفتاب و ماه و خداوند سهم السعاده زیر آفتاب باشند
کم زندگانی بود و اگر ذنب با هر دو نحس در برج چهارم باشند مولود را بقا و پرورش
نبود و اگر ماه میان دو نحس بود و روشنای ناقص بود مولود اندک زید و اگر یکی از
دو نحس بدیگر ناظر بود از مقابله و یکی در طالع بود و دیگری در سابع و قمر در وسط السما
در مغرب مولود آب نخورد و عمرش نباشد و اگر قمر در حدود نحوس بود در وتدی و سعدی ۱۷

بوی

۱۷

بوی ناظر نبود مولود را پرورش نبود و اندک مایه از دنیا چیزی خورد فصل و اگر چیزی
از نحسها در طالع بود و آفتاب و ماه بدو ناظر باشند مولود را پرورش نبود و اگر زحل
در طالع بود و مریخ در وتد مغرب کم عمر باشد و تربیتش نباشد و گفته اند چون مولود
بیرون آید نگاه کن اگر نحسی روشنائی خود در درجه طالع افکنده باشد که هرگاه چنین بود
تربیتش باشد آن بقوت سعود و روشنایش ن روشنائی نحس افتد که ستارهای نیک
بود و ماه صاحب طالع دار باب مثلثات قمر تربیت مولود نباشد از جهت آنکه بیش
ازین آمده که اگر روشنای نحس در درجه طالع افتد و اگر قمر با نحس در برج هفتم از طالع یا در
مقابله طالع یا در تربیع تباهی آرد بکمال تربیت و خاصیتی که سعد روشنائی بر درجه طالع
ندارد و اصحاب نکبتش در جایگاه هر ساقط دلیل آن کند که تربیتش نباشد و سختی در جهان
بود در پرورش وی فصل و اگر ماه تباه باشد نحسها نه با کسی ساقط باشد در خانه
که وقت عمر مولود بدانی و بدان که کارش چگونه بود با پرورش درست و دوازده دور
بگردد و جایگاه نحس بگذرد یا در طالع آید یا نحسها رسد و اگر نحس رسد و بمیرد یا سعد بگذرد
بگذرد تا تمامت دوازده سال از مولدش فصل و اما مولودی که بیرون آید و
پرورشش بود و نزید و به پیری رسد آن باشد که هشت دلیل بحد اعتدال باشد دار باب
مثلثهاش و در مولود ساقط باشد و سعود و منحوس خاصه اصحاب هر دو مثلثه
طالع اول و دوم که هر که یکی در جایگاه نیک بود و گواهان چون صاحب مثلثه طالع
و آفتاب و سهم السعاده پاکیزه بود و درست از افتادن نحس مولود بزید بفرمان واحد الله
فصل و نگاه کن چنانکه زرادونیوس گفته است با که بهره زندگانی دهد اگر در جایگاه نیک
بود دلیل آن باشد که مولود بماند و پرورش بودش باذن الله تعالی فصل و اگر مشتری
در طالع بود یا نظر کند بوی از مثلثه مولود را تربیت باشد و همچنین اگر مشتری در وتد

بود یا در ثانی و زهره بری ناظر باشد و پاک از نحسها و رجوع و احتراق او را از نگان بود در پرورش
و اگر زحل بولادت روز در وتدی بود و یا در مثلثه طالع مولود بزید و بماند در پرورش باید و اگر
ماه و عطارد در طالع باشند و مشتری در رابع مولود بزید بفرمان خدای تعالی **فصل** و اگر مولود را
قوی پاک بود از نحسها و افتادن زیر زمین و اصحاب مثلثه طالع هر یکی بجای خویش بود و
بجایگاه نیکو و نه زایل باشد و نه محترق و نه منحوس و این علامتهای نیک بود در کار
پرورش و خاصه که چون در شرف بود و بهترین آن بود که ماه بسعدان اتصال دارد
و افزونی دارد بروشنائی در رفتن و تباه نباشد قرار مریخ زیرا که مریخ زیان کار
باشد به ترتیب خاصه بمولید روز چون بالای زمین بود و اگر زحل و مریخ در
طالع و هر دو بیکجای قوی باشند آنجا جایهای قوی و هر دو دیدار باشند از زیر
شعاع دلیل بقا بود و پرورش **فصل** و اگر کواکب روزی در بروج روزی بود
و کواکب شبی در بروج شبی بودند در طالع یا در وسط السماء نشانهای نیک بود بقا را
و پرورش را و چون زهره از آن برج که در وی بود از نیمهٔ اول گذشته باشد و آن
برج طالع بود یا وسط السما مولود را زندگانی بود **فصل** و گفته اند که اصحاب مثلثه
پرورش بهتر آن بود که در وسط السما بود یا در جایگاه سعادت یا در پنجم طالع که دلیل
بر نیکوئی پرورش بود **فصل** و اما مولودی که بزید و پرورده شود و عمرش دراز شود
و به پیری رسد آنست که این دلیلها که صفت کردیم همه در وتد ها باشند تمامت
و قوی و درست نه زایل باشند و نه ساقط و نه مدبر و همچنین هر که کدخدای مولود
قوی و ثابت افتاده باشد و کواکب دیگر از جایها بهر ۴ جید بود و قوی و درست
بوند و راجع و محترق و منحوس نباشند هر که چنین بود کواکب سالهای بزرگ بدهند
و دلیل کنند مولود را بر بقا و عمر دراز و پیری و اگر قمر در وسط السما و بنظر سعد آن

وکسان

وکسان را زود ساقط بود عمر دراز بودش و بقای نیک و همچنین هر که آفتاب
و ماه هر دو در برجها باشند بعد از وتد ۴ مولود به پیری گردد و بنگ چند و بهتر
مردم خویش بود و چون سعدها در چهارم طالع بوند مولود به پیری رسد و چون
مشتری در حد و دشش بود دلیل عمر دراز کند که فرزند باشدش و فرزند فرزندش
و همچنین چون آفتاب در حد زحل بود درازعمری را دلیل باشد و مرگش به
پیری بود و اگر آفتاب در طالع بود و نحس برو ناظر نباشد عمرش دراز بود و
بهتری مردم خویش کند **فصل** و اگر آفتاب در وسط السما باشد بری از
نحسها مولود درازعمر بود و به پیری رسد و همچنین اگر زهره در طالع بود و نحسها
ساقط بود و مشتری ناظر بود مولود را عمر دراز بود و زندگانی نیکو بود و اگر قمر در
طالع بود و نحس بدو ناظر نبود درازعمر باشد و چون عطارد و زهره و آفتاب
بماه ناظر باشند مولود درازعمر بود و طبایع معتدل و درست بود **فصل**
و چون ماه و عطارد در برجی باشند در مغرب یا در وتد زمین مولود درازعمر
بود و چون خداوند سهم السعادة در طالع بود و شرقی و دیداری از زیر شعاع و نحسها بدو
ناظر نبود زندگانی بدو دراز ماند و بهتری پایدار و دانایان در کار پروردن نظر
بماه کنند بعد ما که کودک بیرون آمد به روز و هفت روز و چهل روز و ماه از آنرو
آنست که مولود طبایع کواکب بستاند گرم و سرد و خشک و تر آنچه ساقط بود و نداده و
ناظر شوند و آنچه بدو ناظر بودند ساقط شوند زیرا که کودک تا سه روز شیر کورد
تمام و غذا را قبول کند و مادر شناسد و شیرینی طعم شیر بداند و در سه سال بر
پای برود و زانوش قوی گردد و سخن گوید و بتواند دانست ثبات عقل وی و
نقصانش با مر الله تعالی **فصل** و در هفت شب ماه تمام بگذرد و تقدیس فلک

وهم امتلاء طبعها بر جهار سه فرا گیرد و دلیل بسیاری شیر و کمی کند و قوت شیر خوردن
و ضعفش و چون کودک را هجده روز بگذرد نشانی نیک بود بقای مولود را دلیل
پرورش نیک دار و از دردهای زشت ایمن بود و سر شستن مولود و مادر و پدر هفت
روز گذشته کنند با اول ولادت چون مولود را هفت سال برآید قوت ادب گیرد
و تعلیم پذیرد و زن کالی داند و قدر مال دنیا داند و چهل سال جوانی تمام شود
و طبایع تمام شده باشد و از درجه بر آمدن باز پس آمدن گیرد تا به پیری رسد
چندانکه تقدیر حق تعالی باشد بزید تا آمدن اجل **فصل** و چون سه روز گذشته از
ولادت ماه از وتد ساقط بود و سعدی بدو ناظر نبود یا مقارن دلیل کند بر شیر و کند
و دشواری در پروردن نه نیک و هر که دلیل تربیت نحوس باشد خاصه زحل و عزیمت
نه در خانهای خویش و حظها دلیل نحس و زیان کاری کند و مولود بخواری زید
آفتاب در حدود زحل باشد بروز دشواری و سختی بیند در پرورش و چون زحل
با بهرام روشنائی خویش بر حد طالع افکند دلیل کند بر جفا و خواری و بیماریها که
در تربیت بود **فصل** و چون سهم السعاده منحوس بود و در رابع طالع پرورش
نه نیک بود و اگر صاحب طالع و صاحب سهم السعاده در یازدهم طالع بوند و صاحبش
مقبول نبود مولود را تربیت سخت بود و هر چند سالش برآید بهتر بود و چون قمر
از نحسها بازگشته بود دلیل بیماریها و علتهای بزرگ بود و دشواری تربیت و دردها
و ریشها و دردها که او را رنج و خواری نماید و همچنین وجه دوم از حمل این بیماریها
و دردها و سختیها و خواری بود در تربیت و مولود را بر اندام ریشی بود و بیماریها
یرقان و درد خایه و وجه سیم از ثور بیماری تا پنج ماه از ولادت بیماری سخت کشد
فصل و اگر سال و نیم بودش زود دشواری و سختی افتد تا دو سال و نیم دیگر و خارش

بود

بود در هفت سال تا این هفت روز بگذرد از عمرش **فصل** و مولودی که در درجه سیم جوزا
بیرون آید مادام بیرون آید از پس ماه تا یک سال و نیم و چون چهار سال بود بیماری سخت
گرد یا کابروی بود و اگر در درجه اول بیرون آید از سرطان چون سال دویم بگذرد بیماریها
و علتها بود که تن در کدو خشک گیرد تا بکناره مرگ شود و چون سی ماه برآید بیماری
گرم پدید آید و چون ششم سالش بود آن سال سخت بود بروی و بیماری باشد
و خواری و کارهای دشوار و چون در وجه دوم از سرطان بود بلست بزید تا
هفت سال گذشته از مولود و بعد از آن از بیماریها بیماری بود سبک که بهتر شود **فصل**
و اگر وجه اول از اسد بیرون آید علتها بود بعد از شش ماه و بر اندام ریشی پدید آید
و درد خایه و دردهای سخت و باد و شش گرد بر گرد گرفته دارد تا بهفت سال **فصل**
و وجه اول از میزان مولود شیر از دو زن خورد و چون به ماه رسد دردی رسیدش
و چون نه ماه برآید خونش از بینی آمدن گیرد و قطره قطره از دردهای بینی یالاوه
بیاید و چون سال و نیم بود سخت بهتر شود و پس از آن بلای سخت رسدش تا دو سال
شش ماه و بیست روز و عمر دراز بزید **فصل** و اگر وجه اول از عقرب زاید دردی
رسدش بعد از پنج سال مولد **فصل** و اگر وجه اول از قوس بیرون آید چون هفت
و پنج روز بگذرد نکبتی رسدش که از وی برسد و بیمار شود بر سر ده ماه بکناره مرگ شود
پس از آن بهتر گردد و دنبله بزرگ برآیدش که او را سکیح خوانند پس از آن رسته شود
و با آخر سال چون ده سال شود بیماری دشوار شود که جای ترس بود و اگر از آن رسته شود
بزید و پرورده گردد و اگر وجه دوم قوس بیرون آید در رنجند بود بعد چهار ماه و چون
دوازده سال شود بیماری بود که بترسند و اگر رسته شود ترقیش شود و عمرش دراز بود و
اگر وجه سیم از قوس بیرون آید علتها و دردها و رنجها رسدش تا چهار ماه اگر رسته شود بزید

وبیم بود **فصل** کمی که بوجه دوم از جدی بیرون آید تا دو سال از جرد بی کوز باید
ترسیدن واگر بوجه سیم از جدی بیرون آید بیماری بود سخت وباد ها خورگیرد مش و مادر
و پدرش بمیرند و زن او را پرورد **فصل** واگر بوجه دوم از دلو بیرون آید بر پدرش شوم
باشد و بیماریها بود سخت از برشاه گذشته آن مولود تا هفت ساله گردد و بیماریهاش بود
انکه از علتها رسته زندگانیش دراز بود **فصل** و ماه را نگاه کن اگر با نحسی بود در
و تدی یا مایل الوتدی و سعدی بوی ناظر بود مولود پرورده بود و اگر در حد نحسی بود
مادرش در راه افکنده و هرگه که آفتاب در حد نحس بود و پدرش بیفکند و ذوق رسد شی
و در غربت شود بامر الله تعالی **فصل** هفتم از برجی که او را حظی در وجود این مولود را
پدر و مادر در راه افکنند و همچنین هرگه که زحل باشد در مواليد شب **فصل** و بدانکه
باز گشتن ماه از سعود ها دلیل مبارک بود بر برادران و صلاح همه کارها شی
سهم السعاده که با قمر بود و زهره بوی ناظر بود بشب و مشتری بروز دلیل پرورش نیکو بود
خاصه که سهم قوی بود و سعود و بجایگاه نیکو افتاده باشد و هر کوکبی که شرقی بود در
مواليد روز در برج نر باشد و توفیق و گواهیش درست بود در کار پرورش **فصل**
و سهم السعاده نگاه کن و سهم الغیب اگر هر دو با ماه باشند یا یکی از ایشان یا بوی ناظر
بود مولود نیک صورت بود و پرورش نیک یابد و دندانهاش بر دید به دشواری بیرون آید
خدا تعالی **باب** **طی معرفت هیلاج و کدخدا** و از پس معرفت ترتیب معرفت هیلاج و کدخدا
باید دانستن که هیلاج دلیل زندگانیست مولود را و دلیل مرگ از وی توان دانستن
و سلامتی و خرمی و رفتن وی از دنیا و جدا کردن که ناظر بود که بود و سعود و نحوس و
بدانستن که صلاحش بود یا فساد **فصل** و دانایان هیلاج از پنج جایگاه طلب کرده اند
آفتاب و ماه و درجه طالع و سهم السعاده و درجه اجتماع و استقبال که پیش از مولد بود

بیان هیلاج و کدخدا

۳۶

داگر

داگر مولود بروز بیرون آید ابتدا با آفتاب کنیم که مدبر کواکب و زمان کننده روشنائی
روز است واگر بشب بود ابتدا بماه کنیم که شب را او روشن دارد واگر آفتاب در
مواليد روزی در طالع بود یا در وسط السما یا در یازدهم طالع که جای امید و سعادت
بود در برجی که بود نر یا ماده هیلاج را شایسته بود چون خداوند خانه اش بدو ناظر بود و خداوند
حد یا شرف یا صاحب مثلثه اش اگر درین جایها بود و اگر چیزی ازانها که صفت کردم
ناظر نباشد هیلاجی را نشاید **فصل** اگر آفتاب درین خانها نبود در هفتم و هشتم بود شاید
که هیلاج بود هرگاه که در برج نر بود و خداوند خانه اش بدو ناظر بود یا خداوند حدش یا
خداوند شرفش یا خداوند مثلثه اش و اگر چیزی ازانها که گفتیم بدو ناظر بود آفتاب هیلاج
باشد و آنکه ناظر بود کدخدا بود و همچنین در مواليد شب قمر نگاه کن اگر در یکی از
چهار وتد باشد یا در یازدهم یا سیم یا پنجم یا هشتم اگر در برج ماده باشد هیلاج کن و
آنچه ناظر باشد کدخدا کن پس آنگاه هیلاج را تسییر کن تا بدرجه سعود و نحوس شعاعات
واگر آفتاب و ماه بدین منزلت نبوند بدرجه طالع نگاه کن اگر سلیم بود از نحوس و صاحب
طالع قوی و سلیم باشد در وتد و بمایل راجع نباشد و نه ساقط و نه محترق آنگاه طالع هیلاج
و تسییر از وی توان کرد واگر طالع نه چنین باشد که شرح کردیم و منحوس بود بسهم السعاده نگاه
کن اگر در وتدی یا مایل وتدی بود و در شب بود بری از نحسها بنظر یکی ازانها که گفتیم خداوند
خانه یا حد یا شرف یا مثلثه که در ضرورت سهم السعاده هیلاج باشد و آنکه بوی ناظر
بود کدخدا بود تسییر سهم السعاده کن واگر سهم منحوس بود و مستقیم نبود باجتماع و استقبال نگاه
کن که پیش از ان مولود بوده است اگر چنانکه گفتیم صلاح و ثبات و توفیق باشد آن
هیلاج بود و تسییر از جنس بکن تا شعاع و مقنع شعاع و شعاع پراکنده بود و شعاع نحوس و سعود

که مستوی بود اندر برج طالع هر درجه سالی اگر انتها بنحسی رسد و هیچ سعدی را نظر نبود در آن
سال هلاک بود **فصل** و بعضی از دانایان گفته اند چون آفتاب هیلاجی را نشاید ماه را
نگاه کن اگر بروز در وتد الارض بود یا در طالع باشد در برج ماده هیلاجش کن و همچنین آفتاب
بشب خلیفه ماه بود و هرگاه که ماه را قوت نبود دلیل هیلاجی نتواند ایستادن **فصل**
و چون آفتاب بشب در مقابله این جایها بود که هیلاجی را نشاید و در وتد الارض و پنجم
و دوم بود هیلاج وی است و ناظری که ازین جایها نظر کند کدخدا است **فصل** و دوروتیوس
گفته است که چون کوکبی ازین پنج دلیل هیلاجی را نشاید سهم السعاده را نگاه کن اگر اندر
طالع بود و خداوندش سعد بود و بادی در طالع بود و از پس پانزده درجه از طالع بود هیلاجی را
شاید **فصل** آفتاب و ماه که هیلاجی را نشایند بهم طالع نباشند بهیلاج نگاه کن که
هرگاه که آفتاب در برج نر باشد و قمر در برج ماده و هر دو در جایگاه خویش باشند چنانکه گفته
است و آفتاب اندر حمل بود یا طالع سرطان بود و قمر در حوت بود هر که هر دو عزیز باشند
نه در خانه خویش وقت شان بود و نزدیک ایشان خیر نبود **فصل** و اما هیلاج که از طالع گرفته
و سهم السعاده و اجتماع و استقبال وی نگاه کند در زن و مادر که ده روزی و هر که که قوی و سهیم
از ضعف و علت و خداوند این جایگاهش بد و ناظر باشند **فصل** و چون تسییر هیلاج کنی
تسییر درجه طالع باید کرد تا جایهای نحسها از تربیع و یا مقابله و چون بنحسی پیوندد و هیچ سعدی شعاع
بدان جایگاه نیفکنده از آن وقت از مرگش بترسند و اگر سعدان نظر کنند و بدو پیوندند
با شعاع بدان جایگاه افکنده بکمتر تحت بود که در گذرند و از آن رسته شود **فصل** و اگر آفتاب
هیلاجی را نشاید بروز و نه ماه بشب بدرجه طالع ابتدا کن اگر مولود از پس اجتماع بود
و بسهم السعاده ابتدا کند اگر بعد از استقبال بود و تسییر قمر چنان کن که بطلیموس گفته است که ماه ٢١

اگر

٢١

اگر زهیلاج نبود باید همچنانکه تسییر هیلاج کنی تسییر وی کنی **فصل** نظر سعدان و نحسان
که چون بنحوس پیوندند از دو کار یکی کند یا آنکه بخشی بود یا مانند مرگ یاری دهند نحسها کشنده
را برگشتن **فصل** و هرگاه که هیلاج قمر باشد و طالع منحوس بود و بوی متصل باشند نحسها
یا با آفتاب اگر منحوس بود در اصل میلاد بدان وقت از مرگش بترسند و همچنین طالع هر که هیلاج
بود و طالع در اصل مولود منحوس بود و بخشی بد بگذرد که از مرگش بترسند **فصل** و چون تسییر بجمیع
و استیلای نظر سعدان و نحسان پس تسییر هر دو بیکی از دو نحس رسد بدان وقت از کشتن بترسند
فصل و چون هیلاجی بجایگاه یکی از نحوس رسد یا بکشند یا بکمتر آید مانند کشتن الا که سعدان
بدو ناظر بود و قوی باشند یا آفتاب مسعود بود در اصل مولود و در رسد در هیلاج که نحوس
بود کرا این دلیل نجات در رستن بود بفرمان واجب الوجود جل جلاله **فصل** چون در
هیلاج نظر کنی ازین دلایل ببین که صاحب خانه اش بدو ناظر باید و در شرفش یا مثلثاتش یا حدش
اگر کوکبی ازین کواکب بدو ناظر باشند که خداوند است و ولایت اندر او بوی دهد و سالی
عمر بقدرت کدخدا بقدر قوتش در جایگاهش و قدر عطیت کواکب که بدو ناظر بود و بدو
پیوندد **فصل** و اگر بهیلاج هیچ کوکبی نظر نکند وی را کدخدا نبود تسییرش درجه کن تا به
جایگاه نحسان هر کجا نحس کشنده را چند عمر مولود چندان باشد و سالهای حیاتش و هر درجه
سالی و بعضی از دانایان هیلاج را بر جای کدخدا فرو گذاشته بر جای او زیاده و نقصان کنند
نحوس که بوی ناظر باشند یا بوی پیوندند **فصل** و بدانکه آن کوکب کرا و را در جای هیلاج
حظی بود یا دو حظ و سه قوی تر بود از آنکه یک حظ دارد و اولیتر باشد بکدخدائی و دلالت
فصل و خداوند خانه اولیتر است از خداوند شرف زیرا که او را در برج سی درجه باشد
و خداوند شرف اولیتر بود از خداوند وجه زیرا که وی را در برجی هشت درجه بود و

وخداوند وجه را ده درجه بود و خداوند حد اولیتر از خداوند مثلثه زیرا که صاحب حد را
پنج درجه است و صاحب مثلثه را سه درجه الا که خداوند مثلثه قوی و درست و مسعود بود
در وتدی و آن وتد خانه اش بود یا مثلثه اش یا حدش و کوکب دیگر ضعیف بود و غریب
پس کوکب قوی اولیتر بدلیل ولایت از آن دیگر اگر نه خانه شهادت ورا باشد و اما آن کوکب
که قسمتها و بهرها بسیار دارد که خداوندی و ولایتها دارد بود قوی بود یا ضعیف رجاء خیرش

فصل و بدانکه کدخدای هرگه در طالع بود یا در وسط السماء یا در مغرب و قوی و درست
و مسعود باشد در خانه یا در شرفش یا در حدش یا مثلثه اش سالهای میانه دهد و اگر راجع
بود یا زیر شعاع آفتاب یا منحوس سالهای کوچک دهد و اگر در خانه اش یا در حادی عشر
یا رابع بود و وی در خانه بود یا در حدش یا در شرف یا در مثلثه اش مسعود بود مقبول سالهای
میانه دهد و اگر غریب بود سالهای کوچک دهد و اگر راجع بود یا محترق یا در هبوط یا منحوس
سالهای کوچک دهد بعدد ش ماهها دهد و اگر در هشتم یا دوم یا ششم یا دوازدهم یا نهم بود
و قوی و درست و مسعود و مقبول بعدد سالهای بزرگ ماهها دهد و اگر درین جایها
غریب بود بعدد سالهای کوچک ماهها دهد و اگر منحوس بود یا راجع یا محترق چند عدد
سالها روزها دهد و ساعتها و اما کواکبی که نظر بکدخدا کنند هرگه در طالع بود یا در عاشر
یا در هفتم سالهای کوچک دهد و چون در پنجم باشد یا در یازدهم یا در چهارم و این کوکب
در جای خویش باشند یا در حدود یا در سعود یا در مثلثه سالهای کوچک دهد هم و هرگه راجع
باشند یا زیر شعاع قدر سالهای کوچک ماهها دهد و برین کار میکنی و قعد نحوس و سعود
زیاده و نقصان کن و سعود زیاده میکند از مقارنه و تثلیث و تسدیس و نحوس کاهد از
مقارنه و مقابله و تربیع **فصل** و گفته اند چون کدخدا دفع بکوکبی کند و آن کوکب قوی

٢٣

و آنکو

و آنکوکب برگیرد کدخدا را بگذارد هرگاه که این کوکب قبول کند و نورش دهد کند و نه دفع نورش
چه اگر دافع باشد اشاره بکسی دیگر میکند و آنکه قبول کند دلالت او را باشد و رد اشارتش
کوکب دیگر را دروغ کند که بشارت میکند و بوی دلیلست باتصال و دفع و بیع از دست
دادن است و نورش دلیل کواکب دیگر دفع میکند او را در طالع باشد یا در جای دیگر
بهره آنکس که دفع میکند بوی اولیتر است بدلالت و بعضی گفته اند که چون کوکب در
خانهای خویش بود و غریب بود در وتدی دلیل سالهای میانه باشد و اگر راجع باشد یا زیر
شعاع دلیل سالهای کوچک باشد الا از زیر شعاع بیرون آید **فصل** و اگر در
طالع بود یا در وسط السماء و اگر بهبوطش بود و غریب بود دلیل سالهای بزرگ کند بعضی
بهر فرمان و باید که شرقی بود و اگر فرمانش بود و چیزی بود که کوکب بدان قوی بود
سالهاش میانه باشد بفرمان خدای تعالی **فصل** و پنجم و یازدهم که کدخدا بود و
شرقی دلیل سالهای بزرگ بود و اگر در حظ خویش بود دلیل سالهای میانه بود و اگر
ضعیف بود چون رجوع و هبوط و زیر شعاع دلیل سالهای میانه بود و اگر در حظ خویش بود
و نه در زمان خود دلیل سالهای کوچک بود **فصل** و سیم از طالع به بدترین خانه تر بود
که گفتیم از نهم لکن ازین ضعیف تر باشد و محتاج باشد بقوت بیشتر ازین که وصف
کردیم در تاسع و چون کوکب در تاسع بود نه در حظ و ولایت خویش دلیل سالهای کوچک بود
و در ششم و دوازدهم بغایت قوت باشند در حظ خویش دلیل سالهای کوچک باشد
و اگر ضعیف بود دلیل ماهها باشد **فصل** و اگر راجع بود و اندر حظ خویش دلیل روزها
بود و اگر با این همه در زیر شعاع باشد دلیل ساعات بود و چون کوکبی منحوس بود و نحسی
بوی ناظر باشد از تربیع یا جمع شدن یا مقابله سالهای کوچک نقصان کند و چون

دیگر براس والها را قوی دارد و ذنب بیمارهای بیرون آرد و دران قسمت زیرا که وی با
سالها معلوم نیست براس زیادت کردی و بذنب نقصان دیدی همچون ربع سالهای
کدخدا هر که که دلیل با وی بود در درجه **فصل** و هر مولودی که بود طالع آن ساعت دلیل
قوت و حیات بود اگر مستقبل کوکب صلاح بود در منزلت ضعیف و شکسته دفعش کند
بصلاح و قوت و هر که که مستقبل فساد باشد حالش ضعیف بود و قوتش ناقص **فصل**
اگر مولود از ملک زادگان بود و ملک دران ساعت تباه بود که بیرون آید حال اینها
کند و صلاح حق بود بر بیمار آید و قوتی در کار روی و اگر از درویش زادگان بود و میان مردم
بود و فلک نیک بود آن نیکوتر بود دران حال پس از ان ضعیف کار روی دهد و از
فصل و سخت تر نحس آن بود که کوکبی منحوس بود و کوکبی در خانه هبوط نحس بود و خاصه چون دشمن
با وی بود زیرا که اگر در عداوت جوهره عداوت ها که در وی بردن جمع شده بود و اگر با
نحس قوی و منحوس در جایگاهی بود که خداوند خانه بدو ناظر و سعدی از سعدها که در بر کرد
وی نباشند و نه بدو ناظر نحس بر وی چیره گردد و بر هلاک وی قوی شود **فصل** در مولود
نگاه کن که عمرهاشان کوتاه بود که کوکب ایشان ساقط بود و نحسها با ایشان باشد
و آفتاب و ماه و طالع و سهم السعادة و اجتماع و امتلا هر کدام ازین دلیلها و نگاه کن
که بضعف نحس قلیل و قوتش قوی هر کوکب باشد راجع یا ساقط یا محترق ازین کوکبها که
بوی متصل بود مولود را بکشد و عمرش بکاهد و ازین سخت تر آنگاه بود که در وتد
بود و اما تثلیث و تسدیس کمتر دشمنی آرد و بیماری که مولود را بگدازد و قوتش ببرد باشد که
وی را بکشد چون کوکبهای منحوس بود و نحس در وتد بود و هر که در وتد بود و هر که که تربیع بود
تربیع نفس خویش یا بمقابل خویش بگذرد **فصل** و چون آفتاب بمولد در خانهای ساقط بود

نحسی بدو ناظر بود از تثلیث که از جایگاه نیک نحس زیاده کند سالهای کوچک و چون سعد
بود سعدش زیادت کند بر سالهای کوچک و هیچ نکاهد و چون راس با دلیل بود
چهار یک سالها زیاده کند و بمقابله پسندیده تر و قوی تر بود و الله اعلم بالصواب از دلالت
اول **فصل** و کوکبهای سعد و نحس قوت آن ندارد که خیری یا شری از ضعف و تباهی
دلیل کنند و چون کواکب سعد در خانهای وبال و مقابله نحسها باشد خیر اصلا ندهد و اگر
خیری دهد وبال بود بر خداوند خانه و نحسها هر جا که بود نظر کنند از مقابله همچنین بود
و اگر کدخدا خیری دهد و بحقیقت کند نحسها آنرا باز خوانند بر دلیل تا مولود بدان
سالها رسد و چون راجع باشد یا هابط نحس از سالها ببرد و محنت و دشواری و تنگی
فصل و نحسها که در اقبال یا در وتد باشد و بوی پیوندد بکاهد بلکه بیفزاید در آن سالها
که دهد احوال و مخاطره تن باشد و سعدان از وتدها افزون کنند الا که وی قبول
ایشان کند یا ایشان وی را قبول کنند و اتصال آفتاب و ماه زیاده و نقصان
بود هر که که منحوس باشند و یاری کنان کنند بشر و فساد و چون هر دو در حظ خویش
باشند یا با سعدان باشند کارزار کنند و بلا باز دارند بفرمان خدا تعالی **فصل**
و عطارد نه چنین بود زیرا که وی اگر با نحسان بود ما وی نحس دهد و قوت شر و نحوست
دهد و نحس چون در مولود بود میان آفتاب و ماه در تنگ گرفته زیان نتواند کردن
و اگر مضرت کند ضعیف و همچنین هر که که ساقط بود در موالید و هر نحسی که با صل در وی
باشد از اوتاد و طالع و هیلاج زیان نکند در تحویل سالها الا مضرت ضعیف که در
اصل او را باز دارد **فصل** و اما که مقارن آفتاب بود سالهای کوچک زیاده کند
و هر گاه که از جایگاه بگذرد نیک قوت و الی نو کند و راس زیاده کند و ذنب نقصان کند

بدلیل

وازین دو نحس که بدو ناظر بود واین نحس نظر از وی کند آفتاب چون نحس سه کوکب بود
در آن وقت **فصل** و نیز کدخدا چون در مولد منحوس بود وی یکگاه ساقط و ضعیف بود
چون با مثلثهٔ خود نظر کند بگذردش واگر مولود کدخدا شود به سهم السعاده نگاه کن هر کجا
که افتد و خداوندش را نیز نگاه کن درجات مطالع آن برج برگیر که سهم السعاده در وی
بود در اقلیم آن شهر اگر تو در وی باشی و بر وی زیادت در خداوند سهم السعاده بگو
که وی چندین بزید روز یا ماه یا سال چندانکه بینی تباهی کواکب و صلاحشان در آن
مولد زیراکه چون میلاد فاسد بود و همه کواکب منحوس بوند و خداوند سهم السعاده نیز
منحوس بود حکم کن که چندین و چندین و همچنین هر که که مولود و کواکب وسط السماء حکم
بروز ٤ و ماهها و بگوی که مولود را سطح تمام نبود و بدان که چون از وی جیب و نه
درج برآید در مولود تسییر ازان درجه بود و بهتر از این آن بود که در وتد دوم بود که
دوم اناند صاحب طالع بود در آن سال پس آنگاه تدبیر وی کند آن سال دوم بدون
شرکت نحسین ارباب بدان **فصل** واین دورهای کواکبست که بروی کار کنی
در قسمت موالید در نصورت نوشته آید و ایشان دورهای کواکب پنج بزرگ از
درج حدود بر گرفته اند در برجهای که جمع کرده اند آنچه هر کوکبی راست از اجزای حدود در
بروج همه جمله از دور سالهای کواکب بزرگ فاما آفتاب و ماه که از فردار ایشان
گیرند زیراکه فردار آفتاب ده درجه بود که در دوازده رنج صد و بیست درجه بود
و فردار ماه نه درجه است چون در دوازده زنا صد و هشت بود این سالها بزرگ
فصل سالهای میانه از آفتاب و ماه نیمی از سالهای آفتاب آن شصت بود
و سالهای کوچک نوزده سال بروی افزای جمله هشتاد و نه بود نیمه آن بگیرند سی چهار

و نیم بود

و نیم بود و همچنین نیمه سالها این صورت ادوار کواکبست و همچنین نیمه سالهای
بزرگ آنگاه پنجاه و چهار ماه بود سالهای کوچک بر وی زیاده کنند شصت و پنج سال
جمله هفتاد و نه باشد نیمه آن بگیرند سی و پنج سال و شش ماه بود **فصل** و اما سالهای
کوچک آنگاه و آفتاب دور کوچک آن آفتاب بروز تمام وی بود و از آن وقت که
در حمل شود تا بدرجه شرفش و آن نوزده درجه است پس سالهای کوچک نوزده کردند
و اما ماه عدد روز تیش بمغرب تا غایت دیدار بمشرق و آن آنست که رباط گویند
و آن بیست و پنج روز است و اما عطارد از اول زمان شدنش تا غایت دیدارش
و آن بیست روز بود بتقریب و اما زحل را دوری سی سال است زیراکه فلکش بسی سال
برگردد و اما مشتری را دوری دوازده سال بود زیراکه بدوازده سال فلک را
برگردد و دور زهره هشت ماه است زیراکه دور فلک را بهشت ماه برگردد و اما بهرام
را میانه روزیش و بیشی و آن از حمل تا عقربست و آن درمیانه رفتنش پانزده ماه بود
فاما ادوار کواکب میانه ایشان دور بزرگتر و دور کوچکتر جمع آرند و از آن نیمی برگرفتند
و آن دور وسطست **باب در معرفت قاسم یعنی بخش عمر کند** و قاسم را باید که بشناسند
که بخش عمر میکند و تدبیر کند در موالید نگاه در حد طالع کن که درجه چند بخش است و از سیوم
باقی برگیر و دوازده درجه از وی بفکنند با درج مطالع خداوند آنگه تدبیر سالهای مولود
کند بفرمان خدا بر قدر آنچه مانده بود هر درجه سالی **فصل** و چون آن درجات از
حد درگذرد آنگاه قاسم و مدبر بر قدر جزوهای حد خودش به درجه مطالع هر درجه سالی و صاحب
حد ثانی را هم این حکم بود در تدبیر عمر و همچنین صاحب حد ثالث را و چون از جزوهای
حد سیوم درگذرد قسمت و مدبر صاحب حد چهارم را بود و چنین میکنند تا بستانند از

سالهای حدود و بقدر عمر مولود و سالهای زندگانیش **فصل** و کواکب را که ناظر باشند
بصاحب حد نگاه کن و دلایل ایشان با دلایل وی بیامیز اگر همه سعد باشند دلالت
خیر و قوتش بود و اگر همه نحس باشند دلالت شر و کوشش قوی بود **فصل** و اگر صاحب
حد نحس بود و قسمت کند شر و دشواری مولود را و اگر سعد باشد و ناظر بود حالش بیامیز
بقدر جوهر نحس و آنچه درجات دلیست و سعدان که ناظر بوند و چون بوند **فصل**
و اگر چیزی از کواکب نظر نکند بخداوند حد صاحب حد بگواهی اولیتر است بتدبیر
قسمت تنها همچنانکه ما همی بینیم صاحب قسمت را مواید عطارد که زهره ناظر بود
از تثلیث و مشتری از تربیع و زحل و بهرام از مقابله پس گوئیم صاحب حد قسمت کرد
ازین سالها علم و ادب و خیری و بنظر مشتری عزت پیش بزرگان و شریفان
و دوستی و پیران و سود و کردار و نام و سخن و بنظر زهره بزنان خدا قسمت کرد
نیکی و گرامی و دوستی در میان مردم و خرم بودن در میان مردم و برنان و فرزند
و بنظر کت زحل که وی کوکب غم و گریه و اندوهاست کسی از فرزندان وی بمیرد
و غمگین شود و باهل خویش و خواسته بیت المال پرداخته شود و دردها از سودا
و سرما باشد و بنظر کت مریخ از نظرش با زحل بدان سالها بیماریها بود و دردها
گرم و آفتی از آتش و خون و برتن ترسیدن و غربت از شهرها و وطن خویش
و حال مولود بدان درین سالها که صاحب تدبیر چه کند چنان گوئی که مانند قدر
کوکب بود در وقت سالهای مولود بدان حکم که حکیمان کردند **فصل** و گفته‌اند
که چون عطارد قسمت علم و ادب و کتابت و تجارت مولود کند در سالهای قسمت وی
آنکه این تدبیر بود از وقت ولادت مولود تا سه سال گذشته از عمرش او را از شاخ

کم اورا

که او را درین حال که وصف کرده شد از علم و ادب و تجارت حکم کنیم زیرا که مولود هنوز
بدان جای نرسیده که علم و ادب تواند گفتن و آموختن و بازرگانی و کار کردن او را
قوت بود و لیکن او را بخشش دهیم بدلالت عطارد آنکه مانند تدبیر عطارد بود در آن سن
که او را باشد پس گوئیم بزودی سخن اندر آید و سبک پای و ذهین باشد و زیرکی افتد
زود کند تیز نظر بود زنده دل و آنچه فرمایند و همچنین گوئیم در قسمت زهره که باید که بگوییم
که با زنان مجامعت کند و لیکن گوئیم گرامی تر از پدر و پدر و مادرش دوست دارند
و سیر باشد از شیر که غذای وی باشد **فصل** و نگاه کن بروشنائی کواکب که بجا
افتاده باشد از حدها اگر کدخدا روشنائی افکنده باشد بر درجه یا دو درجه یا
بیشتر از آن حد بگوی که زیان کند بر تن نخستین سال و دوم و سیم بر قدر درجه
بیماریها و دردها و علتها گرم یا سرد یا سودا بر قدر طبیعت کوکب که روشنائی
بدان حد افکنده دارد و سردیش و حرارتش و خشکی و رطوبت که از آن کوکب بدلیل
و مثال این را مثالی نمائیم طالع دو درجه از جوزا و باقی از حد پنج درجه این درج باقی
بر مطالع و قدر نقصان آن برج آن درج منزلی و آن که مانده است از آن حد
عطارد است چهار درج و چهل دقیقه گفتیم این مولود زود سخن گوید و زبانش نیک
و حرکتی پسندیده دارد در دل چهار سال و هشت ماه از مولودی و اگر بهرام شعاع
خویش بر دو درجه از آن حد افکنده بگوی که چون دو سال از عمرش بگذرد چهار از آنها
و دردها و آفتی از آهن یا از آتش بر قدر دلالت بهرام و برخیزاندن از بالا و
گرفتن وی و طبع برج را که در چشم باشد همچنین که همه کواکب که شعاع افکنده بود
بران حد و درج بقدر جوهر هر کوکب و طبیعتش و آنچه دهد از منفعت و مضرت که از آن

عطارد بر دوخته باشی حکم بدانکونکه که بکفتیم که مشتری روی وآن پنج درج است کونگ
بعد از هشت سال وهفت ماه که از عمرش بگذرد نیک بخت شود وهمه کس او را دوست دارد
وکارش مبارک بود ومراد برآید هر کجا که در نشیند سخنش نکاه بود نفسی بزرک دارد
وکرامی بود از اهل وخویشان نزدیک بود وفراخ روزی ودر میان ایشان نیک دوستی
بیند واگر زحل شعاع خویش بدانجا افکند کوشیم اندر سالی یا دو سال پنج سال این کار
تدبیر زحل بود غمکین بود وبر برادران وخویشان کرید ودرد های سر رسدش های
که دروی بشکند در ار باافتی زحلی از دیواری بیفتادن بروی بام بیفتادن وآنچه
بدین ماند از کنشهای زحل انکه بعد آن تا سیزده سال وپنج ماه از حد زهره برسد
نعمتی ورزیدنی وپاکیزگی وخرمی به تزویج زنان تا نوزده سال وده ماه که بهرام شود
آنگاه تا نوزده سال سفر کند ودر اضطراب افتد وتن را بر دشواری غربت کیرد
وبا سلطانی دوستی کند ومظلوم باشد از بیماریها وعلتها بیم رسدش وبیماریها و
ترسها وافتهای بهرامی پس از آن بتدبیر زحل آید تا تمامت آخر جز او اندر آن سال
دشواری ورنج وبلا بیند وغم وتب وسرما کیرد ومشتری سقیم بود وبا فلک شود از عقل
واگر او را اهل وولد بود غم بود از بهر ایشان پس انکه باول حد برج دوم شود وهمچنین
که بجد ودطالع کردی وطالع کردی تا باخر شودی که قاسم داده باشد بفرمان خدا
از عمر سالها بدان خوبها **باب یا در شناختن طبایع وخوبهای مردم** بدانکه خوبهای
مردم وطبایع ایشان بخش کرده اند از هفت ستاره بر اندازه طبیعتهای ایشان ودلیلهای
ایشان بشکلها وجوهرها **مشتری** را دیانت وامانت وسخاوت وتواضع وکرم وعقل و
پرهیز وکشاده روی **وزحل** را حماقت ونادانی وبدعلامی وبخل وحقد ودروغ وطبع شوم

دلیل

وسخن درآمدن وکسلان **فصل** وبهرام را ستیزگی ودلیری وسبکسری وخیره را
وخیانت وبیشرمی ونشاط وغلبه **فصل** وزهره را نرمی وخرمی وخنثی وشکدلی و عشق
خویی ودعوی انکه بدانند مزاح بردن **فصل** وآفتاب را قوت وکبر وفهم ودست درازی
وعطارد را ادب وسخن کفتن وترسیدگی ودانش وذهن وفهم وحیله از سر زبان
کفتن وحساب وکتابت **فصل** وقمر را بخرد وضعف وخواری ودرماندن وشتاب
زدگی وخبر دادن وراه نمودن **فصل** وهر کوکبی ازین کواکب بجوهر وطبع خود دلالت
میکند بر خوی از خوبهای مولود وسر رشته از سر رشتهای وی بر اندازه قوت و
غلبه کواکب وپیدا شدن ومستولی کشتن بر مولود وبجای یک وبسیاری کواهیش
فصل وهر کره که ازین کواکب کوکبی در وتد طالع یا در وسط السما بود بمولود دهد از
طبیعت خودش وشکلش بر اندازه قوت وتوانایی وی وپیدا کردن جوهر وخوی
خویش اگر کوکبی از کواکب که دشمن وی اند نظر بد دارد فعل وی بوی بازدهد
وخوبش بگرداند باندازه قوت آن کوکب وضعفش ونیکویی جایگاهش واگر نه
آن بودی که کواکب بنظر دشمنی یکدیگر کنند ویکی یکی را بکشد بطبعهای ایشان چون
مولود بیرون آمدی بجوهر هر کوکبی ازین کواکب بیرون از آن نبودی که شرم کینی
بود که شرم منطق بر بد فکند یا عابدی که عبادتش بهشتی که دنیا داشتی یا بردباری
بردباری آوردی در کارها یا دلیری که دست از کشتن بنداشتی دشمن را وانکس را
که بادی ستیزه داشتی یا دشنام دهی که دشنام باز نداشتی از انکس که بوی باز افتادی
وبادی زدی در روی سخن کفتی تا نقض وی وسخن وی کردی ولکن چون این کواکب
بنظر چند یکدیگر بودند ویکی دلایل وافعال وخوبهای آن دیگر رد میکند دلایل بر فعال

بود و طبیعتها راست ماند چون خشم بیکبرد رد میکند و کین که اندازه عقل می برد
و شرم که دعوت امانت میکند و زهد که از راست منع میکند و نفس بزرگ داشتن
که از دروغ باک میدارد لاجرم بها آدمیان درست میاید و حالهای مولود گفتیم
گشت **فصل** چون بهرام که در طالع یا وسط السما و نظر بقمر و صاحب طالع دارد
دلیل قوت و خویشتن داشتن بود مولود را و دل بر جای بود و دلیر بود فراخ منش
شدن را و دلاوری بزرگ بود شجاعتش ظاهر بود سخت دل و سبک دست بود
و کارزار دوست دارد و خشم و دزدی و بیداد و مردم بر یکدیگر کاشتن و حرب
زدن و با این همه سخت خشم تلخ بر و سطبر و جگر بجنبد و سبک و دشنام و تیزی
و ناسازی **فصل** و اگر مشتری بوی ناظر بود تیزیش بشکند و سبکی وی بسیار گردد
و دشمن وی بمیراند و سرایش ساکن کند و آتشش بکشد و بوی دهد آهستگی و بر جای
بودن و پای داشتن در آنچه بعاقبتها از شتاب زدگی ترسند و بردباری او را از
باد و پای باز دارد و بحث بیش از گشتن و شرم و حرمت داشتن از خیانت و چشم
و قوت و فعل بوی نماید در جایهای دلیری و کارزار کردن بر خویشتن سادو دادن
و فراخ منش هلاک و ترس شدن او را باز دارد و تهور و در دام افتادن چون بر خود
منع کند و اگر بجای مشتری زحل ناظر بود کین دهد و بد دلی و کم محلی و عجز و سبکی و دلگیری
و ترسیدگی و کسلانی و اگر آفتاب بر و ناظر بود قوت دهد و ریاست و سرهنگی و فر
و غلبه کردن کس و سواری و نهاد و نام نیک و عز و اگر زهره او را ببیند ار عده برده بود
مزاح گوی و عاشق و مولع بزنان سر و قبل دوست ندارد پس هوا شود و غیرت از حد
گذشته بود و بغیرت نزد مردمان بود و اگر عطارد ناظر بود بد دل بود و سبک سر و مادر ۲۷

دروغ

۲۸ و دروغ گوی آنچه گوید بکند و تکلف آن کند که طاقت ندارد **فصل** و همچنین کوکب
بیابانی فعل ایشان قیمتهاء و با آمیختن فعل بهرام بود بقیتها و با آمیختن کوکب ایشان را
عطیتهای بزرگ بود و نیکو سعادت و گویند که چون کوکب بیابانی که در سرطان است
به بیست دقیقه حری از شجاعت در شرف دوم از آمیختن بهرام بود تنها در طالع
یا وسط السما در موالید شب مولود سروری بود که تدبیر حربها کند و بتن خود کارزار کند
بزرگ و ننگ دارد که زیر دست کسی بود و اگر در مولودهای شب بود مولود سطبر رگ
و درشم رویش دیدار و خشمگین کم پرهیز کند و دردها و رنجها در دیار رسا و سبک و کم عقل بود
مرده و ننگ اندوزد و اگر بجای این کوکب کوکبی بود که در مزاج بهرام و مشتری باشد
مولود سپاه سالاری لشکر کند و در پیش وی لواها و علمها بوند و محلی بزرگ دارد
و در پاسبانی حشمتش تره و بزرگتر بود او دور شود بر کارها و توانا و مبارک بود و در جنگ و
غلبه ظفر او را بود کشنده دست بتوانایی بر زمینها زور کرد و شهرهای بسیار را اهل آن با
کرمع کنند و به پسندند **باب ۵ در مردی و وفاداری** و بهرام چون در خانهای
خویشتن بود بشب در وزر و بالش بگردد و زیاده و نقصان دارد در طبع و سعادت
از برای وی چون در خانه خویش بشب مولود صاحب ریاست و فرمان باشد
و سواری و سعادت و نجاست بکارزار کردن و ظفر و غلبه و مردی و دلاوری در
اسب ایستادن و چون بروز در خانه بود کسلان بود و عاجز از آنچه سودش کند خوار
کار شوم بدکردار بیداد گر فاسق بیکاره ناگاه افتدش و کارزار دوست دارد و جور
و خشم و خون و چون در خانهای زحل بود دلیل سطبر جگری و سختکوشی و کین داشتن
و راست ایستادن بگفتار و کردار **فصل** و گفته اند بهرام چون در وسط السما بود

حزم بجای خویش مولود دلاور بود در کارزار و مبارک تدبیر و نیک حرب کند
و هرگاه که یکی از دو سعد بود ناظر بود و مشتری با ماه بیاید بکارزار و مردی و دلاوری و ماه نیز
چون در وتدی بود یا تابنده یا پیش از وتد و آن جایگاه فرح او بود و مشتری و زهره نظر
بوی دارند مولود دلاور و در حرب و جنگ آوری و جلد و نشاط تمام دلاور و بردبار و هرگاه
که کوکب نر در برج نر بود در غیبه نر از برجهای فلک باشد دلیر باشد با حزم و خداوند
بجایگاه کارزار و جنگ کردن **فصل** و هرگاه که آفتاب در درجه بهرام بود از زحل مولود
بدلاوری و مردی معروف گردد و کارزار کردن و پیش شدن و حرب کردن و خداوند
بجایگاه دست یافتن بر دشمن و اسباب نیک داشتن و سلاح کردن و آلات حرب
و چون سهم السعاده در خانهای بهرام افتد یا قدهایش در وتدی از وتدها خاصه
وسط السما و بهرام و مشتری بدو ناظر بوند از جایگاه قوی مولود دلیری اشتهار بدلاوری
از وی برسد سواری که صاحب فر بود در جنگ و کارزار و بروی مبارک شود بفرمان خدای
باب لا اندر بددلی اما بددلی هرگاه که بهرام غریبا بود ساقط بود و نحس و ضعیف در مولد
و بطالع نظر نکند و زحل بوی ناظر بود و ضعیف جایگاه جنگ و کارزار دوست ندارد
و چون زحل در شب در وسط السما بود بددل بود و خوار در میان مردم و چون زهره
در برج جدا [?] بود بر صورت مردم مولود را نسبت با ضعف و بددلی بود و همچنین
سهم دلیری اگر در زیر آفتاب افتد و از وتد ساقط افتد و صاحبش با زحل بود مولود
بددل و عاجز بود و حیله کارزار و جنگ نداند **باب لب اندر تندی و تیزی**
و اما تندی و تیزی مولود هرگاه که بهرام در طالع بود تند بود و دشنام فروش بود و در میانه
الناس بود سخت کارزار که شود و بود و هرگاه که عطارد در رابع بود بدید آرد و از زیر شعاع ۳۸

درزحل

۴۷ در زحل و مریخ بوی ناظر باشند تیز بود و عاق با دساز نند و شتاب کار **باب لج**
اندر خشمگینی مولود و هرگاه که بهرام در هفتم بود اگر شب بود یا روز در برج غیر سخت خشم بود
از خوشنودی دور و سبک پا و کارزار کند و هرگاه که عطارد در خانه خویش بود مولود دشنام
فروش خشمگین و بددل بود و هرگاه که ماه در خانه مریخ بود و وی با روشنایی زیاده شود
مولود سبکسر بود و شیر جلد و سخن بشنوند گوید و هرگاه که قمر بمریخ شود و شب و قمر زیاده میکند
بروشنایی و مریخ کم وانی کند و مولود معروف گردد بگرفتن سخت و خشم و شتافتن بکار
زار و هرگاه که سهم السعاده با خداوندش با خداوند خانه حیاتش در خانه مولود بود مولود
خشمگین بود و درشم روی و تلقیه کن و بد بود بزبان و از حد رضا و خوشنودی دور بود
باب لد اندر بردباری و آهستگی اما بردباری و آهستگی هرگاه که عطارد در زیر شعاع بود
در برجی که آبیست چون حوت و عقرب و سرطان و بهرام بدو ناظر بود مولود بردبار بود
خاموش و راحت **فصل** و هرگاه که زحل و مریخ را با ماه نظر باشد از وسط السما مولود
آهسته و بردبار و ساکن و هرگاه که سهم السعاده در وسط السما یا در طالع بود یا یازدهم یا پنجم
و نظر با آفتاب و ماه داشته بود و یکی از زهره و مشتری با او بود و هرگاه که آفتاب ناظر بود و
بشب ماه با آفتاب کوکبی از کواکب سیاره با آنکه در شرف اول از آن همچنین و مشتری و زحل
در طالع یا وسط السما باشد مولود بردبار بود و نیک بخشایش و نیکو دیدار پیش مردم
باب له در شوخی و بی شرمی اما شوخی و بی شرمی هرگاه که مریخ عطارد را ناظر بود در
هفتم شوخی و بی شرمی بود و هرگاه که مریخ با ماه ناظر بود از هفتم شرمش کم بود و آبرویش
نبود و چون در خانهای بد بود مولود با شرم و دلیر بود و چون زهره و عطارد در طالع بود
و مریخ بدیشان ناظر بود از هفتم مولود بی شرم بود و پوست رویش سخت بود البته

باب ۱۱ اندر شرمگینی مولود اما شرمگینی هرگاه که مشتری در طالع بود یا بطالع
ناظر بود از تثلیث یا مقارنه وی زیر زمین بود دلیل آهستگی و شرم بود و چون قمر در
طالع بود در حد زحل و وجه مریخ و مریخ در غرب بود و مشتری بماه نظر دارد دلیل نیکوکاری
و شرم باشد باب ۱۲ اندر نیکوخوئی مولود و اما نیکوخوئی هرگاه که ماه در وسط السما
بود یا زحل از چهارم ناظر بود یا در دوم مولود نیکوخوی بود و چون آفتاب در خانهای
زحل باشد مولود خوشدل و پاکیزه نفس بود و خندان و نیکوخوی و هرگاه که عطارد
در خانه آفتاب بود و ولادت بروز افتد مولود را وصف نیکوخوئی کنند و گشاده
روی و چون عطارد در خانه ماه بود مولود تازه روی بود و نیکوخوی و نیکوی دیدار
و چون آفتاب در شرف زهره باشد مولود نیکوخوی بود و مردم بخشاینده و تازه روی
باب ۱۳ اندر دروغ گوئی مولود و اما دروغ گفتن هرگاه که مریخ با عطارد مقارن بود
مولود عاقل بود اندر راستی و دروغ زن و از خویشتن حدیثهای دروغ نهد که اصل
نداشته باشد و همیشه زبان بدروغ گرداند چنانکه خواهد و هرگاه که صاحب وتد الارض
در ششم بود دروغ زن بود و خداوند تاسع در ششم باشد دروغ زن بود و هرگاه که آفتاب و زهره
در هفتم بود دروغ زن باشد و همچنین اگر در طالع یا وسط السما ستاره از کواکب بیابانی در شرف
در مزاج بهرام و عطارد مولود دروغ زن بود سوگند خوار و دروغ از حد شده گوید دلیر و بی
رم بود و چون عطارد در خانه مریخ بود مولود دروغ زن و سوگند خوار بود و دفترها بنهد از
از خویشتن و دروغ چون زر زند و عیبها بر مردم گوید و بدیشان و جوشان گوید و چیزها
که در ایشان نباشد و از وی عجب دارند و کار بر بود فصل و چون ماه از برج بطالع
بپیوندد و هر دو شرقی باشند مولود دروغ زن بود و خداوند مکر و غدر و هرگاه که بهرام ۲۹

وعطارد

۲۸

وعطارد در وتدی باشند و هر دو بیکدرجه و هیچ سعدی بدیشان ناظر نباشد مولود دروغ
زن بود و سخنان هرزه گوید چند باب ۱۴ اندر راستی گوی اما راستی گفتن هرگاه قمر و
زهره هر دو با شمس باشند در وسط السما باشند مولود راست گوی و حق گوید و چون وعده
گوید وفا کند چنانکه گوید و نیکو کردن و راست گفتن بهر جای نامش بزند و مولودی را که طالع
قوس بود و قمر و مشتری بوی ناظر باشند از تثلیث راست گوی بود هر چه وعده کند بوفا
بود و چون مشتری در طالع بود و عطارد در مغرب تحت الشعاع مولود راست گوی بود و چون
عطارد با زهره بود در طالع بود یا وسط السما مولود راست گوی بود با وفا و کریم النفس آن
کند که بگوید و حق گوید اگر بر وی بود و اگر بر دیگری باب ۱۵ اندر دین و زهد مولود اما دین
و زهد و عبادت هرگاه که مشتری بروز در تاسع بود از طالع مولود بخدای عز و جل متقرب بود
و عبادت کننده و دین گرامی دارد و پرهیزگار دارد و تعظیم کند دین را پیش پادشاه
و در میان مردم فصل و هرگاه که زحل در مثلثه وی بود مولود خدا ترس بود و عابد
و پرهیزکار و شکسته و استغفار بسیار کند و گرینده بود بر گناه خویش و بهتر از آن اگر
مشتری بوی ناظر بود و قبولش کند از برجی که در وی بود و هرگاه که ماه در طالع بود و
خوشحال بود مولود زاهدی باشد خداوند بر و صدقات دایم در مساجد عبادت کند
و چون آفتاب در سیم طالع بود در برج ماده مولود عبادت قضا کند و از لذات و شهوات
بپرهیزد و از ترس خدای عز و جل و هرگاه که زهره در سیم بود از طالع بشب غیبتش است بود
در عبادت خدا و طاعتش طلب کردن آنچه نزد خدای عز و جل بود و اگر عطارد با آفتاب
و زهره در نهم بوند عابدی بود کم قابلیت و چون خداوند تاسع او را یکی خواهد دادن بجواب
بیند و چون زهره خوشحال بود در برج آتشی عابد زاهد بود و مشهور نام برده بزهد باشد

که سیاح بود و اگر عطارد در شرف بود در طالع مولود فاضل نیک بخت بود و چون زهره در طالع باشد
برج مؤنث در موالید شب عابده و زاهده بود و ریائی و کشتی که مرائی بوند و آثار ریا و مرائی
هرگاه که مشتری با مریخ در سیم بود بشب و برج نر بود مولود مرائی باشد بظاهر زاهد نماید و
وی بخلاف آن باشد در باطن و چون زهره در برج نهم بود و برج مؤنث و خرم نباشد
بجایگاه خویش مولود بر خویشتن بعبادت بشاعت و لباس منکر پوشد و از میان مردم
چشم بر دارد و مرائی و دروغ زن بود و چون سهم الغیب منحوس بود و دروندها بود و
صاحبش مقبول نبود بی آنکه سعدها بوی ناظر باشد و آن بری باشد از نحوس مولود
خلق را بخیر دعوت و صلاح ظاهر دارد و نیت خویش و آن بکند که موافق خیر دنیا بود
باب که خویشتن را با پرهیز داشتن اما پرهیز و صلاح گفته اند که چون سهم الغیب و صاحب
و از نحسها بری باشد و مقبول دلیل کند بر پرهیز مولود و نیکو نهادش و راستی پیش و
استواری ظاهر و باطن وی و اگر منحوس بود و صاحبش بری از نحسها دلیل آن بود که
باطن مولود بهتر از ظاهر بهست و اگر هر دو سلیم بوند در روندها مولود در دین خود ثابت
بود و شکش نبود و اگر صاحبش مقبول بود و بجایگاه خویش ناظر بود توفیق صواب و خیر
و سعادت دارد و اگر صاحب سهم راجع بود دلیل آن کند که مولود در دین خود شکیبا
بود و از آن برگردد و اگر صاحب سهم در تاسع بود دلیل ورع باشد و بهتر آن بود که مقبول
بود آن دلیل حجها کند و زهد در دنیا و اگر منحوس بود و مقبول نبود دلیل شرف کند
در دین و عبادت بود و چون سالش بر آید و اجلش نزدیک رسد و اگر صاحب سهم از
نحسها بری بود و نظرش بجایگاه خود بود خیرش زیاده کند و اگر مقبول بود خیرش بیفزاید
و هوایش موافق حق و صواب بود و اگر سهم در جایگاه ساقط باشد دلیل کند

که مولود

که مولود با شکار ارشت بود و اگر صاحبش ناحسد بود نهانی مولود چون آشکارا بود
باب که اندر معرفت مردم کافر اما موالید اهل کفر اگر مشتری در طالع بود
و قمر در عقرب مولود کواکب پرستد و هرگاه زهره در دوم طالع بود و بیداری از
زیر شعاع غربی مولود بت پرست باشد و چون زحل در سیم با مولود بت پرستد
و کدای قطاع عاصی بود و چون قمر در نهم بود در برج مؤنث مولود فرمان ایزد عز و جل
نبرد و عاصی شود و چون زهره میان زحل و بهرام بود در یکبرج و هر دو نحس ناظر باشند
بقمر و عطارد از تربیع مولود بت پرستد و صورت و نقش که در خانه کرده بود
و اگر بهرام در طالع بود و مشتری در مقابله او زنت پرستان بود و معبود وی بجز از
خدای تعالی بود استغفر الله العظیم و اگر عطارد با وی بود راهبی بود و اگر زحل صاحب طالع
بود و صاحب خانه آفتاب با سهم السعاده یا استقبال یا اجتماع و در نهم باشد
و نظر مشتری بوی بود مولود راهبی بود و چون عطارد در خانه مریخ بود و مریخ با وی بود
از تربیع معطل بود و چون قمر و عطارد و آفتاب در برج ذوجسدین باشند مولود موسوی
بود خاصه که بهرام ناظر باشد بایکدیگر از تربیع یا از مقابله **باب که اندر معرفت دانش مولود**
اما دانش دانشمندان هر وقت که زحل بمشتری ناظر باشد از تثلیث مولود دانا بود
و حکیم برای زن و اندیشه و فهمی درست و در شمار فیلسوفان هر چیزی پوشیده
بداند و حدس درست بود و از کارهای مشکل خبر دهد و از کتبه اگر ان و اختر شناسان
باشد و چون مریخ بعطارد ناظر باشد از تربیع تا از تثلیث مولود حکیم بود و فیلسوف و علم
نجوم و اختر و کارهای پوشیده داند فکر و اندیشه وی دور بود و نظر بحیلها و سخن گوید
که از خود تصنیف کند و اخبار جمع کند و سخن گوید از عجائب و آیات و کتابها **فصل**

وچون عطارد با آفتاب بود مولود دانا بود یا حکیم و فیلسوف و منجم و مرشک و شاعر
وچون عطارد بقمر ناظر بود از مقابله یا از تربیع و وی در وسط السما بود مستقیم السیر
مولود حکیم بود دانا و عاقل و منجم وچون عطارد در خانهٔ خویش بود مولود خداوند کتب بود
وعلوم جمع کند و دانا باشد بنجوم وکارهای پوشیده وچون عطارد در طالع بود و در حد
در عقرب مولود منجم بود وعلم داند نیکو وبدین سبب بزرگی و ریاست ومال رسد
وچون عطارد و زحل و قمر با آفتاب در طالع باشند یا در وسط السما مولود فیلسوف
بود و منجم وکارهای مشکل بداند و رونده باشد در وی واگر قمر در حد عطارد بود
مولود عالم بود بنجم و حکیم وکارهای پوشیده بداند وچون عطارد در سیوم بود و بیرون آید
از زیر شعاع در برج نر مولود دانایی بود که فال و زجر داند و از آن سبب زندگانی
کند وچیزی خواسته از آن بدست آرد واگر برج ناظر بود دانا بود واگر غریب بود دانا
بود که بکتابها کار کند و چیزهای پوشیده بعقل و دانش خویش بیرون آرد و چیزها بداند
بی تعلیم فصل واگر زحل در تاسع بود و ماه تقویم مولود تعبیر خواب کند وهمچنین چون
زهره با تقویم وچون آفتاب وعطارد در تاسع باشد دانایی بود که تعبیر خواب
کند وفال و زجر داند فصل وهرگه که عطارد در تاسع بود شرقی مولود فال و زجر داند
وشناسد و چه داند بردن بکارها وچون سهم السعاده و سهم الروحانیه در تاسع
بود و سیم طالع و سعدها ناظر نباشند و بدان نظر کنند از وبال مولود کند اگر بود
سر کارهای پوشیده گوید وچون زحل وعطارد در سیم طالع باشند تعبیر خواب کند
وچون ماه و زهره با راس در طالع باشند مولود علم نجوم داند و خواسته یابد از این
علم فصل واگر عطارد از زیر شعاع و بیداری بود در چهارم مولود علم نجوم داند ٣٦

دچون

٣٧
وچون زهره بشب و بروز در سیم طالع باشد و قمر بود مولود جادوگر بود و نیرنگها
داند و حیلها کند و بحیلها چیزها کند که مانند معجزات بود و آن چیزها در آورد و سخن تر
آن بود که کوکب ماده بود و زحل ناظر وچون زحل و عطارد در طالع باشند یا در وسط
السما مولود علم جادوی داند وچون زحل بعطارد ناظر بود از تربیع یا از مقابله فیلسوف
دانا و بدبخت و درویش بود و از علمش سود نبود وچون عطارد در خانهٔ زحل بود مولود
دانا بود و پوشیدگیها داند و صاحب معرفت باشد فال و زجر داند سخن گوی
و تیز زبان بود خطیب و منجم با فال و زجر داند و تعبیر خواب وچون سهم قوس یا
حوت بود و عطارد و زحل در وی کارهای مردم داند و در روزگار رمل معنی داند
وسخن گوی نیک بود وچون عطارد با زهره در برج چهارم باشد مولود حجت کرد
ومخاصم بود و بدین در جدول کند و مدح خدا اینجا خواند واگر مشتری بر وزر صاحب
برج سیم بود و داند برج نر باشد مولود اختر شناس بود و دانا واگر مشتری از زیر جایگاه بود
بشب دروغ زن بود و در آن دعوی کند واگر ماه از آفتاب بازگشته بود
و بعطارد متصل مولود حکیم و دانا و پیری مار گیر واگر مشتری وعطارد و آفتاب در
یازدهم باشد یا در نهم در برج اسد مولود را فهم بود وچون عطارد در وسط
السما بود تیز دل بود و ذهین و با فهم وچون عطارد در خانهٔ مریخ بود مولود را فهم
تیز بود و همچنین هرگاه که عطارد در خانهٔ آفتاب بود بر قدر مولود با فهم نیک و ذهن تیز
بود وچون ماه مقارن زحل بود شرقی فهم نیک بود دلش اما عاجز و سست بود
وچون ماه از مقارنه زهره بعطارد پیوندد و ایشان غربی باشند مولود را فهم و ذهن
تیز بود وچون مشتری برج را قبول کند یا بدو ناظر بود از تربیع مولود را ذهن

ونهی بود و چون آفتاب درخانهٔ مشتری بود مولود نیکو رای بود و فهم و دانش و معرفت دارد و اگر عطارد بادی بود مولود قضای احکام تواند کردن باب کو اندر حفظ و خویشتن داری هرکه آفتاب درخانهٔ مریخ بود فرو گیرد و چون زهره و مریخ ناظر باشند مولود حافظ بود و زجینده و با مکر و کید و چون عطارد و مریخ بقمر ناظر باشند مولود را حفظ نیکو بود و فهم و ذهنی تیز و اگر مشتری بادی بود مولود فقیهی بود یا قاضی والله اعلم باب لح اندر نادانی اما نادانی و چون عطارد در دوم بود زیر شعاع نادانی بود یا ضعیف عقل ادب پذیر و چون عطارد و سهم الغیب بود دلیل بر شناختن مردان کند و چون در هشتم طالع بود نادان باشد که هیچ نداند شکستن زبان و اندک عقل و دانش و دیوانه شکل و چون آفتاب درخانهٔ ماه بود مولود نادان و ابله باشد خطا بسیار کند رایش ضعیف بود بر شناختن و چون زحل و عطارد در طالع باشند و در مقابله ایشان مولود نادانی بود که اصلا خبر ندارد باب لط اندر عقل مولود و اما عقل هرکه مشتری ناظر بود بعطارد از مثلثه مولود عاقل بود بار و ابتی بسیار در هر چه بیاموزد زود یاد گیرد و چون مشتری بعطارد ناظر بود از تربیع و مشتری در وسط السما مولود را رای بود درست و عقل بر کمال و چون عطارد بزهره ناظر بود از چهارم در وسط السما مولود را عقل تمام بود و چون زحل مقارن عطارد بود عاقل بود نیکو روی نادر بار و چون آفتاب و زهره و عطارد بقمر ناظر باشند مولود را عقل تمام بود و چون عطارد و مریخ ناظر بوند مولود عاقل بود فصل و چون عطارد و زهره و مریخ بقمر ناظر باشند مولود عاقل نیکو آرایش و طبع باشد و چون مشتری در طالع باشد و عطارد در مغرب مولود را دانش تیز

بود و عقلی تمام

بود و عقلی تمام و چون زحل و عطارد در مغرب یا وسط السما باشند مولود عاقل بود خویشتن دار مانند فیلسوفان و دانایان باب م اندر حمق مولود اما حمق هرگاه که قمر در نقصان بود و از مریخ بریده مولود احمق بود و چون قمر از سابع از مقابله آفتاب گسسته شود و مریخ بوی ناظر مولود احمق بود و چون سهم السعادة در نهم بود و سهم [illegible] ناظر احمق بود و چون زحل با زهره و مریخ در جایگاه قمر و عطارد باشند مولود احمق باشد پیامبری دعوی کند از احمقی و کسی بود که مردمان بوی مسخرگی کنند و چون زحل و عطارد در طالع باشند و مشتری در مقابل ایشان بود مولود جاهل و احمق بود باب لا در مردمانی که مضاحک گویند و چون عطارد با مریخ در برجی بود دلیل کند که مردمان را خندان کند و اگر آن برج که مریخ و عطارد در وی باشند و آفتاب بهر دو ناظر بود مردی باشد پادشاهان را خنداند و ایشان را با وی انس و فرح باشد و سخن وی و آنچه بگوید از لهو و مزاح و سخن خنده‌ناکی داد را نامی باشد در میان مضاحک گویان و اگر مریخ و عطارد درخانهٔ زحل باشد یا برجی ساقط و قمر ناظر مردی بود عامه را خورد و مردم را خنداند و چون زهره ناظر بود یا با عطارد جمع شود سخن شیرین گوید که مردم را عجب آید و چون عطارد با مریخ بود مردم را خنداند و عجب دارند از دل ربودن سخن وی و چون مریخ و قمر و عطارد با یکدیگر باشند صاحب نادره باشد باب لب ودیعت و امانت داشتن اما ودیعت و امانت چون زهره در وسط السما بود بشب در روز و بشب بهتر مولود با امانت باشد و ودیعت نیکو نگه دارد و چون مشتری با عطارد بود با امانت بود و پادشاهان و شریفان و بزرگان بوی امین باشند و چون مشتری بزحل ناظر و مریخ ناظر نبود مردی مستور و با امانت بود و آنچه بوی سپارند بجای باز دهد

وچون مشتری در دوم طالع بود مالهای فرا نگاه دارد وبوی ایمن باشند وچون
زهره بود وبجای خجسته خرّم بود مولود با امانت بود وپرهیزکار باشد وفترتی یابد وبهره
نیک وچون عطارد در دوم طالع بود مشرقی بوی ایمن نوبند بر بیان باب لد فی الخیانة
واما خیانت چون عطارد ومریخ ناظر بود از وسط السما وقمر در چهارم مولود خیانت کن بود
وسنگدل وخواسته مردم غارت کند فصل واگر مریخ با قمر در سیم بود خیانت کند وحق
مردم بغصب ستاند وبود که بردم خیانت کند وچون عطارد با قمر در سیم بود ودوی قطع
طالع بود ودر فرح بود مولود خیانت کند واورا هیچ امانت نباشد واز دیانت دور بود
باب له در موالید دزدان اما دزدان که معروف باشند بدزدی هرکه قمر وبهرام و
عطارد در وتدی از وتدها باشند وسعدان بدیشان ناظر نباشند بدزدی معروف بود
وچون زحل در هفتم طالع باشد وناظر بود بقمر وعطارد وبهرام مولود دزدی بود وبکار به
عاقبت بر دارش کنند وچون مریخ در وتدی باشد ونظر زهره ومشتری بوی نبود دزد بود
وهمچنین چون زحل وعطارد ومریخ بمغرب باشند وماه بدیشان ناظر باشد در
تربیع یا مقابله دزد بود که بر دارش کنند واورا از جای بلند بیفکنند فصل واگر بهرام و
عطارد در وتد باشند در یکدرجه وزهره بدیشان ناظر باشد وماه هم مولود کور
شکاف باشد ومرد کارها کفن ستاند نعوذ بالله باب له اندر زنای مردان
اما زنا مردان چون عطارد وزهره در مغرب باشند یا وسط السما زنا با کودکان باشد
وزهره ومریخ در وسط السما باشند یا وتد الارض زنا بسیار کند وچون زهره در
در وسط السما وقمر بر زحل ناظر بود زنا کنند وچون زحل ومریخ در ششم باشند زنا کنند و
دوست زنا بلا به باشد وچون زهره با مریخ بود یا در مقابله یا در تربیع وزحل بادی زنا کند

بابسله

باب له اندر زنای زنان واما زنای زنان چون زهره با بهرام بود یا در مقابله
یا در تربیع وزحل بادی بود زنا کند وچون زهره بجای نحس بود ومریخ ومشتری ناظر
وصاحب مثلثه زهره در وسط السما بود زنا کند وبزنا کردن مشهور بود زیرا که
پادشاهی مشتری در شهر واقلیم وفرمانش آشکارا بود واگر زهره در جای نحس بود
ومشتری ومریخ ناظر بود وصاحب مثلثه اش در وسط السما بود زنا کند وبا مردان آمیزد
واز جهت مشتری نامش برآید بزنا کردن واز جهت خداوند مثلثه که در وسط السما باشد
ومشتری با مریخ از رسش ظاهر ومکشوف باب لو در غلام بارگی واما غلام بارگی
چون برج ششم نر باشد ومریخ وزهره در وی لوطی بود واگر زهره در خانه عطارد بود
ومنحوس در برج اسقط لوطی بود واگر سهم السعاده با عطارد افتاده باشد وعطارد
در وتدی در برجی نر لوطی بود واگر عطارد در برجی نر بود ونظر کند بخانه عروس لوطی بود
واگر خداوند سهم برادران عطارد بود لوطی باشد واگر عطارد بسهم العرس بپیوندد
با خداوند سهم العرس نر بود ودر جایگاه مرد لوطی بود وچون قمر در برج نر بود وآفتاب
زهره ناظر باشند از برجهای نر مولود از آن کسان باشد که بر مردان نشینند وچون
عطارد در برج هفتم بود وزهره از وی ساقط وصاحب طالع زهره بود لوطی بود و
عطارد با بهرام در هفتم لوطی بود وچون زهره در خانه عطارد بود بجایگاه نرینه
لوطی بود وچون عطارد وبهرام وزحل هریکی از ایشان در خانه دیگر بود لوطی بود و
چون سهم العرس در خانه عطارد در برجی نر در وتدی از اوتاد طالع مولود لوطی بود
باب لو اندر زنای زنان با زنان هرکه در موالید ایشان زهره وقمر در رابع بنشسته
با زنان پری دعوی کنند واگر زهره در هفتم بود وقمر در طالع بود مولود پرستار زاده

بود بردان مانند باشد و زنان را زیر خویشتن کشد و چون کواکب ماده در برجها و
درجها و جایهای ماده باشد دلیل مخنثی و مابونی بود باب سا اندر مخنثی و مابونی
اما مابونیت و مخنثیت چون عطارد و زحل در طالع باشند یا وسط السما خود را بماده ماننده کند
و چون آفتاب و ماه در برجی ماده باشند همان بود که کار زنان دارد اگر آفتاب بجایی
و قمر ناظر نباشد مانند زنان بود در کارها و سخن گفتن و اگر مریخ با آفتاب نظر کند
نبود فصل و چون آفتاب و ماه در سیم طالع باشد و قمر را فرح بود باجتماع مانند ماده
بود و اندامش اندام زنان بود و از آن سبب زندگانیش چون زهره با نحس بود و آن
نحس در برج ماده بود مولود مخنث و مابون بود کار زنان کند و چون زهره در برج بسیار
علت بود و آن حمل و ثور و جدی و حوت است و شعاع آفتاب و مریخ بر زحل افتاده
بود مولود مابون بود بغایت شهوت نکاح دوست و چون قمر در خانه زحل بود
و زحل در خانه زهره یا در وتد الارض یا ششم یا دوازدهم مولود کار زنان کند و مانند
زنان بود و چون زنان دارندش باب لط اندر پرهیزکاری مولود چون قمر
در خانه مشتری بود دلیل پرهیز و مستوری کند و چون زهره با مشتری در طالع بود
یا وسط السما یا بوی پیوندد از جایگاهی که ویرا قبول کند و مریخ بوی ناظر نباشد
مستور بود که بخت تبهها در نسپند و زنا نکند و پرهیزکار بود و چون کوکبی از کواکب یا بانی
خداوند شرف اول در مزاج زهره و مشتری در طالع یا وسط السما باشد مستور و پاکیزه
تن بود و سخی دست بخشاینده بزرگ منش نام نیکو دارد و بصلاح و عقل شادمان و خرم بود
باب م اندر سخاوت مولود چون مشتری و زهره بقمر ناظر باشند از وسط السما سخی و کریم
بود و مبذری که با شراف مال خویشتن بود و چون مریخ با آفتاب ناظر بود از رنج خواسته را

هلاک کند

هلاک کند و آنچه را که کسب کرده باشد و چون مریخ با سهم السعاده بود خداوند طالع از
دم خواسته خود بهرزه بباد دهد و چون زحل در ششم طالع بود مولود تا آن حد سخی بود
که خواسته همه بدهد و درویش گردد و چون صاحب طالع ناظر بود بخداوند بیت المال
از نظر دشمنی و مقابله سخی بود باب ما اندر بخیلی مولود با بخیلی چون زهره در طالع
بود با آفتاب و عطارد بخیل بود و چون صاحب طالع بصاحب ثانی ناظر بود از تثلیث
و تسدیس مولود خواسته دوست دارد و آنچه در دست وی باشد نگاه دارد و تلف نکند
باب مب اندر حسد اما حسد چون عطارد شرقی بود و دیداری شب در دوم طالع
مولود حسود بود باب مج اندر کبر مولود اما کبر و خویشتن داری چون زهره و زحل با قمر
باشد یا بوی ناظر باشند متکبر و نازک باشد سخن بیهوده گوید و در نفس خویش خود را
عظیم دارد و چون عطارد با مشتری و مریخ نگاه ناظر باشند متکبر و فضله گوی بود و چون ماه
از هفتم بمقابله آفتاب باشد مرد بکبر و معجب بود و کبری از حد شده باب مد اندر گشاده رویی
چون زهره در طالع بود و به بهرام از تثلیث و تسدیس ناظر بود دلیل گشاده رویی و
نیکویی بود و فریفتن و چون زهره در وسط السما یا طالع بود و عطارد با وی ناظر بود
دلیل گشاده رویی و شیرینی زبان و ظرافت باشد و چون زهره در طالع بود در برج
خویش و بهرام از خانه خویش بود و ناظر گشاده رویی و فریبنده سخن باشد نیکو دیدار
و چون قمر در طالع بود و زهره بوی نظر کند از تثلیث و زحل ناظر نبود خندان روی و
نیکو دیدار بود باب مه اندر ترش رویی اما ترش رویی و زشتی و تاریکی اندر شتن
چون زحل را گواهی در موالید بسیار باشد و در درجه طالع بود ترش رویی باشد و
چون بهرام در درجه زحل باشد و در طالع و زهره بدو ناظر نباشد ترش رویی بود

وچون زهره نحوس بود وبطالع ناظر باشد وبهرام با زحل بماه ناظر باشند درشم زدگی
بود پاکیزه **باب ح اندر نشاط** واما نشاط چون ماه مقارن مریخ بود در دو سکم
دارد ویکجای یک مولود بنشاط وکاهل دست بود وچون قمر با صاحب درشرف باشد
بامدادان ودلیل نشاط وحرکت بود در هر کار وچون عطارد در شرف قمر بود یا خانه اش
وبوی ناظر بود بنشاط بود وبسیار آمد وشدن وحرکت وتصرف کردن دوست دارد
وچون عطارد در وسط السما یا طالع یا یازدهم یا پنجم بود وآفتاب وماه بوی ناظر باشند
وخداوند خانهاشان وماه در شرف مریخ باشد دلیل نشاط وجلدی وچابکی بود در همه کار
بقدرت باری تعالی **باب ط اندر کسلانی** اما کسلانی چون عطارد در وسط السما بود
ومریخ باوی مولود ضعیف بود وعاجز وکسلان وچون ماه در خانه زحل بود کسلان وعاجز
بود وکارها پیش نبرد **فصل** وچون قمر خالی السیر بود وکسوف باشد وناظر کسلان بود وکار نتوان
کردن وچون ماه مقارن زهره بود ومریخ در وقت آفتاب فرو شدن باشد ترسنده
کارها بود وچون ماه از مقارنه مریخ بعطارد پیوندد وایشان شرقی باشند بامدادان کسلان
وعاجز بود **باب ی اندر نهمت وبسیار خوردن** اما نهمت وبسیار خوردن چون مریخ در وتد چهارم بود
خورنده بود وبر خوردن صبرش نبود وازان سبب بدی رسدش وعلتهای سخت
چون طالع اسد بود از بسیار خوردن شکم بزرگ بود وچون بهرام صاحب طالع بود
ودر دوم بود وبرج آتشی فراخ خوار وبزرگ شکم بود وچون زهره در اسد بود در اول صورتی
ازوی درجایگاه وازبسیار خوردن صبر نتواند کردن **باب یا اندر سخن چینی**
اما سخن چینی چون بهرام در نهم بود واز مشتری وزهره ساقط سخن چین بود وچون ماه از
کوکبی در طالع بازگشته بود وبکوکبی پیوندد در هفتم ودوی در چهارم سخن چین بود وچون ٣٥

طالع عقرب بود

٣٤
طالع عقرب بود سخن چین بود وغماز وآفت رساننده بر مردمان ومسلمانان **باب یب**
اندر بدگمان چون مریخ وآفتاب در یک برج باشند بدگمان بود وچون عطارد
در ششم یا در وسط السما بود بدگمان بود وبد منظر وبر هر کسی بد اندیش **باب یج**
خویشتن پاکیزه داشتن وچون زهره بماه ناظر بود از ششم یا فرخ خرم ونیکو روی وپاکیزه دیدار
بود وچون مشتری بزهره ناظر بود از رابع پاکیزه تن بود با نزهت وچون قمر در چهارم از
راست زهره یا چپ وی صاحب زینت ولباس بود وخویشتن را بیاراید دارد **باب ید**
اندر آهستگی وبرجای بودن اما آهستگی وبرجای بودن چون قمر با زحل در طالع بود یا در وسط
السما ومشتری بدیشان ناظر بود ساکن وبرجای بود وچون مشتری در طالع بود وزحل بوی ناظر بود
بهرام از طالع ساقط مولود برجای بود وآهسته وباقوت وچون قمر با مشتری در برجهای ثابته بود
وبهرام ناظر نبود وبهتر آنکه در وتدی بود مولود خداوند وقار وبرجای بود **باب یه**
شتابندگی وچون بهرام در طالع بود بنظر مشتری شتاب کار بود ونیک عاقبتها ببیند مگر شتاب
وچون قمر در طالع بود وطالع از برج بادی بود ومشتری بوی ناظر نبود وسبک بود ولجوج
وعاقبت نبیند وچون بهرام در برج رابع بود وقمر بوی ناظر نباشد لجوج وسبک بود
وبلا وشر بخویشتن گیرد واین بابها تامل کن نیک بدین مثال که نوشته آید **باب یو**
اندر علتها ودردها وفگار شدن اما فگاری تن وعیبها که بر اندام بود بدانکه خدای عز وجل
اول که آفریدست عالم کوچک را بیافرید بر مثال بزرگ ودر ابتدای آفرینش اندامهاش
در کمی افزودن وطبیعت از طبایعش بر مثال فلک بزرگ کرد وانچه فلک پوسته آفرید
از زمین وآب وآتش وهوا این شکلها ودرزها که دروی هست بر مثال هفت
بزرگ وبلندی وچشمها نظر آفتاب وماه بروشنایی وصفا ودو در بینی مانند زهره

نزدیکی ایشان از فلک آفتاب که دلیل مغز و سر و عقل است بهمه بوی آمده و دو کوکب
مانند مشتری و زحل با دوری فلک ایشان و کواکب بر ایشان باشد پیوستن بدنشان
بسمع مانند کرده است بغایت آنچه بوی اتصال دارد از بانگ نزدیکی و دوری و سخن آشکارا
و نهان و زبانش مانند عطارد کرده است بحرکت و سبکی و شتاب کاری و استقامت
و رجعت و نهان شدنش و پیدا گشتنش و چونکه شرقی و غربی بود و مانند زبانش کرد
بحرکت و تصرف و سخن گفتن و سکوت و دیداری و نهانی بودن و آن قسمت که
آشکار و ظاهر است از تن وی پیوسته کرده اند بدانچه باطن و نهانیست و تقدیر کرده
بر مثال جایگاه کواکب شرفشان و خانهاشان چونکه دلیل سر از تن آدمی حمل
آمد که اول برجست و در فلک برفشاندند و ابتدا بوی کردند بهم ساختن کوکب طالع
فصل و شرف آفتابست که بوی قوی گردد و گرما و طبعش بوی قوت گیرد و فلک
بالا گیرد و قسمت و دلالت آفتاب مغز سر است که جایگاه خاطر و ذهن و تدبیر و عقل
که چیزها را بدان تمیز کند و میان نیک و بد فرق کند و زیان از سود باز داند که نور
آفتاب و روشنی بدان چیزها را داند و آنچه متحرک بود و حرکت کند میان صورتها و
مانند صورتها و شکلها و خانه اش از برجها اسد است که قسمت دلالت و جایگاه
زیرکی و دانستن گرفتن فصل و از پس حمل ثور است و شرف ماه از رویت
و بالا گرفتنش و ماه را حلق و حلقوم است و جای نفس زدن و بجای خودش سرطان
که خانه ویست سینه است و ششش و جایگاه بر آمدن نفس و خنده و از پس شرف ماه
جوزاست که شرف راس است و قسمت دو دست است و عطارد را از خانهاء سنبله است
و وی را از اندرون مردم زهره است و جایگاه کین و حقد و مکر و فریفتن و از ۳۶

وی

۳۵

وی سرطانست که شرف مشتریست که نفس نهانی وی راست و باد که اندر دل نهانست
و در میزان است شرف زحل جایگاه طحال که معدن غم و شوی و بد دلیست و خانه زهره است (و از پس وی عقرب است)
و وی راست کلی که خانه جماع و لذت و شهوتست و جایگاه بهرام را از شراب است
و وی را از اندرون تن جگر است جایگاه شجاعت و جلدی و ستیزه کاری و جنگ را
و از پس آن قوس است که شرف ذنب که دلالت قسمت روده های زیرا که را مرارت
فصل و تن مردم مانند زمین است بتفاوت نبات و پیوستن اندامها و خشکی
استخوانها و تری گوشت و رستن موی چون زمین کوههای خشک بود و خاک نرم و
شکافتن جویها و اختلاف آنها گوشتش مانند خاکست و خونش مانند آب و رگهایش
مانند باد و مویش مانند نباتست و جایی که گیاه فراخ باشد و آنچه در پشت است از آنچه
موی بر نرست مانند بیابانست و جایهای که نبات و عمارت نباشد فصل
و اخلاط که در وی است از زرده و بلغم و خون و باد مانند چهار فصل است بهار و تابستان
و خزان و زمستان و چون آفتاب که آبرا در رحم زمین پخته کند و بر بالای زمین
آرد تا نبات بخوشتن چه همچنین گیاه و درختان که ویرا بکار رند و اندرین لطافت
که در وی باشد و همچنین معده پخته کند آن غذا را که در وی شود و آنچه لطیف بود بجای است
صفرا با جگر و مجاری رگها بگذارد بدل و مغز و سر و طحال تا هر یک ازین قسمتها بهر خود
برگیرد و آنچه صاف تر و لطیف تر و همچنین قسمت معده آفتاب را کرده اند فعل وی در
دنیا و اثر مانند فعل معده است در تن و آنچه قسمت کند بروی از غذا یا که بوی می
پیوندد بتقدیر خدای عز و جل که خالق مردم است و مدبر بقوت خویش و پادشاهی و حکم
ویراست فصل چون در مولود نگاه کنی کواکب سبعه را به بین ظاهر و باطن بر چه پایگاه

زمین بود منحوس و ضرر رسیده بود حکم قاطع کن که علت و فگاری مولود را بود که قسمت
کواکب که ظاهر باشند و هرچه را بر زمین منحوس و با ضرر باشد فگاری و علت بود
بر قسمت کواکب ناظر بود و همچنانکه آفتاب دلیل ظاهر و دست بر چشم راست و از
باطن بر مغز و معده چون آفتاب بالای زمین بود و از کواکب منحوس بود کوتهم
فگاری بتن مولود در چشم راست بود چنانکه بچشم بود یا احول یا پیله بر چیده و
آنچه بدین ماند و آنچه منحوس در زیر زمین بود دلیل کند که مغز سر و معده را تنگ بود
بر اندازه جوهر آن نحس و طبعش و صعود و هبوطش و قوت و ضعفش و اگر بجای آفتاب
ماه بود و منحوس بود بالای زمین دلیل علت چشم چپ کند بر اندازه جوهر آن
کوکب که آنرا منحوس کند و اگر زیر منحوس بود دلیل درد گلو و جگر بند کند و جای نفس
زدن و دردهای که در شش بود از سردی و رطوبت و همچنین اگر عطارد منحوس
باشد و بالای زمین بود دلیل کند که علت مولود و فگارش در زبان بود و اگر در
زیر زمین منحوس بود دلیل علت زهره کند هردو در بینی جستن بینی کند در
کام زند و دلیل سده بود از گرمی و سردی و چون هردو زیر زمین باشند
دلیل درد جگر و رگها و جای نکاح و شهوت **فصل** و اگر زحل و مشتری منحوس باشند
بالای زمین یا بطؤ یا هردو محترق و یا بجای نیک بود دلیل کند که فگاری بتن
در جهة گوش بود چون کری و آنچه بدان ماند از عوارضی که در گوش پیچد کند و ضعیف کند
و بکاهد و چون هردو منحوس باشند زیر زمین دلیل درد نفس زدن بود و دردهای که
از کار باز شود و مضطرب گردد و خواب بیمارش بود یا نفس خود بهم برآید و آنچه بدین ماند
از دردهای روحانی و بعضی از حکما گفته اند که چون ماه در بالای زمین بود مولد شبی دلیل

و زیر اگر منحوس بود بالای زمین بود دلیل

برچشم

برچشم راست بود و دلالت آفتاب بر چشم چپ زیرا که قمر در مولدهای چون بالای
زمین بود باگرده خود بجایگاه نیک از قوت و پادشاهی و آنچه کفایت است کسی را که
در نجوم نظر کند و تشبیه کردن و اعتبار و قیاس نمودن لکن دانایان در کتب و تصنیف گرد آورده
دلیلها و احکامها بر تن فگاری و علتهای که من باز خواهم گفت در هر بابی و هر جای
فصل بدانکه نحسها چون بجرم در وتدها باشند و سعدها بدیشان ناظر نباشند و کواکب
نحس ناظر نهند دلیل فگاری و عیبها و دردها بود دراز و چون برج قمر کوکبی از کواکب سعد بود و ناظر
نباشند دلیل کند بر فساد و دردها و فگاری و چون قمر در ششم باشد از طالع و نحسها بوی
ناظر بوند و سعدان ناظر نباشند دلیل دردها و علتها و فگاری و زیان تن بود و چون
خداوند برج ششم در طالع بود و هیچ بوی ناظر نبود و ساقط باشند از وی و طالع
برج منقلب دلیل عیبها و بیماریها و فگار شدن باشد و چون ماه بزحل متصل بود و
پس از آن پس که از اجتماع و استقبال بریده شود دلیل عیبها و بیماریها و دردها و عارضها بود
که تن را فگار کند و چون مریخ در میزان بود بی گواهی از مشتری و زهره دلیل کند بتن و
عیبها و فگار شدن و چون قمر در طالع بود و نحسها ناظر باشند دلیل تب و بیماریها
دراز کند و عیبها و فگار شدن و چون نحسها در وتدها بود و با آفتاب و ماه ناظر باشند
تن را بیماریها آرد و بیفگند و بوی زیان کند و اگر نحسها در وتد باشند دلیل دردها
و بیماریها بود و اگر غربی باشد دلیل کند با فتادن و چیزی شکستن و ضعیف حال
و ماه همچنین اگر نحسها بوند دلیل درد بود و بیفتادن و فگار شدن پس اگر خانه حش
در طالع بود در برجی از بروج منقلب درد و بیماریها بچشمش بود و اگر برج ششم و خانه حش
ز باشند و زحل بدیشان ناظر از بلغم و رطوبت بود و اگر مریخ ناظر بود از آتش و گرمی بود

واگر مشتری ناظر بود بیمار بود از آماس و سرخی و در طبعش حرارت و رطوبت بود و اگر
زهره صاحب ششم بود از شهوت و مجامعت بکاهد و اگر عطارد بوی ناظر بود
بیماری زبان و گوش بود و اگر ماه خداوند ششم بود دلیل درد سخت بود بعضی
زیرش باب نهم دلیلهای رنجهای چشم و کوری نگاه کن در کار چشم چون فکار باشد
با آفتاب و ماه اگر هر دو در رنج باشند میان دو نحس و طالع منحوس بود و صاحب
بجایگاه نه نیک و سعود از وی ساقط باشند دلیل کوری و تباه شدن چشم بود
واگر ماه در برج ششم بود از طالع و در نقصان بود و نور خود را بهرام دهد و بوی پیوندد
از مقابله و تربیع دلیل بر کور شدن چشم بود واگر نحسها در برج دوم باشد از
آفتاب و ماه یا هر دو در یک برج بوده هر دو ناظر باشند خاصه از تربیع و مقابله
و سعدها بهر دو ناظر نباشند دلیل کوری بود و چون آفتاب در برج ششم بود
در طالع منحوس بود و سعدها ناظر نباشد دلیل کوری و چون بهرام خداوند ششم
بود از طالع و خداوند طالع در برج منقلب بود و سعدها ناظر بوند دلیل کوری چشم
بود و چون بهرام بر ماه بالا دارد و در هفتم از طالع دلیل کوری چشم بود و چون
آفتاب و ماه در سیم باشند از وتد دلیل چشم شدن باشد واگر نحسها با ماه
و آفتاب بر جایگاه ساقط باشند دلیل کوری و چشم شدن بود واگر آفتاب
و ماه در برجی باشند از برجها دلیل فکاری بود واگر نحسها ناظر باشند بدیشان
و سعود از هر دو ساقط دلیل کوری و چشم شدن باشد واگر آفتاب و ماه
در هفتم طالع باشند و مریخ از پس ماه بر آمده باشد دلیل چشم شدن و تباهی
بود و چون آفتاب در دوم طالع بود و آن خانهٔ زحل باشد و آفتاب خداوند

سهم السعاده

۳۸

۳۷

سهم السعاده بود خداوند طالع کور بود باب فی دلیلهای یک چشم شدن چون قمر با زیادت
روشنائی بود و بهرام وی را منحوس دارد و یا ناقص روشنائی بود و زحل وی را منحوس
کند چون آفتاب در جای سعادت نیک بود نشان آن بود که چشم چپ برود
و چون آفتاب در موالید روز متحرک بود بالای زمین و ماه مسعود و از آفتاب
بسلامت نشان یک چشمی بود و همچنین ماه بموالید شب هرگاه که منحوس بود و بالای
زمین دلیل بود که یک چشم کور شود و اما آفتاب در موالید روز چون بگردد در جای
خویش دلیل بود که چشم راست کور شود و چون صاحب برج ششم آفتاب بود
مولود را درد بدان رسد و یک چشم کور بود و همچنین ماه چون خداوند ششم بود دلیل
یک چشمی بود که سعدها ناظر بود و چون بهرام صاحب سادس طالع بود و مشتری با زهره
بوی ناظر بود دلیل یک چشم شدن بود و علت بد در چشم بود و اما نقطه که در چشم بود
چون زیر آفتاب در موالید روز کوکبی بود خاصه بهرام یا عطارد دلیل کند که در چشم مولود
نقطه بود و چون زهره در طالع بود و وی خداوند ششم بود و نحسها بدو ناظر بود دلیل
کند اشک ریزد و رطوبت در چشم بود یا قرحه یا سبل یا نقطه سفید و چون ماه مجتمع گردد
نحسها بدو ناظر بود دلیل کند که در چشم مولود کوکب بود باب چشم احول قمر چون مقارن
زحل بود و مشتری دلیل کند که بچشم زیان کند و دلیل گردیدن چشم بود و احولی یعنی آنچ
که نظر راست نکند و چون آفتاب و ماه در برج منقلب بوند و هر دو از طالع ساقط باشند
و نحسها بوند و سعدها بدیشان ناظر نباشند دلیل احولی بود و گردیدن چشم در روی
و چون ولادت بروز بود و آفتاب تباه بود در برجی از برجهای معوج خاصه که
بهرام ناظر بود دلیل احولی و پلکها بر جهیدن و روی وی برگشتن باب تاریکی چشم

ماه چون در وسط ثور بود یا در درجهٔ نهم از سرطان یا در درجهٔ نهم از قوس مولود را چشم
تاریک بود و همچنین چون ماه در طالع بود و در طرفهٔ محترقه بود یا در برجی از برجهای
تاریک دلیل آن کند که چشم تاریک بود و برجهای تاریک ط ح ل و در سرطان ط ح کا
و در عقرب کا ک و در قوس ح کا ک ی و در جدی ا ل ط ح ه و در دلو ح ک ه
و آفتاب چون بالای زمین بود زیر شعاع تربیع زحل دلیل تاریکی چشم کند و چون
ماه در برجی بود از برجهای که در جشن درجهای بود که دلیل فکار شدن بود و یکی از این
درجها چند و در روشنائی ناقص بود دلیل تاریکی چشم کند باب نط در ضعف بصر
چون قمر ناقص روشنائی بود و زحل بوی ناظر بود و مشتری دلیل نقصان بصر بود و
چون نحس در ربع دوم از آفتاب و قمر از مقابله ناظر بود یا از وسط السماء دلیل کند که بصر ضعیف
بود و ناقص و چون قمر در شک بود میان برج و زحل و سعد با وی ناظر بینائی ضعیف بود
و چون قمر بزحل ناظر بود از تربیع یا از مقابله و خاصه در قوس بود دلیل کند که بصر ضعیف و ناقص بود
و چون قمر بزحل و مریخ پیوندد چون از اجتماع و امتلا بریده بود دلیل بینائی چشم ضعیف
بینائی بود فصل و چون قمر را روشنائی زیاده شود و نحسها ناظر باشند بصر ضعیف بود
ولکن او اول نوبی در بود و چشم تمام نشود و چون ماه با زحل جمع شود در برج قوس چشم
و بصر ضعیف شود و همچنین هر که آفتاب و مریخ در وتد مغرب باشند و مریخ شرقی
بود بصرش ضعیف گردد و چشم در هم زده بود فصل و علامت بصر آنست که چون
آفتاب و ماه در وتد باشند در درجهای مظلم و تاریک زیر شعاع زحل و زحل در
فلک هابط و بالای هر دو بود خاصه که نهایتی نیز بود دلیل کند که آب در چشم آید
و دردی باشد که بینائی ببرد و چشم برجای نماند و آن نیز بود که آفتاب منحوس بود ۳۴۹

و درگرفه

۳۴۸

و درگرفته از بهرام دلیل کند که اصل چشم نشود و هر چها بر وی فرود آید باب سب در شنوائی
اما شنوائی چون عطارد صاحب ششم بود و در خانه ردی بود از طالع و زحل عطارد
ناظر از تربیع و برج ساده بس از مقابله گوش کر بود و چون ماه منحوس بود از نوبه در برج ششم
طالع بود مولود کر بود و نشنود و چون عطارد در برج ششم بود از طالع در مواليد شب و
از شعاع دیداری سنگین گوش کر بود و چون زهره در عاشر بود گوش سنگین بود
و چون صاحب ششم صاحب طالع بود زهره و نحسها نظر کننده سعدان ناظر نبوند مولود
کر بود که هیچ نشنود باب سط در تباهی زبان اما تباهی زبان چون عطارد
در برجی بود که آواز ندارد و آن سرطان و عقرب و حوت و در زیر شعاع بود
و نحس ناظر لال بود و چون عطارد صاحب ششم بود و در طالع بود آواز مولود تباه
بود و بدشواری توان گفتن و چون عطارد صاحب ششم بود از طالع و نحسها بوی
ناظر از مقابله در برجهای بود که آواز ندارد لال بود و چون عطارد مقارن زحل
بود در عقد دوش و نحسها ناظر بود دلیل لال بودن و تباهی زبان و چون قمر منحس
متصل گرد از طالع و از روشنائی تهی بود دلیل لالی و تباهی زبان بود و چون
عطارد در خانه زحل بود سخن بدشواری کند و چون عطارد و زحل ناظر بوند از مقابله
سخن بعین و قاف بسیار گوید و زبانش معیب بود باب سب در احدبی
و چون قمر در اول درجه در برجی بود یا در آخر درجه و نحسی بوی ناظر خاصه زحل مولود احدب
بود و چون قمر در سیم طالع بود و زحل بالای وی بود در هبوط خاصه چون برج نر بود
احدب بود و چون زحل مقارن بهرام و زحل هابط باشد و بهرام صاحب طالع
در برج معوج کوچک پشت و در قسمت سیم بود مولود احدب و کوز باشد باب سح

درکلی اما کلی ماه چون از آفتاب بازگشته بود و بزحل متصل بود و ناقص و سعدها ناظر
نبود مولود کل بود و اگر ماه در ثور یا در حمل بود و زحل و مریخ با وی باشند مولود آماسیده
اندام بود و اگر زحل و مریخ و ماه و زهره در حوت باشند یا در عقرب یا در سرطان دلیل
سرخی و سرطان و خوره و کلی بود و هر درد سخت در سودا و مانند آن که کند فصل
و چون مشتری صاحب خانه ششم بود و نحسها بوی ناظر رویش آماسیده گردد و سرخ
باشد از تباهی و هرگه که زهره بر حال مشتری بود دلیل آماسیدن روی بود و سرخی
باب سیم در پیسی نعوذ بالله اما پیسی چون زهره و قمر با نحسها باشند در برجهای
آبی دلیل پیسی بود و چون قمر با نحس در یک برج بوند پیسی و خارش باشدش خاصه در ذنب
فصل و چون قمر از زحل منحوس بود و در حمل باشد یا سرطان یا جدی یا عقرب یا حوت
دلیل پیسی و بهق بود و آنچه بدان ماند و چون طالع یکی ازین برجها بود یا سهم الغیب یا سهم
السعاده در وی بود نشان پیسی و بهق بود باب سه در نشانهای دیوانگی
چون مریخ در وتد الارض بود و آفتاب ناظر بود از تربیع یا از مقابله دیوانگی بود و چون
مریخ میان آفتاب و ماه در یک برج باشند و جمع بوند دیوانه بود و عقل شده و چون
ماه با زحل بهم باشند در طالع و عطارد ناظر بود از مقابله دیوانگی بود و چون عطارد با زحل
بود در طالع و بهرام ناظر بود عقل نباشدش و دیوانه گون بود و چون قمر در ثور ممنوع بود
و از زحل بازگشته بود دیوانه بود و عقل تباه و چون قمر با بهرام در وتد طالع بود و عطارد
از هفتم مقابل وی دیوانه بود فصل و چون نحسها طالع ناظر بوند و خداوندش و سعدها
ناظر نبوند دیوانه بود و چون قمر تحت الشعاع و از بهرام بازگشته بود دیوانه بود و چون آفتاب
بروز و ماه بشب مقابل خداوندان مثلثات هر دو باشند دیوانه بود و چون زحل

با خداوندان اجتماع موافق بود با نقصان قمر در شمار و سعدها ناظر نبود دیوانه بود و
پسرانش احمق باشند و چون بهرام بقمر ناظر بود در درد شانیش افزونی دارد در ثور
یا حوت مجنون بود فصل و چون قمر و مریخ در طالع باشند و زحل در هفتم و سعدان
ناظر نبوند دیوانه بود و کم عقل و چون عطارد پیش زحل شود و اتفاق بود که قمر در وتد بود و
صاحب طالع در هفتم دیوانه بود و بی خرد فصل و چون عطارد از صاحب طالع باز
گشته بود تباه شده باشد و چون آفتاب که دلیل عقل است منحوس بود از هر دو نحس
و بفضل طالع در بود در وعده و دو نحس و خداوندش ناظر نبود بوی دیوانه بود و چون قمر و
صاحب طالع منحوس باشند از مریخ و عطارد با ایشان آمیزد که دیوانه باشند و دلیل
دیوانگی و شدن عقل بود و چون آفتاب و ماه مجتمع باشند در یک درجه از برج ششم
از طالع و نحسها بدیشان ناظر باشند و سعدان ساقط بیهوش بود و دیوانه و چون
آفتاب و ماه مجتمع باشند در یک درجه از هفتم دیوانه بود باب سیوم در فالج
اما سست شدن از فالج چون ماه از زحل دور شود بیماری بود در تن مولود و سستی
و زبان بودن و تن سست گشتن و بیفتادن نیمه مولود و دردها از فالج باشد و
رطوبت و چون ماه ناقص بود و بلغم بود و باشد که دنبله برآید و فالج باشد و چون ماه
مقارن زحل باشد در بعضی از وتدها و زحل محترق بود در زیر شعاع نشان بسیار چیزها
بود از سست گشتن اندام و اضطراب فالج و بلغم و چون برج ششم منحوس بود و صاحب
بز منحوس بود در دوم طالع و زحل ناظر بود و مشتری ناظر نبود دست بود از بلغم و رطوبت
و فالج رسدش و نیمه تن بعضه از فالج و سستی باب پنجم در بیماری دل
و چون آفتاب خداوند ششم بود و منحوس بود و سعدها از وی ساقط بود نشان درد دل

و ضعف دل بود و چون مشتری منحوس بود و زیر زمین خاصه از زحل نشان کوفتن دل
و بیماری دل بود و بیماریهای که از سودا بود یا بادهای سرد و خشک و چون مشتری
و بهرام و زحل در چهارم بود در موالید روز دلیل ضعف دل بود و پریدن دل و ترس
بیک جستن چون حرکتی **باب سیم بیماری جگر** چون ششم طالع خانه
مشتری بود و از بهرام منحوس بود بنظر پیوستن از تربیع و یا مقابله دلیل درد جگر بود و
گرمی و تبی که مادام باشد از زردی روی و اندام و چون خداوند ششم ماه بود
و نحسها گواهی دهند و سعدها ساقط بوند و گواهی بهرام در گوشت قوی باشد دلیل درد
جگر و بیماری و سستی بسبب وی و چون بهرام در موالید روز تباه بود دلیل درد جگر بود و خاصه
چون زیر زمین بود و در طالع شبی چون ماه و صاحب طالع منحوس شوند بیمار درد
جگر بود و خون از وی چکد و بیماری یرقان بود و دیگر درد ما بود و از خون و صفرا و چون
آفتاب در خانه مریخ بود و جمع مفاصل سدش بود درد جگر و آن آنگاه بود که در عقرب بود
در موالید روز **باب … درد سپرز** اما درد سپرز و چون ماه خداوند
ششم و نحسها بد و ناظر بود بخانه زحل و سعود ناظر نباشند درد طحال بود و چون صاحب
طالع منحوس بود دلیل دردی بود از رطوبة و چون زحل تباه بود محترق در موالید روز ها
یا بجایگاه نه نیک یا از بهرام منحوس یا در وتد الارض دلیل فساد طحال و درد جگر بود و چون
صاحب طالع زحل باشد و منحوس بود و خاصه از کوکبی که نه در حظ خویش بود بیماری
از درد بواسیر و رطوبت و چون قمر ناقص عدد بود و وی در خانهای زحل بود و خاصه در
مولد شبی نشان بیماری تن و تبی سخت و سرما و حرج و سردی طحال **باب …**
درد ششم چون قمر منحوس بود در وتد الارض مولود را ششم تباه شود و اگر در آن جایگاه ٤١

با بهرام بود

٤٠ با بهرام بود و سخت تر آن بود که در وتد چهارم بود و ششم برج … بود و رطوبت و بلغم انگیزد
و سرفه بود و شش از قبل شش و چون زهره خداوند ششم و از زحل منحوس بود و در برجی از
برجهای آتشی دلیل گرمی و خشکی و درد شش بود **باب … درد شکم**
و چون ماه زیر زمین بود منحوس مقارن زحل یا مقابله یا از تربیع دلیل کند که ضیق النفس بود
و درد شش و چون خداوند ششم در طالع بود و برج منقلب خداوند طالع نیز در برجهای
منقلب بود و زحل بدیشان ناظر دلیل تباهی و فگاری تن و خون و درد شکم
و آنچه بدان ماند **فصل** و چون زحل در صعود و در زهره بود علتهای سخت بود و دردها
در شکم و اگر برج ششم منحوس بود و صاحبش تحت الشعاع در ششم یا در هفتم دردی
بود که شکم بترکد و همچنین چون سهم السعاده یا ماه یا خداوند طالع منحوس شوند در
برج هفتم دلیل درد شکم بود بقدر جوهر آن برج و طبعش و چون سهم فگاری تن در
قسمت بود دلیل درد شکم بود خاصه چون نحس ناظر باشد و سعدها ساقط **باب …**
علت معده چون بهرام با زحل در خانه ششم یا دوازدهم باشند از طالع علت مولود
از معده بود و اگر در سرطان بود بیماریهای منکر و چون آفتاب در موالید شب
منحوس بود زیان رسیده زیر زمین بیمار شود از درد معده و چون ماه در خانه آفتاب
پیوسته … بود و بسیار علت و بیشتر علتها … این همه بود معده **باب …**
در تقضیب چون قمر محترق بود و از زحل بازگشته بود و زحل به بعضی از وتدها بود و قمر
ناقص روشنائی بود شکمش بگیرد و سرما رسدش و تقضیب و چون قمر ناقص بود و زحل
بوی ناظر باشد بروز درد تقضیب بود و سرما و چون نحسها در وتدها و ماه و آفتاب
ساقط باشند اندر جایهای زایل دلیل فگاری و درد تقضیب و سرما بود و چون

زهره در طالع بود و قمر بدو ناظر بود یا بدو پیوندد دلیل رنگ و درد خشک که بقضیب
عورت باشد و نگاه کن که در برج ششم چه طبع دارد و کدام کوکب بوی نظر دارد
و صاحبش کدام است و اگر صاحب ششم منحوس باشد و جوهرش تری بود و جرح عاصر
رسدش و درد قضیب از سودا بود **باب عله اندر بیان زحیر** چون زهره
با زحل مجتمع بود در برج وسط السما جماع نتواند کردن و بتازی وی را عنین گویند
و چون قمر با زحل در دوم طالع باشد و زهره از تربیع ناظر باشد عنین بود و چون
زحل در برج ششم بود یا در دوازدهم طالع یا در آنجای برج تری بود آبش تباه بود
و جماع نتواند کردن و چون زحل در حد زهره بود آفتی بقضیب مولود رسد و جماع
نتواند کردن و عنین بود **باب عله بریدن خصیها** چون زحل با آفتاب بود
در وتد الارض و آفتاب گرفته باشد و زهره و عطارد بوی ناظر باشد مولود خصی
بود و چون زحل با پای زهره و ماه بود و بهرام ناظر بود بدیشان نشان آن بود که
ذکرش را ببرند یا خصی باشد و چون مولید روز بود و طالع اسد بود و زهره
ناظر باشد خصی بود و چون آفتاب و زحل و زهره و عطارد از چهار وتد ناظر باشند
با آنچه در وتد چهارم بود خصی بود و چون کوکب نر در برج ماده بود و وی در قسمت مخنث
مونث بود و یا وی کوکبی بود نر و روشن و از آفتاب غربی بود و بعید و هفتاد و هشت
جزو خنثی بود میان زن و مرد و وی را فرج زنان بود و ذکر مردان و آفرینش وی
بدیع بود **باب عوخ العاقره** اما عاقر آن بود که هرگز فرزندش نبود و چون
زحل در طالع بود و زهره در وتد مغرب فرزندش نباشد و چون قمر و زهره در بروج عاقره
باشند و بهرام و زحل هر دو ناظر باشند عاقر بود و آبستن نشود و نزاید و چون زهره ۴۲

در برجی بود

۴۱ در برجی بود از برجهای بچه و بخاصه دوم طالع که وی را باشد قسمت زجها و رحمها و زحل بوی
ناظر باشد فرزند نزاید و اگر زحل بالای زهره بود و ماه در خانه چهارم بود یا در خانه وی
و منحوس بود مولود زن شاید و فرزند نزاید و چون زحل در مغرب یا در وسط السما بود و
ماه و مشتری بوی ناظر نباشد مولود زن بود و عاقر باشد و بار نگیرد و چون بهرام و زحل
در ششم باشند و ششم برج نر بود مولود عاقر بود و جای نطفه وی تباه شود و چون زهره
در خانه زحل بود عقیم بود **باب عه اندر عفوک** اما عفوک را معنی آنست که زنان او را
نخواهند و دوست ندارند و چون زهره در خانه آفتاب زنان پای مرد بیغ دارند که
حرکت مجامعت کند و چون زهره در برجی بود از بروج منقلبه مولود رشت جماع و عیب دار
بود و زنان او را نخواهند و چون ماه در خانه زهره بود درست تن و خرم بود و زنانش
دوست دارند ولکن چون بعد از آن که جماع کند دوستش ندارند و دشمن دارند و چون
زهره در هفتم بود زنان او را نخواهند چه کین مجامعت بود و نطفه ناسازگار و درد
و آن نیز که در خانهای زحل باید و دشمن بود که زنان اگر سنگ را چند دوست تر دارند
تا آنکس **باب عح علة شهوة وقوت جماع** چون زهره در برج ناکه بود دلیل نکاح و
جماع بسیار کند و چون زهره در جوزا بود در درجه دوم بی خفای خویش جماع بسیار کند
و پرهیزکار و مستور بود و چون زهره در اسد بود در درجه اول یا در جای نیک مولود جماع
نتواند کردن لکن شهوتش بسیار بود و چون زهره در جدی بود در برج سیم در جای نکاح
بسیار کند بغیبت و چون زهره در دلو بود مولود را شهوت جماع بسیار بود و چون زهره
در حوت بود وی مولود را خانه نکاح بود مولود بسیار جماع بود و لکن سبب نکاح بلا
رسدش که سبب مرگ و فنای وی بود و چون زهره جدا و ششم بود و از بهرام منحوس

دلیل خرمی عظیم بود بزنان و مجامعت و چون زهره در ششم آفتاب بود بسیار نکاح
و مجامعت باشد و از دنبال زنان بسیار گردد **باب عط علتهاء معده و بواسیر**
و چون نظر در دوازدهم طالع باشد دلیل بواسیر و درد معده بود و چون مریخ در جای
اجتماع یا امتلا بود در بواسیر رسد و زرد گونه بود و خشک و کدخته و چون صاحب
طالع در هفتم بود با بهرام یا در تربیعش دلیل بواسیر و درد معده بود و چون از زیر شعاع
و چون مریخ در عقرب بود بی گواهی از مشتری و زهره و کیوان خاصه که در طالع بود دلیل
جستن معده بود و درد رودکان و چون صاحب طالع نحس بود و در هفتم باشد و هیچ
سعدی ناظر نباشد مولود را درد روی بر تن رسد و چون زحل در طالع بود و بهرام در دوم
عقرب درد ها بود دش از بادهای بواسیر و خون از روی دویدن گیرد و درد جستن
باد در معده و چون طالع منحوس بود در هفتم بود و هیچ سعدی بدو ناظر نبا مولود را درد ها
بتن رسد و چون زحل در هفتم بود بروز مولود را خون از زیر برود و درد و جستن بود از زیر
باب ف فرجهای که در رودکان بود و چون مریخ در عقرب بود با گواهی مشتری در دوم
خاصه که در طالع بود دلیل فرجها و تباهی رودکان بود و چون بهرام در موالید روز
با ذنب بود در برج و تد الارض یا کرده زیر زمین بود دلیل درد رودکان بود و باد های
سرد و خشک و درد سر و قولنج **باب ظ اندر علتهای پوستهای خایه** و چون قمر در دوم
بود در برج نر و زحل با وی بود هابط بود زمین باد و درد خایکان و چون زهره با بهرام
بود در قسمت هفتم و خاصه اتفاق آن بود که عقرب بود و چون زهره بنزدیک راس بود
مولود را خایها بزرگ شود و چون قمر و زهره و بهرام در برجها بوند دلیل علت سختی در خایها
و تضیب خاصه که چون زحل بدانجا ناظر بود و مشتری ساقط بود **باب ح کوتاه بالای**

چون قمر در آخر آن برج بود که در وبست و آن چهارم طالع بود و زحل ناظر بود هر کدام جای
که بود مولود کوتاه بالا بود و همچنین در برج چهارم در دقایق اول درجه تمام نبود و زحل
کوتاه بالا بود و همچنین قمر در برجهای کوتاه مطالع مولود کوتاه از حد گذشته بحس حال
آفرینش ناقص و اگر قمر هابط بود زیر شعاع آفتاب دلیل کند که مولود کوتاه بالا بپنجه
باب ی اندر اصلع بودن و چون طالع اسد و سنبله و عقرب بود و نحس بود مولود
اصلع بود موی بشان باز افتد و چون سهم السعاده و سهم الغیب و ارباب شان
بوقت ولادت در حمل باشند اصلع بود و همچنین قوس و جدی و عقرب و سرطان
ولیکن آنگاه که سهم ایشان را در جدی افتد اصلع باشند و موی سرشان نماند
باب یا اندر گند بغل داشتن چون زهره در خانهای زحل بود گند بغل خاصه که زهره
در جدی بود و عطارد صاحب ششم بود مولود را دهان گنده و بوی گنده دارد و در خلقت
و چون زهره در خانه ماه بود بوی گند یده دارد و چون زهره در حد و زحل از برجهای
پرورش یعنی ثابت دلیل کند که گندیدن و بوی زهومت و اگر قمر با زحل در طالع بود
و اتفاق را طالع حمل بود دهان گنده و بوی گنده دارد **باب یب ضعف تن**
و چون قمر محترق بود ناقص روشنائی و از نحس بازگشته بود در وقتی مادام بیمار بود و
ضعیف و هیچ کار نتواند کردن و چون آفتاب در طالع سر شب بود یعنی پیش از
در فلک و زحل ناظر بود از تربیع یا از مقابله ضعیف بود گرانبار شد و چون ماه
طالع و طالع حمل بود و ماه بزحل متصل بود از برج منقلب ضعیف بود و کم تواند گرفتن
و چون آفتاب از طالع ساقط بود و بهرام در هبوط کجای رابع و ماه در تربیع زحل با

چون قمر

در مقابله دلیل بود که کم کبرد و کران بود

باب فی علت مفاصل

چون قمر و سهم فکار
شدن هر دو در ثانی عشر باشند و بهرام ناظر بود از مقابله چشم از بند باش تباه شود و چون
ماه در برج بریده اندام بود و مریخ بوی ناظر بود مولودش فکار بود و چیزی از اندام
یش را ببرند و چون قمر با بهرام بود در وتد طالع یا در طالع و بهرام از هفتم بوی ناظر
اندامهاش ببرند و درد مفاصل و اندام بود و چون طالع حمل بود یا سرطان یا عقرب
یا جدی یا حوت و سهم السعادة در وی باشد اندک مایه ریش کوچک

باب فی فکار شدن پایها

چون زحل و مریخ و عطارد با مشتری و زهره در چهارم بود آفتی رسدش
بدستها و پایها و چون نحسها بوی ناظر و وی در دوازدهم یا ششم بود نشان آن بود که
مبتلا بود یا لنگ چون بهرام و زحل و راس آفتاب در برج ششم بود پایهاش فکار
بود و چون سهم سهم السعادة و سهم روحا و خداوند خانهاشان در قوس یا در جدی یا در
دلو یا حوت بود پایهاش از نقرس فکار شود و با خوره بیفتد و چون قمر متصل بود در برج
ششم و مریخ بپیوندد از مجامعت پایها فکار شود و بچوب و عصا تواند رفت و چون
زحل و مریخ و ماه در برج دوازدهم افتد دلیل فکار شدن پایها بود و زبانش مائل بود
و چون سهم فکاری در دوازدهم افتد و نحسها بوی ناظر باشند پایها فکار بود و مبتلا
یا لنگ اگر در برج منقلب بود در ب بود و اگر صاحب طالع در دوازدهم بود با نحسان
در تربیع یا مقابله بود پایها فکار شود و چون آفتاب و ماه و زحل در ششم بوند زیانش
رسدش از قبل سردی و خشکی ما عوس بیش وی افتد بدستها و پایها و چون نحسها
در ششم بود پایهای مولود در عیبی رسد و پایهاش فکار شود و چون برج منقلب بود

لنگ

لنگ بود مخالف یکدیگر و چون زحل در آن برج بود مولود را از سردی و خشکی مضرتی و علتی آید — و پایهایش ع
و درد نقرس پدید آید و بهتر این بود و سخت تر تب و صداع و آثار زشت و چنانتر

فصل

و پس از این نگاه کن نحسها که زیان کند یا خود بکدام اندام پادشاهی وی بود چنین
حکم کن که فکاری در قسمت نحس بود از آن برج و اندازه آن بر جایگاهش از جهل تا ابدانی
که آن نحس یا در وی بینی و آن جانب را که فکار شدن از وی بود بدان در برج وسط
السما چنانکه گفته است در وی نیز نگاه کن بدهم طالع اگر چیزی ازین نحس در وی بود
از جانب راست بود و اگر از این نحس چیزی نبود از جانب چپ بود و بعضی دانایان گفته
نحسها را بباید دانستن که کجا بند از قسمت فلک اگر بالای زمین نباشد در جانب
چپ است و اگر بالای زمین است در جانب راست

باب فی وقت فکار شدن

و اگر زاد از نخ جایگاه نتوان دانستن اگر سهم فکاری و نحسهای که دلیل آن کنند در طالع
باشند بکودکی فکار شوند و اگر میان طالع و وتد الارض در آخر جوانی فکار شوند و اگر
میان طالع و وسط السما بود بوقت آنکه برنا آید به اول جوانی فکار شود و اگر در وتد
مغرب بود آنوقت فکار شود که عمرش گذشته بود و وقت اجل آید چون دلیل فکار
شدن در خانهای زیر زمین آن چیز برین قسمت و برین نسق بگوی

باب [illegible] اندر پیشها

بدانکه مستولی بر کارها و پیشها سه کوکب باشند بهرام و عطارد و زهره اما در بسیگی — بهرام ع
حرکت و گرمی و قوت و صبر و چابکی و اما عطارد در ادب و دبیری و ذهن و در رسیدن
و کرفتن احکام نحو و دبیری اما زهره ازین که وی راست آهنگی و در نکاری و
نقشها و صورتها که تعجب نمایند و مدارا و لطافت و حیله هیچ پیشه از پیشها مستقیم نبود
الا که طبایع این سه کوکب یاری یکدیگر دهند زیرا که کار کردن ازان بحکمت راست باید

و حکمت بدو من بتر توان گرفت و ذهن سبب انداختن و جمع آوردن و حکمت
اجتهاد و تقدیر و تألیف تمام باشد و ثبات اجتهاد و نشاط و صبر است و اما آفتاب
و زحل و مشتری و ماه هیچکدام دلیل صنایع نبود الا یاری یکی از این سه کوکب و مساعدت
کردن ایشان را از این که آفتاب دلیل پادشاهی پادشاهانست و در دیگر
شریفان و زیردستان و دوستان و کسانی که خطیر باشند و بزرگی و کسی که از پادشا
فرمان دهد و فرمان برد و او را خدمت کند و وی خدمت نکند و پیشکاران را
خدمت فرماید و کارهای دول او را بباید کردن **فصل** اما زحل خداوند بحث است
و شومی و ترسیدن و تنگی و دستکاری و نادانی و کسالی و آنکس که طبع خسیس دارد و دل
بر خود گیرد و بر جفا صبر کند و به راحت خرسند بود و دشواری بجستن کرد و دستکاری
و عاقبت اختیار کند بکار کردن زود خرسند بود و یکی از این کواکب یاری وی کند نظر با
با یکدیگر بودن زمینها آبادان کند و جویها کندن فرماید و مرد بکار بردن و کار برزگران
و جنگلان و زنان کند و اما مشتری خداوند زهد است و عبادت و ستر و پرهیز کند و یاری
خرسندی و آنکس که طبع وحش دارد و روزگار بسوزد و دنیا بزرد و بآخرت مشغول گردد
و کار نیک کردن و از روز بد و درویشی پسندکار شود و اما ماه خداوند ضعف است و عجز
و شتاب و سبکی و ذکا نباشد و در جهار سه خبری تواند داد و حکایت کار کردن
و از خود و فتی راحتش نتواند گفتن و از ذات خویش استخراجی نبود و پیشه کار کردن و
آمد و شدن و پیش شدن و باز پس آمدن و منفعت و عاقبتش را اثری نبود و باشد که
قوی بود چون گواهی ندارند که طبع وی را یاری دهد بر اندازه نظر وی فیلسوفی کار
کردن چون شراب و ملکاری و ملاح و پیک و رسول و دیدبان و غماز و سخن چین ٤٥

و هرکسی

٤٤

و هرکسی که کار دشوار کند پیش برنج افتد و بپای باید بش رفتن و بدشواری و رنج دران
که مردم بر چهار صنفند بعضی باشند که ساعت منظوم بود و سخن گفتن و او را ز بعضی کار
بدست کند چون دبیری و درودگری و درزی و بعضی بوند که عمل معاش ایشان در کار
دیگر دیدن و فرو رفتن بود و بعضی اند که عاجز و محروم باشند از عمل بدست و منطق و ذهن
و حرکت و حیلت بود و کوکب باشد که بجای عالم باشد و بدیگر جای صانع و بدیگر جای
بازرگان و بدیگر جای معطل و بی کار و من درین تصنیف که یاد خواهم کردن قدر
طبایع کواکب و کار کردش و عمل کوکبها که با وی باشند و بوی نظر دارند چه تأثیر
کنند و چون نظر کنی در باب فکار شدن و ایمن باشی از آن مولود را از صنعتی که
بحث و سلامت و اندازهای جای خویش که سر کجی از صناعت که نشاید
بدان چنان وصف کردن خداوند مولود را خبر دهی تا بر او لا صناعت بسوی
چون دلیل کار باز دست آری و طلب کردنش و در وتدهای چهارگانه بود طالع و وسط
السماء و وتد الارض و وتد المغرب پس اگر خانهای چهارگانه که از پس اوتاد باشند از ششم
و پنجم و دوم و یازدهم **فصل** و نگاه کن برج سیم و خداوندش و سهم السعادة و صاحب
قدری و قمر شرقی بود یا غربی پس از هفت روز از ولادت مولود نگاه میکنی تا خود کواکب
عمل از خانهای عمل کجا بود اگر آن برج خانه وی بود عمل و هدیانه از اعمال بزرگ و اگر
در خانه خود بود تنها در وجه خویش از عملها تا از آن منزلت و ترتیب دهد و اگر در شرف
بود و او را قوتی و شهادتی بود از جای عملی دهد بزرگترین عملها و پیشهای مشهور
نام برده و اگر در جای بود از این خانهای راجع از آن نیمی بکاهد و اگر رجعت وی
در غربت بود ثلث بکاهد و اگر راجع و غریب و محترق بود از نصف بکاهد مولود را از عمل

جز از نام نبود چون کسی که بصرافان نشیند بی مال که بوی خرید و فروخت کند و هر چه
و بدانکه دلیل ساعت چون بخانهٔ خویش بود دلیل صنایع بود که جوهر آن برج را ماند و چیز
دی و چون در برجی بود که او را در آن حظی نبود جوهر کواکب بجوهر برج بیامیزد و اگر دلیل
ساعت در خانهای مشتری بود دلیل پیشهای بزرگ و شریف بود و اگر در خانهای
زحل بود دلیل عملی بود که خداوندش را بدان عیب کنند و هر پیشه که ذل و خواری
و نقصان در آن باشد و اگر در خانهای مریخ بود دلیل عمل بود بزرق و حیله و هر پیشه که
در آن سبکی و شتابی بود و اگر در خانهای زهره بود دلیل بر کار کردن زنان بود و هر عملی
که اندر آن نغم و خوشی و خوب رفتن بود و اگر در خانهٔ آفتاب بود دلیل عملی بود که
اندر آن سلطنت بود و عامل را وزیر فرمان بود و ریاستی بود و بزرگی و اگر در خانهٔ ماه بود
نشان صناعت بدیع بود و هر صناعتی که کسب مولود اندر آن رای خویش و رفق و حیله
بود و اگر کوکب عمل در طالع بود پیش از درجهٔ طالع عمل مولود گاه مقبل بود و گاه مدبر
و اگر در زایل بود یا بود از دهم عملش را ادبار و نقصان و بستن بود و اگر در وتد السما بود
عملش عزیز بود که کس بدو نتواند رسیدن و بزرگی و بلندی دارد و اگر در دوازدهم بود دلیل
کند که مولود را بسبب عمل عجزی و عنی و دقتی رسد و اگر کواکب عمل در فرح بود دلیل کند که از
عملش خیر و خرمی بود و اگر منحوس بود در خانهای عملش ناخوشی بود و بر اندازه قوت آن کوکب
ضعفش و تنگ و اگر کواکب عمل در هبوط بود بهتر عطا دهد مگر منفعت و بزرگ مودت و دشواری
و اگر ورا در آن جایگاه بهری و نوبتی بود عمل میانه دهد و اگر در هبوط بود و غریب سستی
کند بکار و خود را هیچ ندارد و زیان کند و دشواری چند از کار و اگر سعدها بکوکب
عمل ناظر باشد مولود عمل دوست دارد و اگر نحسها ناظر بوند خاصه زحل دشواری در عمل آورد 46

و ناخوشی

45 و ناخوشی داد ورا پیوسته سست دارد و پیشه بجای کم دارد و اما مریخ خشم فزون آرد و رشک
داشتن و حمیت و تن عزیز داشتن و عمل بجای ماندن و دوست ندارد و خشم کرد و
عمل آن بود که بروی بود و اورا نبود و بدانکه برجهای آتشی دلیل عمل آتشی باشد چون
آهنگری و زرگری و زنگرزی و سبوگری و آبگینه‌گری و آنچه بدان ماند از آن چیزها که بآتش
کنند و بروج خاکی دلیل عملهای خاک و زمین بود چون کوزه‌گری و گچ پزی و آنکس که کوها
ببرد و آسیاها تراشد و سنگ و بروج بادی دلیل رقص و سرود و لهو و بازی و حکایت
بود و بروج آبی دلیل عملهای آبی بود چون غواصی و بدریا فروشدن و سقائی و ملاحی
و کاریز کندن و قناعت و کسی که بدین طبقه بود چون کوکب در برجی بود بر صورت سباع
دلیل یوز دارد و یوزبینه و سگ و کلغ که بشیر گیرند و گرگ و خوک و کسی که ددان را آموزد
و اگر در برجی بود که بر صورت مردم بود و باشد دلیل نقاشی و طب و تعلیم و دلالت و حجامت
و اگر در برج بهایم بود دلیل ریاضت و سیاست و مردی بود که اسب آموزد و خرید و
فروخت اسپان کند و بیطار بود و اگر در برج گوسفند بود دلیل کشت بود که مرغ دارند
و شبانان و قصابان و بره دار و شیر فروش و آنچه بدان ماند از آن کسانی که گوسفند
دارند فصل در زهره چون درین برجها بود بر صورت مردم دلیل عمل بود از آن
کوکب یکی بدو ناظر بود از این چهار مردم دلیل سرود و طرب و لهو و بازی بود
و آنچه بدین ماند و اگر در برج بادی بود عطر بود و در روغنهای خوش و بیع اسفرغمها و میوهای
خوش و اگر در برج خاکی بود دلیل کند بر خرید و فروخت در و مروارید و صید نهنگها
و اگر در برج آتشی بود دلیل زر کردن و تاج کردن و زر خوابانیده کردن و حیلهای
بدیع و اگر در بروج چهارپا بود دلیل فروختن آهو و خرگوشان و حیوان دکاکین

کوهی و همچنین بهرام چون دلیل عمل بود و بعضی از این کواکب که دلیل پیشه‌هاست بوی ناظر
بود و اگر در برجهای آتشی دلیل عملهای آتشی قوی چون آهنگری و زرگری و آبگینه‌گری و
آنچه بدین ماند و اگر در برج خاکی بود دلیل عمل بود خاکی که با آتش کنند چون آجرپختن و سبو
پختن و کوزه و سبوفروش و گچ پز و نوره‌گر و اگر در برج آبی بود دلیل عمل آتش و آب چون
گرمابه و چیدفروش (?) و طباخ و صابون پز و آنچه بدین ماند از عملهای آتشی و آبی و اگر در
بروج هوائی بود دلیل کند که کان گردها فکند و مرغ گیرد و آنچه بدین ماند و اگر در برجی بود
بر صورت مردم در جایگاهی بود که او را حظی بود و فرمانی دلیل طب بود و اگر در جای هبوط
فرو شدن بود و گوشت دلیل کارکردن و خشت کردن و اگر در خانهای بهیمی بود
دلیل عطاری بود و اگر در سقوط و غریب بود دلیل کند که مردار کشد و پوست کند
چون گوبره (?) آنکس که دباغت کند و کلاه گرد و کارهای پلید و زشت و چون عطارد
دلیل عمل بود و در برجی بود بصورت آدمی و بعضی از کواکب صناعتها بدو ناظر بود
دلیل ادب و تعلیم و سخن و شعر و شناختن کارها و خبرهای ایشان و حکمت و خطها و
رسولها و اگر در برج آتشی بود دلیل جز آب و صیرفی کند و اگر در برج خاکی بود دلیل آن
بر داشتن مساحت و آرایش نمودن و شمار و قسمت و هندسه و اگر در برج هوائی بود
دلیل کند که مرغ گیر و حیلتها و دام کن بود و اگر در برج آبی بود دلیل نقد بر جویها و ساختن کاریز
و شمار کومیان و پیمودن بنیادها و هر علمی که در و شمار و تاریکی بود طلب کن هر پیشه و
کاری آنکه او بود که یاد کرده آمد از سهم السعاده و خداوندش و پیوستن ماه و بازگشتن
و آن برجی که اندر وی بود خداوند حد و و آفتاب و ماه و خداوند خانهاشان
و کواکب دلیلها ناظر باشد و شاهدی بود و چو هر کوکبی ناظر بود بکوکبی از این دلیلها 47

از تثلیث

46
از تثلیث وی را قوی کند و سعادة دهد و خبری آرد و بعملش رغبت کردن و در آن وقت
چون سعدی باشد این کوکب اما نظر تربیع عمل روی تباه کند و زاهد گرداندش بود و
در ویران گردانیدن گر نگاهی بهلد (?) خاصه چون نحس بود در عمل خویش خیری نبیند که بدان جرم
بود و در تعب و دشواری بود و هم تا از وی جدا شود **فصل** و اما اگر چون ماه و آفتاب
پیوندد از برج وسط السما و در جای خویش بود و شرفش جایگاها و بهرها و نظر کند
بدیشان کوکبی که دلیل عمل بود دلیل عمل سلطان کند و ریاست و امر و نهی و امین پس اگر
بهرام نظر کند دلیل سپهسالاری کند و سیاست سپاه و تعبیه لشکر و پیش روی
لشکر کردن و تدبیر جرها و حاجت شهری و منع کردن ای رهستا و دزدان و اگر بجای
بهرام عطارد بود دلیل ولایت خراج و عمال دیوان و تدبیر مال ستدن و خراج پادشاه
و مساحت و شمار کردنها و آنچه بدین ماند رعیت و هرچه عمل پادشاه بود که اندر وی
حق و دادی و انصافی بود و اگر بجای ایشان مشتری زحل بود و بجای بود که دلیل عمل بود مشتری را
بوی گواهی و فرمانی بود دلیل کیل و قهرمانی و قریه داشتن و ضیعه کردن و در مرتفع کردن
بود و اگر بزهره پیوندد از مجامعت و هر دو در طالع باشند یا برج وسط السما آن
برج بصورت آدمی باشد دلیل سود کند و تالیف آورد و طریقهای خوش و طرب
و اگر عطارد بدیشان ناظر بود دلیل کند بر ضرب رودها و بربط و چنگ زدن
و آنچه بدین ماند از آلات مطربان و اگر بهرام نظر کند دلیل رقص و زفن (?) و بر رسنها
بر شدن و صورتها و بازیهای سبک و سبک دستی و اگر بجای بهرام مشتری بود دلیل
قران خواندن و طریقهای قران خواندن و نهادن و آواز نیکو کردن و باریک
کردن نحو و درس و عبادت و اگر بجای مشتری زحل بود دلیل کند بوجوه گریه و هر غمی

که در سینه پچد درک و مصیبت و اگر قمر بعطارد پیوندد و بجای زهره دلیل شمار و کتابت بود
و اگر اتصالش بعطارد در برج جنوبی باشد ادیب یا معلم بود و اگر آفتاب ناظر بود
دلیل نامهٔ پادشاهان و خط و طومارها بود و اگر بجای آفتاب مشتری بود دلیل کند
بر مصاحف نوشتن و فقه و حدیثها و اهل فضل و اگر بجای مشتری زهره بود دلیل کند
که از بهر زنان شعرها نویسد و دانش و ادبها بر زنان نماید و اگر ماه ناظر بود خصومات
و شرطها و خرید و فروخت و اگر بهرام ناظر بود داغ چهارپایان کند باهن و باتش
و اگر بجای بهرام زحل بود فسونها نویسد و سنگهای بزرگ بجادوی بشکند و تعوید
و نوشته و جادوی و اگر اتصال بزحل بود و زحل در برج خاکی بود دلیل بنا بودن سنگ
و سنگهای بزرگ و اگر بجای آفتاب مشتری بود مساجد بنا کند و کشت تراس
و جایهای نماز و عبادت و اگر بجای مشتری زهره بود دلیل بنا بود با جود کج و هر بنای
لطیف که چشم را لذت بود در دیدن آن و اگر بجای زهره بهرام بود دلیل تنورها و
و تنورها بود و آنچه بدین ماند و اگر بجای بهرام عطارد دلیل راهت و اگر در برج آبی بود دلیل
خانها در نقش کردن و هر چه از آن بود و اگر هیچ کوکب نظر نکند دلیل بنای خشت و گل بود و اگر
بهرام پیوندد و بهرام در برج آتشی بود دلیل کارهای بود که با آتش بود و اگر با آفتاب ناظر بود
دلیل شمشیرگری و آلات سلاطین بود و اگر بجای آفتاب مشتری باشد دلیل آن بود
که درودگر بود و اگر بجای مشتری زحل بود آهنگر بود و اگر بجای زحل زهره بود زرگر بود
و اگر بجای زهره عطارد ضراب درم و دینار بود و اگر نظر تنها بود ماه را زرگر بود
و اگر اتصال ماه و مشتری بود و مشتری در برج جوانی دلیل کند که فقیه بود در کار دین و فتوی
دهد و اگر با آفتاب ناظر بود قاضی بود یا مؤذن و اگر بهرام نظر کند طبیب و اگر بهرام نظر ۴۸

کند از

۴۷

کند از برج بهایمی قصاب بود و اگر از بروج مردم ناظر بود و منحوس بود یا راجع یا زیان رسیده
حجام بود و اگر از قوس نظر کند بیطار بود و اگر نظر زهره بود نخاس بود و اگر نظر زحل از برج
دوم بود گورکن بود و اگر در برج بهایم بود گوسفندکش و صیدکش بود **فصل** بدانکه چون
کوکبی بکوکبی نظر کند نظر قبول و مانند استادی دهد در قوت پیشکاری وی و اگر دو
کوکب بدلیل عمل نظر کنند کوکب پیشهای بسیار داند و تصرف کند در کارهای بسیار و اگر یکی
ازین کواکب او را قبول کند عمل آن کوکب از آن عملها دوست‌تر دارد و ازین کواکب
هرکدام که مقبول بود آن کار کند و اگر کواکب بشعاع آفتاب محترق بود عمل تباه کند
و ضعیف دارد و بیکاری در پرداخته آید و کارش ناقص بود و اما عطارد خاصه که با وی بود
دبیری دیوان دهد که شریف‌ترین پیشه‌هاست و بلندتر و بزرگتر **باب چهارم اندر جولاهی**
چون عطارد دلیل صناعت بود هابط یا راجع دلیل جولاهی بود و اگر آفتاب بوی ناظر
بود بساطها و نمدها بافد و اگر زهره قوی ناظر بود بافد و اگر زحل ناظر بود پلاسها
بافد و خز از آن زر نوی و اگر مشتری نظر کند طیلسان بافد و جبهای صوف و پشمین
بافد و اما درزی چون عطارد در وتد رابع خطا بود و چنین که شرح کردیم زیان رسیده
و منحوس بود و اگر نظر مشتری بود خاصه از برج حیوانی خز دوزد و اگر آفتاب ناظر بود کلاه
و قبا و آلات سلاطین و اگر زهره نظر کند بود و اگر زحل بود پرده پشمین دوزد
و اگر ماه بود از هر چه دوزد و اگر هیچ کوکب با وی نیامیزد رفوگر بود یا پالان دوز
از آمیختن چند ستاره بود **باب پنجم اندر درودگران** چون عطارد به بهرام نظر کند
از تثلیث و آن برج از بروج نبات بود درودگر بود و هر کاری که با آهن و چوب
بود و اگر زهره ناظر بود درودگری ظریف کند و سقفها و درها و طبقهای چوب و آنچه

بدین ماند و اگر آفتاب ناظر بود حاراش و سپرها و کمان و نیزه و منجنیق و جز ازین از
این از آلات سلاطین و اگر مشتری ناظر بود آلات طاعات کند و محلها و آلات
دین و عبادت و اگر ماه ناظر بود دولاب کند و خنبه و جرها و آلاتی که آنرا بکار آید و
نیز اگر زحل و مریخ و زهره یکدیگر را چنند در بروج نزوخاصه در اسد و حمل و قوس دلیل تراشیدن
چوبها بود باب [illegible] وکفشگری و دبا بهرام چون مشتری را چند و یکی از چهار وتد
و یکی ازین دو در برج آتشی بود و دیگری در برج حیوانی دلیل کند که پوستها پاره کند و آنچه
چیزها پاره کند و دوزد و اگر زحل بهر دو ناظر بود کفشگر بود و اگر عطارد با وی آمیزد مصحف
دوزد که نان ازوی خورند و اگر ماه با وی آمیزد مشکهای آب و راویه و مطارها و
دوال دوزد و اگر زحل بهر دو ناظر بود دلیل کند که دبه کند و باغت و اگر زهره ناظر بود
بغلهای تنگ دوزد و نعلها سندی و موزها و مصحف دوزد و آنچه بدین ماند و اگر آفتاب را با آن
مشاهده بود عصابها و مقرعها و جفتهای شمشیره و آنچه بدین ماند سازد باب صح
نقاشی و نگارگری ماه چون در حد عطارد بود و عطارد ناظر بود از جایهای سخ دلیل نقش و صورت بود
و آنچه بدین ماند و اگر نظر زهره کند دلیل صورتگری بود بر رنگهای الوان و اگر بهرام نظر کند
دلیل نقاشی بر آهن کندن بود و اگر بجای بهرام زحل بود دلیل نقش و کنده گری بر گچ بود و
آنچه بدین ماند و اگر بجای زحل آفتاب بود دلیل صورتگری بزر بود و هر نقشی که فروزند
و نیکویی دارد و اگر بجای آفتاب مشتری بود دلیل کند بر نقشهای مصحف و نقشهای مصلا
نماز و حصیرها که سجود بر وی کنند و اگر بجای مشتری ماه بود دلیل نقشهای گونه گونه بود و آنچه
بدین ماند و همچنین چون زهره در خانهای عطارد بود در وتد یا در مایل الوتد مقارن
وی باشد و دیداری بود از تحت الشعاع چنانکه دست و صورتهای ظریف اندکردن

٤٧

اما عطارد

اما عطارد دلیل نقش که نوشتن در وی باشد از سیاه و رنگها و هرچه بقلم نویسند و نام
کنند نقش درم و دینار فصل ... رنگرزی زهره و بهرام چون در جایگاهی باشند
یا با مشاهده یکدیگر باشند یا بیکدیگر نظر کنند کار رنگرزی کند خاصه که در بروج آبی و قیامتی
و اگر زحل بدیشان ناظر باشد جامهای سیاه دوزد و هرچه سیاه کنند از قباها و آنچه بدین ماند
و اگر نظر آفتاب برایشان باشد دلیل رنگ و اقصال و بزرگ کند و هر رنگی که او را نوری و روشنی
باشد و اگر بجای آفتاب عطارد دلیل رنگ بالشها کند و رنگهای سبز و فیروزه گون
و اگر بجای عطارد مشتری بود دلیل رنگ زعفرانی و هر رنگی که زردی در وی باشد
و اگر بجای مشتری قمر بود دلیل رنگ سبز بود که مردم از وی کنند نقش و آنچه حیز عبادت
ازوی کنند باب صح اندر کنده کاری بهرام چون دلیل عمل بود و اندر برج خاکی
بود دلیل کندن آهن بود پس اگر آفتاب بوی ناظر بود دلیل آن بود که معدن زر و
سیم کند و کان و یاقوت و هر جوهر فاخر و بزرگوار و اگر مشتری ناظر بود دلیل خندق
کندن بود و کنده از بهر کارزار تا از دشمن ایمن باشد و اگر زحل ناظر بود دلیل چشمه
آب کندن و بلوعه و آبخانه و جایهای چرکین و تاریک و اگر بجای زحل زهره بود
دلیل کندن چاه آب و سرداب و خانهای خنک و اگر بجای زهره عطارد بود
دلیل کندن جوی کوچک آب بود و اگر بجای عطارد قمر بود دلیل کندن حوضها و رکها
بود و مصنعها و جاها و کوهها و ویرانها بود باب صح اندر ملاحی عطارد چون
با زحل در وسط السما بود دلیل ملاحی و صاحب کشتی کند و اگر آفتاب بهر دو ناظر بود
دلیل ملاحی و زورقی کوچک و کشتی پادشاهان و اگر بجای آفتاب مشتری بود دلیل
ملاحی و کشتیها از بهر جهاد و غزا و آنچه بدان ماند و همچنین اگر مریخ مشاهد ایشان بود

باب قا رسن بافتن چون زحل در خانهای عمل بود در بروج ذوجسدین وازین کواکب
که دلیل صناعتند یکی بوی ناظر باشند رسن بافد واگر بهرام نظر کند تنگ بافد واگر نظر زهره را
بود قنب بافد واگر آفتاب ناظر باشد مسعود ریسمان بافد واگر مشتری نظر کند رسنهای
کشتی بافد واگر عطارد نظر کند موی بافد واگر دلالت تنها زحل را بود واندر برج حیوانی
بود رسنها بافد از موی واگر ناظر قمر بود درسن بافد واگر آفتاب ناظر باشد نوار شتران
و باربند بافد باب قب اندر عطاری اما عطاری چون زهره در طالع بود بجایگاه
خوش خرم بود واندر برجی بود نر و بر صورت آدمی مولود عطار بود و چون زهره دلیل کار بود
و در برج کار باشد و آن میزان است و زحل بوی ناظر باشد از جدی مولود عطار بود و
مشک و عنبر از شهر آورد زیراکه زهره در خانهای خویش است و شرف زحل وی را بکار است
خوش بود نام برده واگر زهره بزحل ناظر بود از ثور مولود روغنهای خوش بوی آورد و
روغن خیری که بنفشه و زنبق داند کردن و با آن طبیبی بود واگر زهره دلیل عمل بود و اندر
برجی بود بر صورت مردم مولود عطار بود و چون زهره با زحل در برج عمل بود و آن جدی است
مولود عطار بود و حنا و وسمه و قسط بحری بازرگانی کند باب قج اندر بلوری
چون طالع ماهی بود و مشتری و زحل در وتد الارض باشند بلور باشد و دارو فروش و
چون بهرام نیز و زهره دلیل باشد بر عمل و یکی بدان دیگر نظر کند از تربیع دلیل فروختن
داروها کند چون بهرام در جای عمل بود و ناظر بود و آن برج آبی و وی در برج آبی
مردار سنگ و سرمه و زیبق فروشد و آنچه بدین ماند از داروها واگر بهرام دلیل عمل بود
و نظر زحل دارد از ثور و سنبله زردچوبه و بقم و دروناس و پوست انار و چیزی که دباغت
را بکار آید باب قد اندر خرید و فروخت چون زحل در جدی بود و مشتری بوی ناظر

ازسرطان

ازسرطان سیب و انار فروشد واگر مشتری از حوت نظر کند
فروشد واگر نظر مشتری از ثور بود بازرگانی سیب و امرود کند
عراقی واگر مریخ بزحل از سرطان ناظر بود و زحل و مشتری سنجد رازی
کوچک باب قه اندر تره فروشی چون زحل در
بود از سرطان تره فروشی کند واگر عطارد در برج آبی بود و قمر بوی
نباتی بوی پیوسته بود دلیل تره فروشی کند و آنچه بدین ماند واگ
و عطارد در طالع بود در برج نباتی و قمر در وتد الارض گزر و شلغم
وی را یمن بود و قوی گردد باب قو اندر برزگری
السما بود در برج خاکی و زحل ناظر بود بوی از برجهای خاکی یا آبی د
زمین چون زحل در برج منقلب بود و دلیل عمل بوی پیوندد دلیل
زهره دلیل عمل بود و مریخ او را ببیند و مریخ از آفتاب سقط با
بود و چون زحل دلیل عمل بود و به جای زیان کار بود و قمر متصل
دشواری بود و رنج بردن و دلوهای بزرگ از چاه کشیدن
و کسب کردن و کاری که رنج بود و مؤنث افتد و چون زحل در ثور
و زراعت و عمارت مشغول شود باب قز اندر
دلیل کار بود و بزحل ناظر بود از عقرب و سرطان بازرگانی کند
دارد و چون زحل در ثور بود و زهره در ثور بود و زهره در سنبله بود
دلو و بهتر حوت بود که خانه مشتری است مولود اسپرغم فروشد و بدس
اندر بازرگانی هر دو سر چون زهره در طالع بود یا وسط السماء در

نیز ناظر بود از برج ثابت دلیل جامه مردی بود و اگر یکی در برج آبی بود و یکی در برج حیوانی
بازرگانی بکالاهای ملحم کند و چون زحل در جدی بود عطارد در سنبله ناظر بود جامه رنگین
فروشد زیرا که عطارد در خانهٔ خویش و شرف خویش بهتر دیباها دهد و شعر تغیر و همچنین
چون زحل در ثور بود و عطارد در سنبله ناظر بود پس اگر عطارد با زحل بود در جدی کرباس
و نطاقه و جامه ستری فروشد و اگر مشتری در میزان ناظر بود بازرگانی بکالاهای حریر
و ابریشم کند و اگر مریخ بر زحل نظر دارد و از میزان خز فروشد و اگر قمر بر زحل نظر کند از میزان
دستارهای خز فروشد زیرا که دستار در هر جامه کوچک قدرتر است و اگر زحل در دلو بود و عطارد
از میزان بوی ناظر بود دستار فروشد و جامهای رنگین و عافوز مرتفع و اگر مشتری با زحل
جمع بود و زحل در جدی بود خفتان فروشد و اگر زحل در ثور بود و مشتری بوی ناظر بود
در سنبله جامهای خانی و سطبر فروشد و پارهای کهن **باب قطاع گلیم و پوستین فروشی**
دلیل عمل چون در برج حیوانی بود و کوکبی از برج بوی نظر کند و آن کوکب خداوند بیت الموت
که حیوانی بود و اگر نظر بهرام کند پوستین فروش بود و اگر زحل ناظر بود برده و بلاس فروشد
و هر چه از موی بود و اگر کوکبی عطارد ناظر بود که دلیل عمل بود و آن کوکب زهره بود جامهای
منقش فروشد **باب فی بازرگانان گندم و دانها** عطارد چون صاحب عمل بود و
در برج نباتی بود و زحل بوی ناظر بود از برج نباتی گندم و جو فروشد و چون زحل دلیل عمل
بود و در جدی بود و قمر بوی ناظر از برج ثور گندم فروشد و اگر قمر از سنبله ناظر بود مرجو
فروشد و دانها و پنبه و آنچه بدین ماند و اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور بود و هیچ کوکب
بدین ناظر نبود دلیل جو فروختن بود زیرا که نه در خانه است و نه در شرف و چون
مشتری بادی بود دانهای مختلف فروشد و اگر سنبله ناظر بود گندم و جو فروشد ۵۲

و هر دانه که لطیف بود و اگر ناظر بر زحل مریخ بود کنجد فروشد و دانهای کوچک و چرب
و اگر مریخ با زحل به ثور بود خردل فروشد و هر دانه که درشت و لطیف بود و اگر آفتاب بر زحل
ناظر بود در سنبله گندم و جو فروشد و اگر قمر با زحل در ثور بود کنجد فروشد و دانه چرب
اگر قمر بر زحل ناظر بود از جدی جو فروشد و آنچه بدین ماند و اگر آفتاب ناظر بود از جدی
گندم فروشد زیرا که آفتاب از جدی مقبول بود **باب قطاع و خفتن پوستها**
زحل چون در دلو بود دلیل عمل بود پوست گاوان و خران فروشد و اگر مشتری بر زحل ناظر
بود از برج بادی نعلین فروشد و پوستین سمور و اگر مریخ بر زحل ناظر بود از برج بادی
در راجع بود نعلینها و موزهای کهن فروشد و پوستهای سگ و اگر مریخ بر زحل ناظر بود
از برج حیوانی و زحل او را قبول کند پوست سگان و روبهان فروشد و اگر آفتاب
ناظر بود کیمخت و اگر آفتاب در جوزا بود موزها و جوربهای نو فروشد و اگر نظر زحل
از جوزا کند یا بادی بود نطع فروشد و هر چه فرش را شاید از پوستین و ادیم
و اگر عطارد بود ناظر از جوزا بر زحل مصحف و دفترها و کتاب فروشد و اگر مشتری دلیل
عمل بود و در برج حیوانی بود و قمر از برج حیوانی ناظر پوستهای گوسفندان کوچک فروشد
و جوربها و مشکها و اگر آفتاب بود پوست گوسفند کوهی و گاوان طایفی فروشد
و این آنگاه بود که بهرام را گواهی بود اندر آن **باب فی برده فروشی**
چون مشتری صاحب خانه عمل بود و خداوند برج ششم و وی ناظر بود از برج حیوانی
بجای کنیزکی او را برده فروشند و اگر در برج ششم زهره بود بنده و پرستار مطرب
فروشد و هر کنیزی که او را آواز خوش بود و نام بردار و لطیف و ظریف و اگر بجای
زهره بهرام بود پرستنده فروشند رومی و اگر زحل بود حبشی و هندی فروشد

واگر بجای عطارد قمر بود بنده و پرستاران فروشد که خادمی را شاید واگر بجای
آفتاب دلیل آن بود که بندهٔ آزاد فروشد زیرا که آفتاب دلیل آفتاب بود
دلیل آزادان و شریفان بود و هر بنده که بگریزد از خداوندان و خویشتن را
آزاد کند زیرا که آفتاب دلیل قهر و ظفر بود باب پنجم بازرگانی حیوانات
چون مشتری دلیل عمل بود و صاحب خانهٔ ششم بوی ناظر از برج چهارپا بازرگانی
کند بچهارپایان که کار کنند و خوار کرده باشند واگر صاحب ششم زهره بود دلیل
کند که خران فروشد واگر بجای عطارد قمر بود گاو فروشد واگر بجای آفتاب زحل بود
بز فروشد واگر هیچ کوکبی بمشتری نظر نکند میش فروشد واگر بجای صاحب ششم صاحب دوم
بود گوسفند فروشد واگر بجای صاحب دوم صاحب نهم یا سیم و برج چهارپا بود
گوسفندان بحمل فروشد یا گوسفندان با شیر واگر صاحب ششم بمشتری پیوندد
یا مشتری بوی پیوندد یا صاحب چهارم سگ و گربه فروشد و دوان را آموزد
و نوازد بطلب معاش و کسب کردن باب ششم مرغ فروشی چون
مشتری دلیل عمل بود و عطارد بوی ناظر بود از برج حیوانی مرغان فروشد واگر بهرام
ناظر بود باز و شاهین و آله و باشه فروشد واگر زهره ناظر بود کبوتر و قمری و
دراج و طاوس و مرغان بانگ زن فروشد واگر قمر در برج آبی بود مرغان آبی فروشد
واگر بجای ماه زهره بود دلیل کند که مرغ خانگی فروشد واگر بجای قمر آفتاب بود مرغان
بزرگ فروشد که لایق پادشاهان بود واگر بجای آفتاب زحل بود زاغ و [illegible]
و کلاغ و کرکس و باشه فروشد و آنچه بدین ماند و مرغانی که زشت بوند واگر دلالت
عطارد را بود خاصه چون تحت الشعاع بود مرغان کوچک فروشد چون گنجشک و مانند آن

٥٤

مارده

٥٢

باب هفتم ماهی فروشی چون مریخ دلیل عمل بود و بر عطارد نظر کند از سرطان
ماهی فروش بود واگر دلیل عمل در برج آبی بود و بهرام ناظر بود از برج آبی ماهی فروشد
اگر زحل با عطارد بود در حوت و قمر بدیشان ماهی فروشد یا جنس ماهی واگر قمر بجای
مشتری بود ماهی بزرگ فروشد واگر قمر دلیل عمل بود و ناقص باشد و مشتری بوی ناظر
از برج حیوانی و غریب بود ماهی شور کرده فروشد باب هشتم فقاع شوکران و بوزه
اما زحل چون در ثور بود و مشتری از سرطان ناظر بود و مریخ از برج آتشی بود کاسه و سبو فروشد
واگر آفتاب از سرطان ناظر بود و بهرام در برج آتشی بود خمها و سبوها کند واگر از برج
از سرطان نظر کند و سرطان خانهٔ هبوط وی است کاسهای بزرگ فروشد واگر ماه از سرطان
ناظر بود مشکهای شراب فروشد واگر مشتری از حد زحل نظر کند می پخته فروشد واگر
زحل در حمل بود و زهره از جدی بوی ناظر بود بوره برد زیرا که بندهٔ خود را با کنیزک دارد
اگر عطارد بر زحل از حمل نظر کند حباب از معدنش برآرد واگر زحل در حمل بود و کوکب ساقط
بود از وی مولود آتش تون کند و هر که صاحب عمل در برج ناری بود و بهرام نظر کند
از برج آبی واگر مشتری نظر کند آتش تون کند باب نهم آبگینه بکار بردن
زهره چون با زحل بود در حمل مولود شیشها کند و آلات کوچک و بزرگ که بکار دارد
و چون زهره بر زحل نظر کند از اسد قاروره کند و دیگر آلات آبگینه و چون زحل در ثور
بود و زهره ناظر از سرطان و بهرام از برج آتشی آبگینه شامی کند و چون عطارد در
سرطان ناظر بود آبگینه منقش کند زیرا که کتابت و نقش عطارد راست واگر از برج ناری
نظر کند مولود از خداوندان طرایفهای نیکو کی بود و پاکیزه کار [illegible] باب دهم
جواهر فروشی چون زهره دلیل عمل بود و با آفتاب بود در جواهر دست دارد واگر

مریخ بر زهره ناظر بود کیمیا کند و اگر صاحب عمل آبی بود و مریخ بوی ناظر بود از بهر چیزی
و مروارید و جواهر بازرگانی کند و اگر زحل در برج آبی بود و زحل دلیل عمل بود و زهره بوی
ناظر دلیل مروارید دوز فروختن بود و اگر زهره دلیل عمل بود و در جوزا بود با زحل بازرگانی
مروارید میانجی کند و اگر زحل در برج آبی بود کج فروش بود و اگر زحل در برج آبی بود و هیچ کوکب
بوی ناظر نبود بصدف و مانندش بازرگانی کند. **باب قطعه مرانی کردن** چون
آفتاب دلیل عمل بود و صاحب دوم از برج آتشی بود پیوند و صیرفی بود و اگر قمر بود و ناظر
بود صره پادشاه بود و اگر زحل در حمل بود و آفتاب از قوس بود و ناظر دست در زر و سیم دارد
و چون صاحب ثانی با زحل بود و در حمل سیم از معدن برآرند و اگر از اسد ناظر باشد
کسی بود که سیم بپالاید و اگر از قوس نظر کند سیم سبیکه در سراب زند **باب تکه قصابی کردن**
چون مریخ در خانه عمل بود در برج حیوانی دلیل قصابی کند و اگر مشتری ناظر بود از برج حیوانی
هم قصاب بود زیرا که مشتری سعد است و در بهت بجز حلالی و اگر زهره بهرد و ناظر بود
از ثور قصابی کند و اگر ناظر بود از برج قوس عطار بود و اگر قمر ناظر بود از برج مردم حجام بود
و اگر عطارد ناظر بود رگ زن بود و اگر شمس نظر کند سیاف پادشاه باشد و اگر
مریخ دلیل عمل بود و اندر برج حیوانی بود و زحل ناظر بود از برج بادی ماسابود یا طباخ
و اگر در برج آبی بود روغن پزد **باب تکه خرما فروشی** چون شمس دلیل عمل
بود و بر زحل نظر کند از قوس خرما فروش بود و همچنین مشتری در برج نباتی بود خرما فروش بود
هرگاه که صاحب عمل بود و اگر زهره بوی ناظر بود از برج نباتی اگر آفتاب بر زحل ناظر بود
از سنبله زیتون فروشد و اگر زحل در جدی و مریخ بادی بود شیره فروشد و همچنین
اگر قمر با زحل بود در جدی بیع تره و توابل کند و اگر زهره بهرد و نظر کند از برج حیوانی

نان

نان فروشد و چون آفتاب بر زحل ناظر بود از ثور و زهره با بهرام در طالع بود نان
دیو روشاب فروشد و اگر در شرف بر هرد و نظر کند دلیل شکر فروختن بود و چون
زحل دلیل عمل بود در جدی بود و بهرام ناظر بود با دوازدهم و چهارم قواد باشد
و چون بهرام و زهره در طالع باشند و قمر بهرد و ناظر باشد از خانه عمل همان بود و **باب تکه
نی فروشی** چون قمر دلیل عمل بود در برج آبی و عطارد ناظر بود از برج آتشی نی فروش بود و اگر بهرام ناظر
بود نیزه فروشد و اگر بهرام تحت الشعاع بود دلیل حیوان فروختن بود و اگر عطارد نظر کند بر زحل از
سرطان و زحل در جدی بود تیر فروشد و نیزه و اگر عطارد در حوت بود نی و طبل فروشد و اگر قمر
بر زحل ناظر بود از عقرب دارو و چوب فروشد **باب تکه چینی و مکاری**
و چون آفتاب بهرام ناظر بود و وی در هبوط بود چینی بود که بشتاب رود و اگر بعطارد ناظر بود
نامها برد و اگر در برج چهار پا بود عطارد خاصه در قوس مکاری بود و اگر مشتری ناظر بود از برج چهارپا
رهبان بود و اگر قمر بادی بود سقا بود و اگر آفتاب بقمر ناظر بود و وی در شرف بود صاحب برید
بود و چون زحل دلیل عمل بود در سرطان گازر بود و چون زحل در دلو بود شبان بود و چون
زحل در حوت بود جولاه بود **باب تکه در سعادت و نیکبختی مولود**
بدانکه حال مولود بسعادت موالید مختلف بود و دلایل کم و بیش ان کند بضعف و قوت
اکنون کس هست از مردمان که سعادت وی کامل و تمام می باشد و قسم یا بهره وافی
باشد از خیر و کرامت و باشد که در طبقه میانه بود در سعادت و حال وی معتدل بود و باشد
که عاجز و محروم بود و نفس وی را هیچ نفعی نبود و درویشی میکشد و از عزم وی را هیچ خطری
نبود و رای ضعیف بود و تقصیر میکند و باشد که بالا میگیرد با شرف بزرگ و پایه عالی ارسد
که خوار مایه بود و باشد که از فراخی و نعمت بیفتاده بود و شقاوت و محنت و درویشی

فقط و کسی بود از مردمان که سعادتش از زن بوده باشد و باشد که سعادتش از پادشاهی
بود و باشد که سعادتش از ادب و علم و حکمت و معرفت بود و کسی بود که سعادتش بازرگانی
بود و بود که عمل دوست دارد و باشد که سعادتش کِبلدی و جبروتی و قوت بود و
ریاست و کم آزاری و مردانگی و باشد که سعادتش بر پیشکاری بود و باشد که از جای
که کوشش ندارد و چندان سعادت و خیر و بزرگی رسدش و گنج باشد که سعادتش یکبارگی
بود و دیگر وقت البته سعادت یاری ندهد و باشد که سعادتش در میانه عمر بود
و باول و آخر درویش بود و باشد که زندگانی میکند و روزگار دراز در درویشی بود
و نام و نشان نبودش پس بوقت اجل که عمر منقطع خواهد شد خیر و فراخی نعمت و روزی
بود **فصل** و دانایان در سعادت مولود نظر جایگاهی کنند شمرده از ارباب مثلثات
شمس بروز و قمر بشب و جایگاه آفتاب و ماه و وسط السما و خداوندش و خانه دوم
از طالع و از سهم السعاده اگر این جایها مسعود بوند و قوی و ارباب مثلثات ایشان
ثابت و قوی و درست و سعدها با آفتاب و ماه ناظر باشند و بطالع و سهم السعاده
و خداوند خانه اش بوی ناظر بود با شهادت و در طالع و وسط السما کوکبی از کواکب سیاره باشد
دلیل سعادت مولود دیده آید و بهر آن وی حکم در بزرگی و خیر و چون بخلاف این باشد
حکم کرده اند باندازه کوکب از کواکب و آنچه دهند در جایگاهی که در حسب باشد از
سعادت میانه تا بیفتادن از درویشی و شقاوت و ذل و شر و غربت و نیازمندی
و سودمندتر سعادتها و بزرگتر عظیمتر چون در شرفها یا خانها یا در حدود یا در وجوه یا در
مثلثات و حالش در دنیا مقبول بود از خداوندان خانهای مستقیم و بیداری از شعاع نه
زایل مذکور درین حال افزونی دهند و چون دلیل کنند حقیقت باشد و چون سعادت

دهند

و در بیان دلایل سعادت مولود

در دلایل پادشاهی

دهند راست گوی باشند و چون نظر کنند و شاه بود سوکند و بزرگ گرداد بفرمان خدای تعالی
فصل بابهای سعادت و فرد با یکی شرح کردم باب جداگانه بنگر و نیکو بدان ان شاء الله تعالی
نخستین چیزی سعادت پادشاهان است چون آفتاب در درجه طالع بود و مشتری از
جای بوی نظر کند قوی مولود ملکی نام برده بود و نیکبخت و مؤید و مظفر و دادگر و نکوکار
کند و بر جای و دیندار و خداترس و پاکیزه بود **فصل** چون زهره در خانه طالع بود و
خداوند طالع بود و خداوند سهم السعاده باشد و در برج خویشتن بود و مشرق از آفتاب
و از شعاعش بیرون شده باشد پادشاهی بود بزرگ و عاقل و منعم و فزون خوشی و راحت
دوست دارد و امن و سکون و همتش در طالع جستن و راحت کشد **فصل** و چون
قمر در وسط السما بود و مشتری بوی ناظر بود و مریخ و زهره و عطارد و این همه مستقیم السیر بود و
زحل بقمر ناظر بود پادشاهی بزرگ بود در غیس امت شهر باشد و شریف و قوی **فصل**
و چون آفتاب در طالع بود و قمر در مغرب ملکی بود که او را بر همه کارها قدرتی بود و دست
قوی در پادشاهی **فصل** و چون مشتری و زهره و عطارد در طالع باشند یا در وسط السما
یا آفتاب بوی ناظر از تثلیث و کوکب ساقط ملکی بود و بزرگ و پسندیده و همه کس او را دوست
دارند و فرمانش در ولایت خویش رونده بود و ظفر یابد و عزت و نعمت و خرمی در روزگار
وی در عمر خویش در نعمت بود **فصل** اما چون زحل در خانه خامس بود و چنان بود که یاد کرده
شد بر حال زهره مولود ملکی بود ملول و کبر دارد و سترگ و بدکردار و چون مشتری در وسط
السما بود و مستقیم السیر در زیادت از آفتاب یکجانب شده و نحسها ساقط بود در ملکان
در میان شهرها بود و نیکبخت بود و حشمتش تنگ دارند و هر زمانی قدر بود **فصل** و چون آفتاب
و ماه در وسط السما بوند و نحسها بدیشان ناظر نباشد و سعدان ناظر باشند ملکی بود اما نیکبخت

با رئیس مردم شهرهای خویش بود و فرمانش رونده بود و او را توقیعی بود در هر وقت
فصل چون آفتاب و زهره با مشتری و ماه باشند یا نظر کنند بهر دو از برج وسط السما
مولود ملکی بود عظیم و مهتری بود از روسای اقلیم و شهرها زندگانی کند در عز و سلامت
و کرامت و خواسته وی و سعادتش و ملکش از پس وی بفرزندانش رسد و چون قمر با آفتاب
ناظر بود و زحل و مریخ از وسط السما مولود ملکی بود تا جدا روزی نیکی برخاسته در همه کارهای وی
بمرادش برآید سندی بود در ولایت و بر دشمن ظفر یابد و چون سهم السعادة در جایگاه نیک بود
و نورش ظاهر بود و قوی و اخترها ناظر بود مولود ملک بود فصل و چون زهره با مشتری و زحل
بقمر ناظر بود از وسط السما پادشاهی بود از اهل مملکت تدبیر کار خویش جدا کند و نیکی
نیکوی و کارهایش بمراد بود و او را یاری رفقا باشد و ظفر یابد بر دشمن فصل و چون کوکبی از
کواکب بیابانی اگر بشرف دوم باشد از مزاج مشتری و عطارد در طالع یا در وسط السما
و آفتاب و ماه مولود ملکی بود سعید که طاعتش دارند و بزرگ و گرامی دارند و او را
و فرمانش روا بود و پسندیده رای بود و تدبیرش رونده و سیاستش برفق و مدارا بود
و گرفتنش سخت بود و قولی نیک و از خدا ترسد و اهل ولایت خویش رعیت او را داشت
دارند فراخ و سکی بود و او دست مستضعف و نجبش بنده بود

ملکه سعادت

صاحب سلطان را با سعادت والی چون مشتری و شمس ناظر بوند پیوسته پادشاه بود و فرمانش
او را امر و نهی و ریاستی بود و چون آفتاب در وسط السما بود بزرگ بود و با رتبت
شریف و پادشاهی و ریاست یابد و او را نامی و جاهی بود در شهر خویش و چون قمر را
نور زیاده بود و عدد با سعدی در برج دوم بود و بزرجش سرا از دها بود و مریخ و زحل بوی
ناظر بود بزرگ بود و نام برده و والی بر کورکاهها و شارستانها و پادشاهان بی الیمن

باشند در کارها و عملها فصل چون صاحب مثلثه آفتاب اول بود بروز و خداوند مثلثه قمر اول
بود بشب در اول برج که در حیث است تا ماقی نیمه از آن برج طالع وی در وتری بود مولود
در ایام دور باشد درجه بزرگ یافته در رسالت عالی و ولایتها دارد و او را زمانها بود و او را
اعوان و پیوستگان و دبیران بود و از پیش وی در عملها بود و کارش رونده بود در خراج
کشادن و رعیت داشتن فصل چون آفتاب در وتد منوب بود و اخترها بدو ناظر باشند
و سعدان نظر کنند و بیش بود بزرگ و شریف و ولایتها دارد و دراز بود وی سراپرده زند
در ولایت وی پسندیده بود و چون بهرام با مشتری در برج و زحل بود و بقمر ناظر باشند در وسط
السما مولود از اولیا و امیران بود و فرمان رود در شهرها که در وی بود و چون قمر با مشتری
در طالع یا در وسط السما بود و ادا بود با پایه بزرگ مبارک بر پادشاه نیکبخت و کرم بود
و منزلتی بود و شش نزد پادشاه آن اقلیم در وی واثق بوند فصل و چون آفتاب ماه
در طالع بوند تا صه در وسط السما و سعدها بوی ناظر بوند و هر دو در خانه بهرام والی بود
و سر خداوندان تقاضا عزیز و نیکو دارد و در کارها ایزدی سعی کند کس او را نیازرد و هیچ ولی
و ولایت بقهر گیرد و در کشتن دست وی کشاده بود و همچنین آنکس که خواهد او را
بکشد و آنکس را اگر نخواهد عفو کند فصل و اگر مشتری با آفتاب نظر کند از مثلثه والی بزرگ
بود و نیکبخت و هشیار و پسندیده و چون مشتری در وسط السما بود و اخترها بوی ناظر
نباشد مولود از اولیای شریفان و بزرگان بود و در همه کارها کریم بود و تا زنده
بود امیر و بزرگوار و خرم و او را حرمت بزرگ دارند و پایه بزرگ و در وسط السما
بود و مشتری بوی ناظر بود و بجاو از قاضیان و لشکر که حکم کنند و بنظام نشینند
و اشارت رعیت را برافت و رحمت و انصاف نیکو دارد

باب ...

سپهسالاران چون قمر با زهره بود و مریخ و مشتری بدیشان ناظر باشد از مقدمه
مهتر سپاه بود و بر کار خویش مردی و دلاوری کند و نام نیک جوید و شرف طلب
کند یکارزار کردن و حرب بیاراستن و در نزد پادشاهان او را قدری و جاهی
و منزلتی بود و چون مریخ در وسط السما بود و مشتری بوی ناظر بود و بماه مولود سرلشکر
بود خجسته در کارزار نام برده که او را بزرگ دارند و ظفر یابد نزد ملوک قدر و منزلتی
بیابد چون زحل با مشتری و عطارد و مریخ در طالع بود یا وسط السما رئیس بود که او را
بزرگ دارند و چو سنگان و روزگار او را سعادتی بود و او را بر دشمن قوتی بود
و ظفری و چون بهرام در طالع بود او را فراخی بود بجای خویش و سرسپاه بود و در پیش
وی علمها برند و حربها و کارهای بزرگ کند و او را بدان نیکی نامی بود و مرتبه بزرگ
فصل و چون مریخ در وتد الارض بود و مشتری در وسط السما بود سپهسالار بزرگ
و شریف بود که او را بسیار شهرها بود و سعادت و شرف و کارزار کردن و چون مشتری
بماه ناظر بود لشکر دار و سرسپاه بود و بنزد همه کس بزرگ و گرامی بود خاصه اگر در برج نر بود
فصل و چون آفتاب بماه ناظر بود و مشتری وی در برج نر بود وی را نام بزرگ بود
~~وی را نام بزرگ بود~~ در کارزار و او را صفتی کنند بمردانگی و دلاوری و در پیش روی لشکر
روند بر ما حربهای او کنند و همیشه او را ظفر بود بر دشمن و کید نیکو داند ساختن بر
دشمن و بر دشمن مسلط گردد بقهر و قوت و چون مشتری در خامس بود و وی خداوند خانه
حیات بود و سهم السعادت در وجهش باشد خاصه در مولود شبی لشکر دارد که نامش دور شود
و در پیش وی علمها برند و کارزارها و اندکردن و بکارهای بزرگ و بشمشیر بر مردم
مسلط شود و بکشتن و بقهر و غلبه و چون زحل و مریخ در تاسع باشند و از تحت الشعاع ۴۷

دیواری

دیواری بود و سهم السعادة ناظر باشد و سهم در طالع باشد مولود بزرگ و قوی بود ۵۴
سپاهی غلبه دیگران و از بسیاری کارها و از درگاه حقتعالی عاصی بود و در دو جهان مقهور
فصل و چون مریخ در وسط السما بود و شب سفلزاده و از کسان دور بود و فرمان
بزرگ بود و خواسته بسیار گرد کند و پیش و سپاهی بود از لشکرهای ملک و بدان
سبب او را ریاست بود و کوکبی از کواکب بجایهائی بشرف اول بر اوج بهرام و عطارد
در خانهای طالع مولود از پیش روان لشکر بود و کسانی که در هر جای حرب کنند و
دانند کردن و در کارهای بزرگ شود و رای و کید ساختن وی پسندیده و او را زند
و با توفیق بود و در هر کاری تکلیف و با ظفر و در حرب بر دشمن دست یابد کارداری پیش
ملک شود و برای نیک و لطیف دیدار بود و این مولید شب بود و اما مولید روز
شتاب کار بود و کین دار و بیدادگر و خشمگین و بی رحمت و در عاقبه بود و چون سهم
السعاده میان مریخ و مشتری بود پیش رو لشکر بود و او را نامی و نزدیکی و سعادتی و
خلق نیک در کارزار و دلاوری و مردانگی **باب لشکر سپاهی مردانه**
اما سعادت سپاهی مردانه چون مریخ در وسط السما بود و صاحب طالع وی باشد و
بقمر ناظر بود در آن جایگاه مولود از سپاهیان دلیر و نام برده بود و خود کنار کند و
بدان خلق بیاید و چون قمر در وسط السما بود و آفتاب در طالع و مشتری دلیری بود و مردانگی
و چون دست بر دشمن رسد تخت دارد و ش **باب فتح سعادت دبیری**
چون عطارد و مریخ و زحل در طالع باشند یا وسط السما دبیری بود و علم دبیری نیکو کند
و منزلتی بیابد و خواسته بسیار بزرگتر شود و بزرگ گردد و کرامت و منزلت و بهتری و خیر
و شرف زیاده یابد و چون مشتری با عطارد بود و آفتاب بوی نظر کند و هر دو در وسط السما

از برج سیم بود و آن برج خداوی بود قهرمانی بود با حکم و وکیل و کسی بود که شمار کند با ستقصای
تمام **فصل** چون زحل در طالع بود در مولود روزی و در خانهٔ خویش بود قهرمان ملوک و
بزرگان بود و از شریفان و سر بود و خواستهٔ عظیم یابد و چون زهره در خانهٔ مشتری بود
قهرمان بود یا وکیل زنان چون زهره در دوم خرم بود بشب و بروز در سیم و مشتری با وی
کسی بود که وی را در عملهای زنان دستی بود و حکم کند اندر آن و وکیل و قهرمان بود و چون
تربیع ناظر بود اندر درجات بادی بود قهرمان بود **باب قلیل سعادت مهتری خویشان**
و چون [نجیب] مشتری ناظر بود از مثلثه بهتر اهل بیت خویش بود و بهتر از اسلاف اهل بیت خویش
و چون آفتاب و زحل و مشتری باهم ناظر باشند و بزهره مولود را شرفی و ریاستی و سعادتی
قوی باشد و بهتر از پدران و اهل بیت خویش بود **فصل** و چون آفتاب در طالع بود و کسی
بوی ناظر بود ریاستی و پادشاهی یابد و مرتبتی از پادشاهان و کرامتی و حشمتی بود و بهتر
اهل بیت خویش **فصل** و چون آفتاب در وسط السما بود و سعادت دارد و نحسها از وی
ساقط بوند مولود سید اهل خویش بود و اگر عطارد در طالع بود و نحسها بوی ناظر نبوند مسعود
بود یا ماه نظر کند مترقی در علم و ادب بیابد و مهتری اهل بیت خویش کند **فصل** و اگر آفتاب
با قمر در وتد با بود مولود رئیس و بهتر از پدر بود و چون مشتری بزهره نظر کند از تربیع بهتر از اهل
بیت خویش بود **فصل** و چون مشتری بعطارد نظر کند از مثلثه از اهل ریاست و سعادت بود
و دستگاهی یابد و مهتری اهل بیت خویش کند **باب قلیل اندر سعادت خواسته و مال** و چون
قمر با آفتاب ناظر بود از تثلیث و مشتری بوی ناظر بود خداوند خواسته بود و فرحی یابد و
چون زحل بزهره ناظر بود از تثلیث مولود بزنی بود غنی و پسندیده حال و فراخ روزی
از زن و فرزند روزی یابد و نعمتی **فصل** و هر که صاحب سهم السعاده ناظر باشد
و وی در پنجم بود یا یازدهم غنی بود بسیار خواسته و زندگانی خوش کند با نعمت **فصل** و چون

باشند دبیری کرده بود نزد پادشاهان و بزرگان و عامه و از دبیران دیوانها بود و اورا
بدان سبب قدری و جاهی بود و با راستی بود **فصل** و چون قمر در تربیع آفتاب و مشتری
ناظر بود و وی بری بود از نحسها و عطارد بوی ناظر بود مولود وزیری بود و دبیر و نیکبخت و نام
وی بزرگ بود و سعادت دارد و دخل تمام بدان سبب و منزلتی بزرگ و چون مشتری بعطارد ناظر
بود از تربیع مشتری در وسط السما و بیره و ستاره کن و همچنین چون مشتری مقارن عطارد
در بطیع دبیر پادشاهان بود و از ایشان او را حظ و سعادت بود و ریاست یابد و چون
عطارد در شب در طالع بود و بجای خویش خرم بود و بسعدی ناظر بود مولود اسرار ملوک
نگاه دارد و از اولیای دولت بود و دبیری بود عامل و معتمد و محمدت یابد و خواسته
جمع کند **فصل** و اگر عطارد خداوند برج دوم بود و مشتری با وی بود یا نظر بوی کند
در بعضی جایها سعادتی دارد بدبیری و شغل دیوانها دارد و استخراج مال کند و نام او بلند بود
در این کار و خواستهٔ نیک بدست آرد **فصل** و اگر عطارد در خانهٔ اش بود و در وجه خویش
و پری بود و با دبیری سعادت دارد و نطقی نیک دارد و حجت کبر بود و خواسته گرد کند
خاصه که دیداری بود از تحت الشعاع پاکیزه و شرقی و مشتری بوی ناظر بود و چون مشتری
صاحب وسط السما بود دبیر ملوک باشد و اسرارها داند و کارهای پوشیده را
تدبیر کند و نیکوکار و پیش برد و سیاست بود و امانت گزارنده بود و همیشه معروف بود
بهشیاری و کفایت **فصل** و چون خداوند مثلثه ماه اول شب در آخر برج بود
بطالع و اندر وتدی بود از وزیران و دبیران بود و همیشه وی را از بهر نظر کردن و
تدبیر دارند **باب فقط سوابیدو وکیل و قهرمان** چون مشتری با زحل بود قهرمان
بود از دست ملک و بزرگان و بدان وی را خواسته گرد شود و نعمتی بود نیک و چون زحل

[illegible]

سهم السعاده با خداوندش در طالع بود و شرقی بود از تحت الشعاع و نحسها نظر نکند غنی بود
که خواسته بسیار اندوزد و پنهان کند و چون خداوند یازدهم در طالع بود و مسعود زندگانی
نیک کند و بسیار خواسته جمع کند و چون سهم السعاده با آفتاب ناظر بود و بادی بود و دیگر
از زیر شعاع و با نحسها بود فقیر بود و ناپسندیده حال **فصل** و چون قمر با مشتری بود در یفنی وند
زندگانی کند با خیر و سعادت و خرمی و سلامت و مشتری چون در خط بود و در وتدی بود از وتدها
زندگانی کند خوش و شریف بود که خواسته بسیار دارد و او را عمل بود نیکو و عیش پسندیده کند
و چون آفتاب با زهره و عطارد و زحل بود و قمر در وسط السما بود مولود غنی بود و در عیش و
خواسته وی افزون بود و همه کارش نیکو بود **فصل** و چون زهره با مشتری بقمر نظر کند
و نحسها از ایشان ساقط بود عیش کند با ملوک و اشراف و بزرگان او را لطف بود
و بتنعم زندگانی کند و چون مشتری در طالع بود و زحل مقابل شود خواسته یابد و بزرگی
او را فایده نیک بود و روزی فراخ دارد و چون نظر از آفتاب بود بمشتری از مثلثه
غنی باشد و حالی بزرگ دارد و مادام بدستگاه بود و عیش نیک کند و بهری از آن بود که
ولادت بروز بود و آفتاب در برج نر بود و نحسها از وی ساقط بوند و سعود بروی ناظر
فصل و چون آفتاب و زهره با قمر در وسط السما بوند غنی بود و تن درست و بزرگان
و شریفان او را بزرگ دارند و چون آفتاب با مشتری بقمر ناظر بوند از وسط السما
غنی بود و فراخ روزی و در عیش که او را نزد ملوک و شریفان جای بود و خواسته یابد و نام
نیک و آفتاب و عطارد و چون مشتری در حیز باشند یا نظر کنند از وسط السما و کوکب
هر از وی ساقط باشند وی را خواسته بسیار بود و یگانه بود در شهر خویش و قدری بود
و بزرگ دارند بیان ناحیت و نام برده بود و بروی حسد برند **فصل** و چون آفتاب
بماه نظر کند از طالع یا از چهارم و نحسها ساقط باشند از آن غنی بود و مسعود و نام برده

٥٩

داورا

داورا بزرگ دارند و همچنین سهم السعاده و صاحبش چون هردو دور باشند از نحسها
و سعدان بدیشان ناظر باشند و هردو بجایگاه قوی و خرمی مولود خواسته یابد و چندانکه
زندگانی غنی و خرم بود و تن درست و فراخ روزی از بهر خواسته و وی را حشمت دارند
و چون صاحب بیت المال بصاحب طالع بوند و خواسته بکسب بدست آرد
و روزی از جایی بدست آید که کوشش ندارد و در دل وی نباشد که طلب کند بوی
رسد **فصل** و چون صاحب طالع بصاحب بیت المال بوند و مولود خواسته
بدشواری بدست آرد و اگر میان هردو کوکبی نحس نظر کند بدست مردمان خواسته
بدست وی آید و چون صاحب طالع از صاحب بیت المال بازگشته بود و مولود
جهد کند بطلب کردن بمال بود و نیز وبتوکل زندگانی کند و اگر صاحب بیت المال
از صاحب طالع بازگشته بود و مولود جهد کند و طلب کار کند و هیچ حظی و نصیبی نیابد
باب طلب سعادت بگنجها زحل چون در برج چهارم بود و آن برج
برج مشتری باشد و مشتری بوی ناظر بود خواسته یابد بکندن زیر زمین و چون
صاحب دوم کوکب سعدی بود و در چهارم طالع بود و نور و تدبیر خویش بکوکبی داده
باشد در طالع یا کوکبی در وسط السما مولود سرگنجها بکند بداند و بیرون آرد
و خواسته بدست افتد و گنج یابد **فصل** چون زهره صاحب ثانی بود در وتد الارض
و ماه و آفتاب ناظر بود و از زر جای کمال یابد باشند مولود زر از زمین برآرد
فصل و چون صاحب ثانی عطارد بود و وی در وتد الارض بود بعقل و رای خویش
کارهای پوسیده بیرون آرد و علم و اسرار داند و هر کاری که خواهد بروی پوشیده نبود
باندیشه و شاعر بود و تالیف و تصنیف تواند کردن **باب طلب سعادت بعلم اشیا**

چون قمر را نور تمام بود در موالید شب و روی در ثامن بود افزون در شمار و بهتر آن
بود که مشتری با وی بود و صاحب یازدهم مولود را از میراث مال بسیار گرد آید
و خواسته مردمان او را بود و اگر خداوند برج ثامن در آن برج بود و آفتاب در وی بود
و آن وسط السما بود یا یازدهم مولود را مالی از قبل مردگان بوی رسد و غنی شود
و بهتر آن بود که خانه اش یا شرفش بود از زیر شعاع دیداری و در شمارش افزون **فصل**
و اگر تحت الشعاع بود خواسته از قبل مردگان بیابد و آن خواسته تلف شود و پراکنده گردد
فصل و چون مشتری در برج ثامن بود در خانه اش یا مثلثه یا شرف و افزون باشد
در حساب سعادتی بیابد و چیزی از سبب مردگان و دختری از سبب مردگان و بهتر
آن بود که خانها اسیر بود از زحل و مریخ هر دو ساقط باشند از وی و چون صاحب ثامن
سعدی بود و بیشود گر بصاحب بیت المال بود سعادتی بود از میراث و خواسته
مردگان **فصل** و چون زحل بروز در خانه ثامن باشد و سعدی بوی ناظر باشد
در آن بخش که او را داده باشند مالی یابد و از سبب مردگان خواسته یابد و چون
مشتری در وتد بود خیر و مال و سعادت دهد و اگر کسی بوی ناظر بود یا در احد مولود بود
مادر و پدرش هر دو بمیرند و خواسته ایشان بمیراث وی برگیرد و از ایشان خلف
وی بود و اگر خداوند ثامن در وسط السما بود خواسته بسیار از میراث مردگان بوی
رسد و اگر کل سهم المال در برج ثامن بود و قوت شهادت وی بالای قوت صاحب
ثانی و شهادت وی مال و معیشت و فایده یابد از میراث و اگر صاحب سهم السعادة
در ثامن بود و صاحب طالع بوی ناظر و بثامن مولود میراث برد از سبب مردگان
باب در دلالت سعادت زمین و دهات بدانکه چون زهره در وتد الارض بود و نحسها بوی

نظر کند

نظر نکند مولود ده دارد و زمین و جایها و چون زحل از مثلثه بطالع نظر کند و وی بجای نیک
بود غنی گردد و سعادتی دارد از زمینها و دهها و خانها او را شرف و خیر بود **فصل**
و چون زحل صاحب بیت المال بود و در طالع بود یا در دوم و مشتری بوی متصل یا نظر کند
بوی از جایهای نیک وی را ده نیک و زمین و ملک بود و چون زحل مستقیم السیر بود
و بجای خویش مزارع و عمارت و بناها دوست دارد و بدین سبب او سعادتی
بود **فصل** و اگر کوکبی از کواکب بیابانی که شرف دوم بود از مزاج بهرام و زهره در
طالع یا وسط السما با آفتاب بود و ماه غنی بود و مبارک زمینها و ملک دارد و تجارت
کند و چیزی طلب کند که وی را از آن نفع خیزد و چون کوکبی باشد از کواکب بیابانی
خداوندان شرف او را از مزاج مشتری و زحل در درجه طالع یا وسط السما با آفتاب
یا ماه غنی بود و محتشم و خواسته هم از ضیاع و ملکها در آید و ساختهاء وی را در آن
سعادتی و ریاست بود و چون ماه از آفتاب بازگشته بود و بزحل متصل شود زمین بدست
آرد و ملک خرد و عمارت فرماید بسیار و بنا و زمین و دهها **فصل** و چون زحل
در وتد مغرب بود و آن برج خانه مشتری بود و مشتری در وتد الارض بوی ناظر بود
او را زمینها و ملک بود و در بنا و عمارت وی را سعادتی بود و اگر آن نحس زحل بود
ویران کند و دیوار بیفکند و اگر بهرام بود بآتش بسوزد **فصل** و اگر آفتاب و مریخ و سر
و ذنب در برج رابع باشند آن خانه و ولایت وی ویران تا باشد و اگر زحل و مریخ
در برج چهارم باشند خانه ویران شود **باب در دلالت بر سعادت بندگان**
چون عطارد در جای پسندیده بود از فلک و سعدان ناظر بوند بوی و نحوس ساقط و یا
از بندگان و درم خریدگان منفعت باشد و چون سهم العبید در وسط السما بود و در فلک

بالا گرفته بود و سعدها ناظر باشند و کوکب ساقط بود بندگانش بسیار بوند و نفع بیند
از ایشان **فصل** و اگر صاحب ششم سعد بود و در وتد الارض مسعود و قوی سعادت بود
به بندگان و نفع یابد از ایشان و چون زحل در جای نیک بود و سعدها بوی ناظر و صاحب
طالع بوی پیوندد وی را بندگان دیوسکان باشد **فصل** و اگر مشتری در ششم باشد
و صاحب ششم با عطارد در وتد بود از وتدها وی را بندگان باشد که از ایشان نفع
بود و اگر عطارد در دوازدهم بود و سعدان ناظر بوند منفعتهای مردمان بسبب بندگان
و نفعها بد از ایشان و چون زحل در جای نیک بود و سعدها بوی ناظر و صاحب طالع
بوی پیوندد وی را بندگان دیوسکان باشد و اگر زهره در وسط السما بود و قمر ناظر بود
از بیت العبید وی را بندگان باشد که از ایشان نفع چند و اگر صاحب ششم در هفتم
بود یا زیر زمین مولود را بندگان بمیرند و همچنین هر که در برج ششم بود دلیل هلاک
بندگان بود و نقص ایشان و اگر زحل در … بود یا در دوازدهم دلیل غم و اندوه
بود بسبب بندگان و اگر زحل در ششم بود بشب وی را زیانی رسد بسبب بندگان
و اگر عطارد در طالع بود یا در وسط السما در برج ذو جسدین بندگان آزاد کند پس
بفروشد و اگر صاحب ششم در پنجم بود همسری بندگان … بندگان زاد پرورد و اگر صاحب
… در برج ششم بود و بصاحب هفتم پیوندد پسران خویش و فرزندان را
هم بنده کند و بفروشد و اگر صاحب … در عاشر بود و صاحب طالع
بندگان خویش را بزرگ کند و پایه ایشان را بالا دارد **باب … سعادت چهارپایان**
چون زحل بروز اندر مثلثه بود وی را اسبان باشد و آخوردار بود خاصه چون
در برج چارپای بود و چون زحل در وتد مغرب بود در برج چارپای و مشتری بوی ناظر

بود

بود زحل در برجی که نه بر صورت چهارپایان بود و مشتری نظر کند از برج صورت چهارپایان
دلیل خیر و منفعت بود از سبب ایشان و چون مریخ در برج رابع بود و در برج بصورت
چهارپای بود مولود را ستور بود و متحرک و قوی باشند و کارکن اما زیان کند و چهار
پایان را مضرت رسد عاقبت از تیراندازان و دیگر سواران و هر که برج شرقی بود
و قوی در برج بصورت چهارپا بود خاصه بر چهارپای ناری و اندر وتد السما بود یا یازدهم
و آفتاب و مشتری ناظر بوند مولود اسبان دارد و گوسفندان و گاوان و وی را
از چهارپای روزی بود و سعادت نیک و وی را چهارپایان بسیار بود و اگر
مریخ در وتدی بود با صاحب آن برج و مقبول بود از مشتری بسیار چهارپا داشته
باشد و سخت دوست دارد و ایشان نزاد و اگر صاحب برج دوازدهم در برجی بود
بر صورت چهارپای و مشتری با زهره با وی جمع بوند سعادتی یابد از جهت چهار
پایان و دوست دارد چهارپایان را و چون طالع قوس بود و مشتری با مریخ بود
یا بوی ناظر بود از برج چهارپایان اسبان را دوست دارد و بر ایشان حریص بود
و چون قمر تیر در برجی بود بهیمی و بهرام را قبول کند اسبان دارد **فصل**
و چون اثنی عشریه هفت کواکب هنگام خاصه آفتاب و ماه و طالع و سهم السعادة
و ضد و ضد اجتماع و امتلا در برجهای باشند که بر صورت چهارپایان بود مولود
چهارپا دارد و چون مریخ صاحب طالع بود یا صاحب برج اجتماع و وی در جایگاه
نیک افتاده بود از طالع و سعدان از جایگاه قوی بوی ناظر باشند و قمر با وی
جمع شود مولود بسبب احتشام چهارپایان … و دوست دارد **فصل** و اگر مریخ
در جای نیک افتاده بود از طالع و در برجی بود از برجهای بادی و مشتری بوی ناظر بود

چهار پایان بزرگ دارد و اگر در ثور بود یا جدی وی را چهار پایان بود از انواع اسب
و اشتر و گاو و گوسفند و اگر در برج دوازدهم از بروج آبی بود و زحل در آنجا بود چهار پایان
وی بمیرند و زیانها بیند بسبب ایشان باب في سعادت تجارات
چون مشتری مریخ را ناظر بود و در مقابله بهتری بود پسندیده در پیشه وری و بازرگانی
و اگر عطارد در خانهٔ زهره بود و مسعود و مستقیم و قوی حال مرادش بر آید و بازرگانی
و خرید و فروخت و چون عطارد در جای نیک بود از فلک وی را چیزی در
بازرگانی و کتاب و حساب و چون زهره در طالع بود در برجی ذو جسدین و بجای
خود خرم بازرگانی بود هشیار دل در رسیده و خواسته یابد از بابهای گوناگون
و دوست شریفان بود و نیک بخت بود و کارش بر مراد باشد در بازرگانی و پسندیده
کار بود و چون عطارد در بیت المال بود و شرقی بود و بیداری از تحت الشعاع
مولید شب مولود بجایها رود ببازرگانی و خواسته دیگران و سود یابد بدان
و وی را سعادتی و حالی نیکو بود فصل و چون عطارد بروز در ششم بود و مشتری
ناظر بود و نحوس ساقط مولود بازرگان بود صاحب مال و بمراد رسد و پسندیده کار
بود و اگر مشتری در وسط السما بود و اگر عطارد در برج نهم بود و نحوس ناظر نبود و با یکی از سعدها
شرقی بود بازرگان بود تیز تجارت و چون عطارد در بیت قمر بود بازرگانی بود بسیار کار
و اگر در خانهٔ زهره بود بازرگانی بود نفع و بهری بزرگ بود در تجارت و چون عطارد
در خانهٔ زحل بود بازرگانی واهی بود در تجارت و بر پیشه خویش مسعود بود فصل
و چون عطارد در خانهٔ مشتری بود مولود پیشه کار و بازرگان و او را سعادتی بود
در خرید و فروخت و نفع نیک اندرین کار یابد و چون مشتری نظر بقمر دارد از مقابله

62

بادرج

61

باز ربع و مسعود بود و او را حظی نیک بود در آخر باب في کسی که عیش وی تنها بود
و چون سهم السعاده منحوس بود و از سعدان یکی بوی ناظر بود از جای قوی و آن سعد شرقی قوی
در نظر بود مولود متوسط الحال بود و زندگانی میانه بود و حال خویش شناسد و شناخته و
اندوخته در معاش خویش کند و کارهاش یکدیگر یابند و خداوند مثلثهٔ ماه و آفتاب در درجه
آخر آن برج بود که وی در حس است و آن جای و تد بود حال وی میانه بود و مستور و خویشتن دار
و بصلاح زندگانی کند و قانع بود و دست بچیز کسی نکند و زندگانی بتنها کند و چون سعدان
بسهم السعاده ناظر باشند معیشت وی میانه بود و از آن حال ببالا نشود و از دنیا چیزی
بیابد بیشتر از آن که در دستش باشد و اگر این سه دلیل رب طالع و رب وسط السما و رب
حادی عشر بعضی مسعود و بعضی منحوس بود حال میانه بود و معتدل و اگر صاحب سهم السعاده
منحوس بود و سعدی بنظر ناظر بود و بصاحب طالع شرقی باشند بنظر و بجایگاه خود خرم حال
بود مولود میانه بود و چون کواکب روز بروز بمولود نهاری ناظر بوند و کواکب شبی بشب بمولود
شبی نظر کند و بعضی وی را سعادتی دهند و بعضی نحوست مولود را حال میانه بود و اگر سهم السعاده
در حد سعود بود و بر جای نیک بود از فلک و نظر سهم السعاده دارد از طالع کوکب غریب یا
راجع یا در جای ضعیف حال مولود میانه بود و بجهد زندگانی کند بکسب و بکفاف
قانع باشد باب في طلب کسی که برنج دست کار کند بدانکه صاحب دوم چون راجع
بود یا محترق یا غریب و نحوس بوی ناظر باشند و بر جای بود نه جایهای نیک مولود در رنج
و تعب بود و دشواری و از خواسته درویش بود و عیش منغض کند و چون نحوس بسهم المال
ناظر بوند از مقابله و تربیع مولود برنج و دشواری بود و همه عمر وی چنان باشد و چون صاحب
دوم نحس بود و خاصه زحل و صاحب طالع بوی متصل خواهد شدن و آن نحس دلیل

قبول کند و نور و تدبیر وی بازدهد مولود دایم در رنج و تعب بود و خود را از رنج نزدیک برود
مرگ برزندگانی **فصل** و چون خداوند مثلثهٔ قمر در جای نیک بود و خداوند مثلثهٔ آفتاب
در جای منحوس در هبوط یا در وبال یا جای نیک بود و نحسی وی ناظر بود همه عمر در رنج و تعب بود
و بد روشی زندگانی کند و چون سهم المال در دوم طالع بود و صاحب دوم قوی و جهان
بدلالت خواسته بود روزی برنج و سختی یابد و چون خداوند دوم در جای بد بود و در برج
نحسی بود یا شعاع نحس یا آفتاب بوی ناظر بود از تثلیث و تربیع و مقابله رنجی بودش سخت
در کسب و نفقه طلب کردن و چون زحل در طالع بود شب حالش بد بود والله اعلم
باب در مواليد بندگان و کسانی که جدا از ایشان بندگی کنند و چون زحل در وتد بود یا با آفتاب بر
شعاع مولود را بدزدند یا بمیرد بنده شود درم خریده و چون قمر در وتدها باشد یا پیش
از وتدها و دون در شرف خود بود یا در دوم طالع یا بعضی از نحوس بادی باشند مولود را عیبها
بود و آفتش رسد چون از اسب بیفتادن یا جای بلند و برده کنند و چون مشتری
و زهره ناظر بود این حال را منع کند و از بندگی رها کرده و چون زحل با آفتاب بود در وتد
الارض و آفتاب گرفته بود در آن روز که از شکم مادر بیرون آید وی را برده کنند و از
خویشان ببرند و چون قمر در سیم بود مولود وزیر بود بنده بود و کار بندگان کند خاصه
اگر نحوس ناظر بوند خود را به بندگی بفروشد و بنان شکم خود را بنده کند و اگر خداوند
طالع در دوازدهم بود و نحوس بوی ناظر باشند و آن نیز بود که زحل یا شد مولود را از
جای خویش برده کنند و دشمن بر وی غلبه کرد و بنده بود و چون قمر در برج ششم بود
یا دوازدهم و اتفاق چنان بود که صاحب آن برج که قمر در وی است از جایهای
بود بنده شود و چون قمر ناظر بود و لکن بانحسی بود در وتد یا زایل او تند و سعدی بوی ناظر

مادر و پدرش

۶۲

مادر و پدرش در راه افکنند و بنده کنند و مردم بوی بدگمان شوند و چون مولود در
بود و مریخ در وتد الارض در راه افکنندش و بنده کنندش و چون طوالع شب زحل
بود بدان حال که مریخ را وصف کردیم مادر و پدرش در راه افکنند و بنده کنند و اگر
مشتری و زهره در دوازدهم طالع بوند مولود از بندگی رسته شود و عیش وی خوش بندگان
و دون همتان ذلیل بود **باب در آنکه کسی که محبوس و باز داشته شوند** چون مریخ
در طالع بود و قمر ناظر بود مولود سختی و دشواری بیند و هول‌ها بر سرش بگذرد و در بندش کنند
و بزندان بازدارند و چون قمر مقارن مشتری بود و بهرام متصل شود سختی و عذاب بیند
و دشواری و ترس و مقیدش کنند و محبوس کرده و چون زحل و قمر و مریخ در برج زمینی
باشند بیکدیگر ناظر بر سر مولود تر بهار رسد و کوفته و اندوه و غم بسبب زن و فرزند
و جراحتها و شکافتن با آهن و بند در زندان و چون قمر با مشتری و مریخ و زحل در یک برج
باشند بلا و سختی بیند و بند و زندان و شمشیر در فم سر رسته بود و چون بخیر انجامد
و چون قمر در خانهای مریخ بود خاصه بروز بر وی بگذرد کمینها و خصومات و زیان بود و
بند و زندان روزگار دراز و چون عطارد و مریخ در هبوط یا وتد الارض با مشتری مولود را
عذاب بود و عیش منغص و زندان اما عاقبت بخیر انجامد و اگر زهره و مریخ و زحل در طالع باشند
یا وسط السما کسی رسدش و زندان و درویش بود تا آخر عمر و چون عطارد و قمر ناظر بود از
تربیع و نحسی با لای ایشان دلیل بند و زندان بود و چون عطارد و قمر و مریخ در سابع باشند
سختیها بیند و غمها و زنان و فرزندش بود و بند و زندان و چون قمر در رابع بود و نحوس
بوی ناظر مولود را دردها و نکبت رسد و زخم شمشیر و بند و زندان و چون مریخ در خانهٔ
مشتری بود بر وی سختیها گذرد و چون ماه و آفتاب با مریخ باشند یا بوی نظر کنند سختی

رسد شش و بند و زندان چند

باب قت موالید بدبختان و مسکینان

چون کوکبی و راو تا و باشند و سعود زاید بغربت بدبختی برده اگر از قمر و سعادت منحوس باشند از مردم سوال کند و چون زحل و مریخ در وسط السما بوند با قمر و سعود بدیشان نظر نکنند درویش بود و سایل و چون بقمر ناظر بود از تربیع یا از مقابله مولود بدبخت بود و چون ماه و افتاب و سهم السعاده و طالع و خداوند خانهاشان بدیشان نظر نکنند زندگانی بجهد کند و درویش بود و ملکاه کن بخداوند وتد مغرب و دوم و وتد الارض اگر بروز با افتاب ناظر باشند و بشب با ماه و از اوتاد ساقط بوند درویش بود و چون سهم السعادة با خانه نحس بود و نحوس ناظر بوی از هفتم و چهارم و خداوند سهم السعادة بسهام السعاده ناظر بود و بشب بقمر ناظر نبود و بروز با فتاب و سعود بوی ناظر نبود درویش بود و اگر افتاب در موالید روز در مثلثه خود منحوس و زبان رسیده بود و از اوتاد ساقط بود مولود درویش بود و چون مریخ در حادی عشر طالع بود درویش بود و چون زحل با ماه بود در یکی از اوتاد و مریخ بوی ناظر درویش بود و چون رب الاجتماع و الاستقبال ساقط باشند خاصه در ششم و دوازدهم بود و چون سهم السعاده در ششم یا در دوازدهم یا دهم ناظر نبود و نحس در اوتاد یا مایل اوتاد بوند مولود درویش بود و چون قمر در ششم بود میان دو نحس و نحسی بوی ناظر درویش و بدبخت بود و چون ابیلاج ساقط بود و نحوس مشاهد وی باشند درویش بود و چون خداوند خانه اوتاد و خداوندان مایل اوتاد همه ساقط بوند دلیل درویشی بود و چون قمر از نحوس بازگشته بود و بزحل متصل گردد درویش بود و چون قمر ساقط بود و از مریخ بازگشته بود بدبختی بود و اگر دوم نحسی بود و صاحبش منحوس بود و زبان رسیده بود در جایهای نه نیک و مشاهد نحوس و سعود ساقط باشند دلیل شقاوت بود و همچنین اگر سهم المال و خداوندش هر دو ساقط

٦٤

باشند

٦٤

باشند یا غریب دلیل بدحالی بود و چون خداوند دوم و قمر ساقط باشند یا محترق یا زبان بود و سعود از وی ساقط دلیل درویشی بود

باب فی کسانی که بعد از درویشی بسعادت رسند

چون هر دو نحس در دو وتد طالع باشند و سعد در دوم وتد اول عمر مولود حالش بد بود و با اخر نیک و نگاه کن بخداوند مثلثها اگر بجایهای ردی بدل کنند و یکی بخانه آن دیگری بود از بدی به نیکی فتد و عاقبت او سعادت بود و چون برج اجتماع منحوس بود و صاحبش در جای بد از بروج و سعود ناظر بوند دلیل دست تنگی اول و با اخر توانگر بود و چون خداوند برجی که قمر در وی بود از پس سه روز از ولادت منحوس بود و صاحبش مسعود و قوی دلیل نیکی بود و با اخر توانگر بود و همچنین اگر نحوس بعقد رأس بجای که میان وی و افتاب پانزده درجه و صاحبش مسعود بود با اول عمر دلیل سختی بود و با اخر توانگر گردد و چون جزو اجتماع منحوس بود و خداوندش بجایهای سعود بود و سعود ناظر بوند مولود سعادت و نیکی بیند از پس سختی و چون قمر منحوس بود و میان او و افتاب پانزده درجه بود در مشرق و از جای است که اول زیادت و صاحب وی مسعود بود جایهای قوی دلیل کند که از فروتنی بلندی رسد و چون یکی از دو نحس در طالع بود و یکی در سابع با اول عمر دشواری برد و با اخر توانگر شود و چون مشتری در وتد الارض بود و در طالع نحسی باشد مولود را حال بد بود در جوانی و چون پیر شود توانگر گردد و چون زحل و شمس و قمر ناظر بوند تمه عمرش در سختی بود و بعد از ان حالش نیکو گردد و هرگاه که افتاب و قمر بزهره ناظر باشند مولود با اول عمر سختی بیند و پس از ان بزرگ شود و چون خداوند مثلثه اول از افتاب بروز و ماه بشب منحوس بود و خداوندان مثلثات این جایها در وتد باشد و جایها نیک و سعود بدیشان ناظر با اول سختی بیند پس عاقبت خیر بود و نیک و منزلت یابد و چون زحل در طالع بود حالش تا سی سال

ورا اول عمر بد بود و از پس آن او را نعمت و سعادت بود باب نهم که چون کرا از شرف
بمنزلت و درویشی رسند از باب مثلثات آفتاب بروز و ماه بشب در جایهای قوی
بود و نحوس بروی مستقط و یا مثلا بد بود و نحس از جایهای که او را قبول نکند دلیل آن بود که
مولود را منزلت و مرتبت تباه گردد از پس نعمت و چون هر دو نحس در حد وبال بود
و یا و تباه خواهند شد منزلت وی بکاهد و از نعمت بیفتد و چون مقارن زحل شود
طالع یا وسط السما یا سابع یا رابع از سعادت بشقاوت افتد و اگر ملک بود حالش
تباه گردد و چون مریخ در وتد باشد یا مایل او تد از آن باید که باشد شش یا در پس شود و
حالش بد گردد و اگر از ملوک در و سایر پوشیده شود حالش تباه گردد و چون سهم السعادة
و خداوندش ساقط باشند از آفتاب دلیل فقر و ناکسی بود و اگر سهم السعادة و صاحب وی در
خانهای قوی باشند و نحوس بروی مسلط گردد حالش بد بود و چون برج امتلا و اجتماع سعود
باشند و خداوند خانهاشان در جایهای نیک دلیل کند که مولود با اول عمر پسندیده تر بود
از آن که با آخر عمر و چون در برج دوم نحسی بود یا ناظر بوی بود از تربیع یا مقابله یا صاحبش بود
دلیل تباه شدن حال بود و شقاوت بر جوهر آن برج و اگر زحل بود از بندگان و غریبان و
مردم سفله و فاد و مان و حران فساد بود و اگر مشتری بود وی را از بزرگان ف د بود و شریفان و فقیهان
و اهل دین و ورع و علم و اگر عطارد بود از دبیران و اهل ادب و اگر مریخ بود از پیش روی
لشکر و اهل حرب و دزدان بود و اگر آفتاب بود فساد حال وی از قبل پدران و
جدان و اصل قدیم و اگر نحسی با وسط السما چنین و یکی را در برج عاشر دران تنگ بود که
حال وی بد بود و عاقبت نامحمود باب دهم که کشاکش سعادت پاینده دارند
بدانکه دلایان بر هر چه شرح کردیم از ابواب سعادت مقالتی مختصر کرده اند و گفته اند ٦٥

و جمله کفایه بود آنکس را که عقل دارد و آن آنست که ایشان گویند که نگاه کن بکواکب که دلیل
بر سعادت که بشناسی تا اشکال ایشان و طبایع ایشان فصل و خداوندان سهام
و بروج که موافق ایشان پس چون بکوکبی شهادات و کواکب جمع آرند دلیل معرفت
سعادات اند اگر آن کوکبی متصل بود بکوکبی که حظی بزرگ دارد و بهر نیک دارد در مولد او را
سعادتی و کرامتی از آن باب بود که در وی نظر کردی بر قدر آن کوکب بر قوت و ضعف
و سعادت و نحوست اگر خانه خویش یا شرف یا حد و در وتدی بود از وتدها درست
و سعود بوی ناظر و نحوس ساقط از وی منزلت بزرگ یابد و بهترین جای از آن دلالت
کند سعادت و اگر حال کوکب میانه بود بصلاح و قوت حال وی بر معتدل بود
و اگر غریب بود ضعیف و نحوس و بهرش بود از آن سعادت وی را اندران هیچ
نفعی نبود و اگر میان هر دو انقطاع نبود دیر اسعادت نبود نه کم و نه بیش و از حقیقت آن
سخن گوید باب یازدهم نگاه کردن در حال برادران بدانکه مولود نخستین فرزندی
مادر و پدر خویش را و باشد که برادری دارد مهتر از وی یا کهتر و باشد که فرد بود و
پدر و مادر پس از فرزند نماند و جز وی نباشد و باشد که هر چه مهتر آن باشند برادران
و خواهران وی بمانند و باشد که او را خواهران باشند و برادران نباشند و باشند
که در برابر دشمنی کنند و ایشان نیز با وی دشمنی کنند و با مهتری برادری بکنند و ایشان
در پناه وی باشند و باشد که از برادران سعادتی و کرامتی یابد و باشد که میراث
برادران وی گیرد و باشد که میراث وی ایشان برگیرند و باشد که برادران و
مردمان با وی با قدر و پایه بزرگ و جاه باشند و باشد که بد بخت و دون بود و از گناه
بخواری کند فصل در نمایان در کار برادران نظر در جای کنند از سیم و صاحبش و از مثلثات

وی و سهم برادران و خداوندان خانهاش و سهم السعاده و صاحب وی و آفتاب و
زحل و مشتری و عطارد و ماه و زهره و آنکوکب که در خانهای برادران شود اما سیوم و
صاحب وی و سهم و جنبش دلیل کننده بر برادران به بسیاری و اندکی زیادت و
نقصان اما اصحاب مثلثات آن خانه دلیل کنند که برادران باشند یا فرو برند و برادرانش
بود اما سهم السعاده و صاحب وی دلیل بر سعادت و شقاوت و آنکه بزرگ بود یا
از برادران و اما آفتاب و زحل دلیل برادران مهتران باشد اما مشتری و بهرام دلیل
برادر میانه بود و عطارد دلیل برادر کهین بود و قمر دلیل خواهران مهتر بود و زهره دلیل
خواهران کوچک بود و چنین با نگاه کن از ارباب خویش و پیدا کن که برین کار کدام
باب پنجم در شناختن بود نخستین فرزند است نخستین یا نه نگاه کن که خداوند
مثلثه طالع اگر در طالع باشد بدانکه نخستین فرزند فرزند نیست و اگر در وسط السما باشد
بدانکه وی نخستین بود یا نخستین و همچنین وسط السما و طالع کوکبی نباشد نخستین فرزند بود
فصل و اگر در طالع بروز کوکبی باشد نخستین برادری چند و نام برده بزرگ بود
و برادران که پس از وی باشند بمیرند و همچنین که آفتاب در طالع بود نخستین فرزند بود
و سعدها بوی ناظر بود و نقصان ولکن بود در برادران و اگر خداوند خانه برادران در طالع
باشند مولود تنها بود و وی را برادران نباشد و اما بسیار چون خداوند ثالث در خانهای
در برج بسیار فرزند بود و سعدها بوی ناظر بوند برادران و خواهرانش بسیار باشند و خرم
باشند و چشم روشن دارند بدیشان و چون سهم الاخوه در اوتاد بود و در زیادت بود
قوی برادران وی توانگر باشند و مروت دارند و چون سهم برادران و خداوندش
شرقی باشند بسیار فرزند و بسیار برادر بود و اگر در وتد الارض بود برادرانش کوچک بوند ٤٧

واگر بالای

٩٥

واگر بالای زمین بود و مسعود بوی حال برادران نیک بود و چون مشتری و زهره و عطارد
در جایهای قوی بوند در برج ماده خواهرانش بسیار بوند و چون در برج نر باشند برین صفت
برادران بود و چون صاحب بیت الاخوه در جایگاه نیک بود شرقی و سعدها بوی ناظر باشد
برادرانش چند باشد و چون خداوند مثلثه بهرام بود در برج بسیار فرزند وی را برادران
باشد و چون قمر خداوند سیم برادرانش و او را قوی بود بر برادران و چون صاحب سیم و
سهم برادران در طالع باشند مولود را برادران باشد و اگر صاحب آن برج زهره بود در
طالع برجی ماده بود وی را خواهران کوچکتر از وی باشند و چون ماه از زحل بازگشته بود
وی را خواهری بود مهتر از وی و هم دلیل کند چون ماه از بهرام بازگشته بود و چون کدبانو ماه
زهره بود وی را خواهری بود از وی کوچکتر و چون کوکبی جمیع شهادات کواکب دارد دلالت
برادران و خواهران در جای خود سعادت افتاده باشند و بالا دارد و در فلک دلایل دارد
بر بسیاری برادران و توانگری ایشان باب ششم اندک بودن برادران و مرگ ایشان
چون رب مثلثه طالع اول و رب مثلثه دوم در برج مایل اوتاد باشند مولود را برادران
نباشد و اگر باشد بمیرد و از پس ایشان وی بماند و چون زحل و بهرام و آفتاب در برج
ماده باشند در جای نایره و منحوس دلیل مرگ برادران بود و چون صاحب سیم در خانه
مرگ بود برادرانش بمیرند و خاصه اگر آنجا منحوس بود و چون سهم برادران مقارن زحل بود
یا در تربیع یا در مقابله دلیل مرگ برادران بود و این آنگاه بود که هیچ سعدی بوی ناظر نباشد
و منحوس مستقط بود بر سهم زنان برادران بمیرند و چون مستقط بود بر سهم مادکان خواهران
بمیرند و اگر زهره منحوس بود و در قسمتی [illegible] باشد در سیم خواهران کوچک بمیرند
و اگر ماه منحوس بود خواهران بزرگ بمیرند و اگر زحل یا آفتاب منحوس باشد برادران مهتر

بمیرند و اگر بهرام و مشتری منحوس باشند برادران میانه بمیرد و اگر عطارد منحوس بود برادران
کهین بمیرند و اگر این همه کواکب منحوس باشند همه بمیرند که دمه و اگر بعضی منحوس بود و بعضی مسعود
آنچه نصیب کوکب منحوس بود بمیرد و چون سهم برادران میان طالع و رابع باشد دلالت کند
الا نحوس بود برادرش نزاید الا از شکم بیفتد و چون صاحب مثلثه طالع بالای زمین بود
و از جهت فلک آن منحوس باشد وی را برادران بمیرند و چون نحسها در وسط السماء و طالع بود
دلیل مرگ برادران بود یا خداوندش در وتد الارض مرگ برادران بود و چون مریخ
و زحل سهم برادران ناظر باشند و صاحب سهم عطارد بود مرگ برادران کهتر بود و چون
صاحب سهم مشتری باشد و منحوس بود و با زحل مرگ برادران کهتر بود و چون سهم الاخوة در
خانه عطارد باشد در تربیع نحوس و مقابله مرگ برادران کهتر بود و چون مشتری یا بهرام خداوند
سهم بود یا سهم در خانه ایشان بود و ماه با نحس بود در سیم مرگ برادران بود و چون قران
زحل بازگشته بود و مشتری منقلب گردد برادران مهتر بمیرند و چون کجای ماه زهره بود مرگ
برادران کهین بود و چون صاحب خانه برادران شرقی بود یا غربی و در دوم طالع بود
و سعود بوی ناظر باشد میراث برادران برگیرد و چون صاحب سهم برادران در دوم
بود و وی را در آن شهادتی بود و صاحبش قوی بود و صاحب طالع تباه باشد برادرانش
میراث وی برگیرند **باب شناختن سعادت مولود از برادران** باید که خداوند سهم
سیم که خانه برادران است در جای نیک بود و در جای شرف بود و او را زمانی بود و قوت
برج بود و نحسها از وی بازگشته بود و صاحب سیم وی نفع چند از برادران و ایشان نیز
از وی و دائم نیکویی کنند با یکدیگر و چون کوکبی بسیار شهادت بدلالت برادران هیلاج
مولود نظر کنند با کوکبی که قسم بسیار دارد در مولود دلیل کند که برادران متفق باشند و چون 47

[illegible]

صاحب سهم

46
صاحب سیم در جای نیک بود و وی در شرف بود یا در جایی که حظی دارد و سعادت و چون
چند از برادران و ایشان با وی دوستی کنند و چون سهم السعادة در سیم بود دلیل صلاح برادران
بود از یکدیگر و ایشان نفعی بود و چون سهم الاخوة تدبیر صاحب بیت الاخوة دهد برادران
او را بزرگ دارند و طاعت وی کنند و چون سهم برادران در خانه فرزند بود برادران
کهتر در پناه وی زندگانی کنند و چون سهم برادران در سیم بود که خانه برادران مولود
برادران او برونده و عیال وی باشند و وی زندگانی کنند و چون خداوند بیت المال و صاحب
بیت الاخوة یکدیگر نور دهد همه برادران عیال وی باشند و وی زندگانی کند و چون صاحب
بیت المال نور بصاحب بیت الاخوة دهد برادران بسبب وی خواسته یابند خاصه که صاحب
المال سعد باشد و قبول صاحب بیت الاخوة کند **باب شناختن بزرگ و دون از برادران**
چون خواهی که بدانی مهتر کدام است و کهتر کدام از برادران نگاه کن بخداوند مثلثه بیت الاخوة
اول و دوم و سیم و صاحب مثلثه اول برادران مهتر را باشد و دوم برادر میانه و سیم برادر
کهتر هر کدام که حال نیکوتر دارد و جایگاه نیکو و بهتر و سعدها ناظر باشند و آنچه محترق بود و در
هبوط ضعیف زایل منحوس حکم شقاوت کن و سفلگی و دونی و فرومایگی **باب قتا**
دشمنی برادران و اختلاف ایشان صاحب بیت الاخوة چون در دوازدهم طالع بود برادران
این مولود را دشمن دارند و چون زحل در سیم بود و مریخ بوی ناظر بود در سختی بود از برادران
و خواهران **فصل** و چون ذنب و مشتری و زهره در سیم باشند غمگین بود از سبب برادران
و از جهت ایشان او را مصیبتها و غمها رسد و چون سهم برادران در هفتم بود دشمنی
کنند و با دشمنان وی باشند و متهم برادران چون در رابع باشند دشمنان وی را
قوت و نصرت دهند و بوی رنج رسانند و چون بزحل و بهرام و آفتاب و ماه دشمنی کنند

67

باب ... دانستن عدد برادران چون خواهی که عدد برادران بدانی بصاحب
مثلثه طالع نگاه کن اگر بالای زمین بود تا طالع چندانکه برج بود عدد برادران بود
و برجی که ذو جسدین باشد دلیل دو بود و اگر زیر زمین بود چندانکه برج بود عدد برادران
بود و برجی که ذو جسدین بود دلیل دو بود و اگر خانه برادران برج ذو جسدین و صاحب
نیز در ذو جسدین بود برادران وی را باشد اما نه از مادر و پدر وی و نگاه کن بصاحب
مثلثه خانه برادران که در قسمت سعدها بود و از باب آن قسمتها قوی افتاده باشد
و در اوج و صاعد برادران نام بزرگ دارد و اگر برخلاف بود بدبخت بود اما اگر ...
چون در خانه برادران افتادی و خداوندان جایگاه کوکبی نر بودی یا در برج نر دور
جای نر از آنجا دلیل بدبختی بر حال برادران از قبل پدر و اگر آن کوکب زهره بود در جای
مؤنث در برج ماده دلیل خواهران باشد فصل سخن گفتن در دوستی و دشمن کردن
شادی و سود و زیان و سعادت و نحوست ایشان بدان قدر که کواکب دلیل کردی
بقوت و نظر و بالای ایشان و هبوط و نیکی و بدی جای ایشان و نگاه در وی کردن
و امتحان و اعتبار حالی کردن و بدانستن باب ... در احوال پدران
چون نگاه در احوال برادران کنی از چند جایگاه باید کرد یکی آنکه حال مولود بدانی
در وقت ولادت و بدانی که مادرش نیک زاد یا خوار یا رنج و دشواری و حال
پدرش ببزرگی و دونی و پدرش فقیر است یا مادر و از نیک جنس اند یا بخت ایشان مختلف
است و در وقت ولادت از حال مادر و پدر پرسی از نیک و بد تا این مولود را دوست
دارند یا دشمن و مولود از ایشان سعادت یابد و ایشان را اصلاح بود در ولادت
این فرزند و اگر مولود را سعادت از ایشان بدانی که سعادت فرزند از کدام کوکب باشد

بنظر یکدیگر برادران مولود را خصومت و کارزار بود و چون بهرام خاصه در بیت الاعدا بود
یا در وتدی از او تاد و میان برادران بد باشد و خصومتی تمام چون خداوند طالع و قمر در برجی بود
که بهرام در وی باشد دلیل دشمنی ایشان کند و چون صاحب ثالث از طالع منصرف شود
از صاحب طالع برادران بروی دروغ بندند و چون صاحب ثالث از طالع ثور یا میزان بود
و مریخ بدانجا ناظر از قبل برادران وی را زیانی رسد و در خون وی سعی کنند و چون عطارد
و زهره در چهارم بود وی را مضرت و بلا رسد از قبل دشمنی برادران و اگر خداوند ثالث
در ششم بود متفرق سخت بود وی را از برادران و با یکدیگر نباشند و خوی بندگان دارند
و با یکدیگر متفق نباشند باب ... در سقوط برادران و چون خداوند خانه
برادران منحوس بود در جایگاهی نیک و سهم نیز منحوس بود دلیل بدبختی برادران بود و چون
سهم برادران منحوس بود در جای نیک و در دوم بود خاصه تحت الشعاع برادران مولود بدبخت
باشد و بود که بعضی از ایشان بزندان باز دارند و چون سهم در دوم بود و منحوس بود دلیل ...
برادران کند و فکاری تن ایشان و چون سهم در ششم منحوس بود و نحوست وی
از زحل بود برادران فرومایه بوند و مانند بندگان کار کنند و چون در ششم باشد و
از عیبها آفتها سهیم بود برادران مولود عمل دون کنند و درویش باشند و اگر سهم
در دوازدهم بود و صاحب وی را شهادتی بود و بجای خویش ناظر بود بعضی از برادران
وی باشند که کار دون کنند و اگر سهم برادران با صاحبش در بیت السفر بود و تباه
بود دلیل غربت برادران و بدحالی و اگر صاحب طالع با صاحب بیت الاخوة تباه باشد
سهم بسهم بکند مولود و برادرانش متفرق کردند از یکدیگر و چون صاحب سهم السعادة
در ثالث بود و منحوس بود ناظر از تربیع یا مقابله دلیل بدبختی برادران و نیازمندی ایشان

68

ابر بو

که از دلیل مادر یا دلیل پدر مولود میراث پدر و مادر برگیرد یا مادر و پدر میراث مولود
و حال ایشان چون بود در نیک و بد **فصل** حال پدر از هفت جای بداند از چهارم و
از صاحبش و سهم الآبا و خداوندش و زحل و آفتاب و آن کوکب که در بیت الآبا بود هر که
که وی را در آن برج حظی بود و فرمان و جایگاه اجتماع و در مادر نگاه کنند هم و صاحبش و سهم الام
و خداوندش و قمر و زهره پس اگر این کواکب که گرد آورده باشد سعادتها و مستولی باشد بدلالت
بر کار پدران و مادران در جای قوت و سعادت و قبول بر جای بایستادن بدرستی حکم
کنی بصلاح و خیر و سعادت و نکوئی و درین باب شرح داده آمد **باب قه**
در زود زادن و دشوار زاییدن اما قمر چون در اوتاد باشد و بهتر آن بود که در برج ماده باشد
ولادت زود بود و ناگاه بود چون مسعود یاری کنند و چون آفتاب و ماه در برج نر و مستقیم
الطلوع بوند در موالید نران یا در برجهای ماده در مولد مادگان دلیل زودی و صلاح بر احوال
بود **فصل** و چون عطارد در طالع بود و آن برج دلیل صلاح و زود زادن بود و چون سعود طالع
ناظر باشند و قمر از جایگاه قوی و نیک دلیل سلامت و زود زادن بود و چون آفتاب
بروز در طالع بود و در مثلثه خویشتن بود و سعود از جای نیک بوی ناظر بوند دلیل رستن و زود
زادن بود و اگر قمر مقارن و از شعاع برون خواهد آمدن و در طالع یا وسط السما دلیل سلامت
و زود زادن بود و چون نحسی در برج دوازدهم بود زادن سخت بود و مادر بیچاره شود و هم دو دشوار
بیند و چون قمر از زحل بازگشته بود دلیل دشواری و رنج مادر بود و دشواری بیند و چون قمر و
آفتاب و خداوند طالع در برجهای ماده باشند معوج الطلوع در مولود نر یا برجهای نر در
مولود ماده دلیل سختی و رنج مولود بود و سخت تر آن بود که زحل در یکی از اوتاد بود خاصه وتد
طالع زحل هر که چنین که صفت کردیم و مقیم بود دلیل آن بود که مادر نزدیک بمرگ شود

69

بازاید

68

تا بزاید و اگر کوکبی نحسی مقیم یا راجع در طالع بود دلیل دشوار زادن بود و چون قمر مبتلا
خواهد شدن و میان وی و مثلا کمتر از دوازده درجه بود ما حالی بود مادر را درد و علت
بسیار بود و رنج بیند و چون آفتاب و قمر و زهره در اسد یا جدی یا دلو یا عقرب باشند
مادر را رنجی سخت بود و اگر قمر در برج معوج الطلوع بود و هر دو نحس بوی ناظر بوند از تربیع یا مقابله
ولادت دشوار بود و بیم مرگ **باب قو در شرف مادر و پدر** چون
کوکبی که مستولی بود بر ولادت پدران و در وتدی بود یا مایل وتد و در جایش بود یا شرف
یا مثلثش یا جائی که اندران عزی بود دلیل شرف پدر کنند و بزرگی و قدر وی باشد و همچنین اگر
سهم مادر برین حال بود مادر را شرف و قدری بود و چون مشتری در چهارم بود بجای خود
مولود از شریفان و قاضیان و بزرگان بود و چون صاحب سهم پدران در وتدی بود
و مسعود بود قوی و از نظر نحوس دور پدر مولود نام برده و شریف بود و اگر صاحب وتد چهارم
در وتدی باشد حال مادر و پدر مولود بهتر بود و اگر سهم پدر در یازدهم بود یا خامس طالع یا رابع
یا ثالث دلیل کند که مادر و پدر هر دو معروف و مشهور بوند و چون آفتاب در شرف بود و در
جایهای نیک بود از فلک پدر مولود شریف و بزرگوار بود و بهتر آن بود که روز بود و
چون زحل بموالید شب در شرف بود مادر حظ خویش یا جایگاهی که در او فرمانی بود مولود
رئیس بود و بهتر آن بود که کواکب که شرکت دارند بدلالت پدران در وسط السما باشند
در خانهاشان یا در شرفشان و سعود ناظر ایشان بوند و نحوس ساقط بوند از ایشان
ملکی بود یا شریفی و چون سعود ناظر باشند بوجه اجتماع و شعاع برون افکنند مادر و پدر
مولود شریف بود و چون در وتد چهارم بود و آفتاب بوی ناظر بود و زحل و مشتری پدر مولود
از بزرگان و معروفان بود و چون جایگاه منتظر قمر و زهره بود و نام بزرگ و حشمت مادر را بود

دون پدر و چون زحل در خانهٔ آفتاب بود خاصه بمولد روز و جایش نیک بود دلیل کند
که پدر و مادر مولود شریف و بزرگ مولود جاه دارد و توانگر بود و وی را نیکوی بود و بر
طالع ماده بود و زهره در وی مولود بزرگتر و محتشم‌تر و با حسب بود **باب قدر**
پدر و مادر چون آفتاب در دوازدهم بود مولود را پدر کمتر بود از مادر و سقاط بود و چون
کوکب قوی الشهاده ولادت پدران در ثانی عشر بود و غریب بود و وی را خلل بود پدر مولود
کمینه کس بود بی اصل و نسب و کسب وی از خدمت و چاکری بود و چون قمر در غروب بود خانه
هبوط وی از جایگاه چهارم طالع بود دنی بود و کمینه کس از مردمان سفله و اگر خداوند خانه قمر در
برج زایل بود یا مادرش پرستار بود یا از درویشان بود یا سفلگان و چون خداوند
بیت المال شمس بود و با خداوند سهم الآبا خانهٔ ثانی عشر یا آفتاب با ارباب مثلثات آفتاب
در ششم طالع بوند و نحوس با ایشان ناظر پدر مولود شوم بود و نحس شمرند و اگر ثانی عشر در برج ششم
بود و یا جای بد بود و چون خداوند سهم پدران در جای بود پدر بدبخت بود و چون آفتاب
و ارباب مثلثات در جایهای ساقط بوند پدر مولود بنده بود یا چاکری کند و چون نحسها
بدرجهٔ اجتماع ناظر باشند یا در برج استقبال منحوس و تباه پدر مولود ناکس بود و چون هر دو نحس از
وتد چهارم باشند و نحسها از تربیع بوی ناظر باشند و یا از مقابله و سعدها از وی ساقط
باشند پدر و مادر کشته باشند که بنده بوند یا چاکر و اگر آن برج خانهٔ آفتاب بود یا برجهای که
اجتماع در وی بود و سهم پدر در وی بود پدر دنی و سفله بود و چون شمس در برج ماده بود یا
ذنب دلیل کند که پدر خوار مایه یا بنده یا چاکر بود **باب فتح اختلاف جنس مادر و پدر**
چون ماه و آفتاب در اجتماع و استقبال باشند متصل بنحوس از جایهای ایشان ساقط باشند
فرج ایشان مادر و پدر از یک جنس نباشند و ایشان از حسب و نسب بود و چون آفتاب و ماه ۷

در برج منقلب

68

در برج منقلب بود دلیل کند که دو از یک جنس نباشند و نه از یک زمین و خاصه که چون
صاحب طالع در برج منقلب بود و نحوس بوی ناظر و چون ماه و آفتاب بیکدیگر ناظر
باشند مادر و پدر از یک جنس نباشد و چون قمر در برجی بود و آفتاب در چهارم آن برج
دلیل اختلاف بود و با یکی از یکی جنسند **باب [illegible] مادر و پدر مولود با دوستی [illegible]**
چون مولود روز آفتاب در حد بهرام بود و قمر بمولد شب در حد زحل و هر دو نحس بدیشان ناظر
بود و سعدان ساقط پدر مولود سختی و میان ایشان جنگ و دشنام عظیم بود و چون سهم مادران
و پدران در دوازدهم باشند هر دو این مولود را دشمن دارند و اگر صاحب طالع با صاحب
رابع ناظر بود با آفتاب بروز یا زحل بشب یا سهم الآبا از مقابله مولود با پدر دشمنی کند
و بپدر زیان رسانند و مخالف بوند و اگر آن نظر بقمر و زهره بود یا سهم الأم دشمنی
مادر را بود و اگر آفتاب در وتد بود خاصه وتد الارض و بهرام بدیشان نظر کند
از مقابله وی را دشمن دارند و چون زحل مشتری نظر کند از مقابله دلیل دشمنی کردن
هر دو بود با فرزند زیان کنند بوی و وی بدیشان و نزاع ایشان از نوعی غلبه باشند
باشند که یکی را قتل کنند و چون آفتاب و ارباب مثلثات در جای بد بود از فلک
مولد روز و نحوست کرده بود با مجامعه با مقابله یا تربیع دلیل دشمنی هر دو بود با فرزند
چون زحل مشتری در بالا دارد و یا مشتری از زحل وسط السما هر دو فرزند را بکشد یا
بیفکنند و چون کوکبی که دلیل پدران و مادران است بدلیل مولود نظر کند با صاحب طالع
چون دلیل را چند شهادت بود و قوت نظر تربیع یا مقابله دلیل عداوت آنکس بود که
آن کوکب وی را دلیل بود از مادر و پدر بآن فرزند و چون آفتاب در خانه پدران بود
و این کوکب که او را حظ و شهادت بود و محترق کند پدر این فرزند را بکشد و اگر

کوکب که ذکر کرده آمد منصرف شود فرزند از ایشان دور شود و غریب افتد از مادر و پدر
و اگر بخلاف این بود از اتفاق و قبول و نظر مستحسن موافق حکم باید کردن با تفاق مادر
و پدر و دوستی و نیکویی میان ایشان **باب فی سعادت مولود از پدر و مادر**
چون زهره در دوم باشد و آن برج خانه آفتاب باشد مولود را مال پدر سعادت باید
و اگر خانه ماه بود مال از قبل مادر یابد و بار از پدر یابد اما در چون حال و خانه و خود یابد
و چون مشتری مقارن آفتاب بود و زهره در دوم مال یابد و سعادت و عاشش از ایشان بهتر
گردد و چون زحل در جای نیک بود و قوتی و کرامتی دارد در خداوند خانه اش مولود را
حظی بزرگ بود از پدر و مالی بدست وی افتد بی اندازه و بهتر آن بود که در جای نیک
بود و چون زحل را فرحی بود بنظر با آفتاب مولود سعادت یابد و عاشش بزرگ گردد
و تفشتم تر از مادر و پدر بود و چون کوکبی که ویرا شهادت بر خواسته بود متصل
شود که دلیل مولود بود از بیت الآبا مال مادر و پدر جمله او را باشد و چون کوکبی
که شهادت پدران با وی است صاحب خانه پدران با آفتاب هر کدام که بود از بیخ آنک
بدلیل مال شود یا صاحب بیت المال یا کوکبی که وی را نصیبی و فرمانی بود در بیت المال
از هشتم طالع مادر و پدر را میراث بوی رسد و خواسته ایشان او را بود و اگر صاحب بیت
المال طالع او دلیل مال بصاحب بیت الآبا شود مادر و پدر میراث فرزند دیگر بند و نصیب
کردند **باب فی هلاک خاصه پدر مولود** چون حلقه عشره آفتاب
در دوازدهم آید مولود مال هر دو تباه کند و زیان ایشان کند و چون نحسها در وتد
چهارم باشند مال ایشان تلف گشته و چون آفتاب در وتد رابع بود و کوکبی ناظر
مولود خواسته مادر و پدر بهلاک برد و چون در دوم از آفتاب نحسی بود دلیل کند که مال ایشان

بزیان آرد و چون زحل نظر کند بتر از هشتم مال پدر بهلاک برد و در درویش گردد و مادرش
بیمار شود و چون زحل مقارن شود با آفتاب مال پدر و مادر مال مولود شود و آن پدر
در روشنی بود بود و چون آفتاب با مریخ بود و قمر بدیشان ناظر از ربع دلیل بود که عطف
پدر مولود شود و دوام دارد و در درویش گردد و چون آفتاب در ششم بود یا در دوازدهم بود
بدیشان ناظر بود مولود مال ایشان بزیان آورد و نقصان و درویشی بهر دو اندر آید
و چون بکای آفتاب ماه بود مال مادر بفساد برد **باب فی صلاح حال پدر و مادر مولود**
و چون صاحب رابع قوی باشد مسعود بجای پسندیده از فلک و سهم الآب و خداوند کی
همچنین با صلاح و قوت بود دلیل صلاح مادر و پدر کند و سعادت ایشان بود و چون
در برج نر بود زندگانی هر دو خوش بود و چون آفتاب با مشتری بود با جتماع یا بتثلیث
و تسدیس آن بهتر بود که مسعود بود و قوی تر فرزندان را دلیل نیک بود بر نیکی و توانگری
و چون زحل مولد شب در وسط السما بود یا در جایگاه سعادت یا دیگر جایگاه نیک
فرزندان این مولود در سعادت و خرمی بود و چون سهم پدران قوی باشد و از
نحسها بری دلیل صلاح حال پدر بود و چون صاحب خانه آفتاب در وتدی بود
پدر را سلطنت بود و منزلتی بزرگ پیش پادشاهان و عاشش بزرگ شود و چون زحل
در تثلیث آفتاب بود مادر و پدر مولود خرمی بینند و بهتر آن بود که در برجی بود
روزی مقبول از خداوند خانه خویش و چون مریخ از رابع ناظر بود در شمال قره
قمر در وسط السما بود با زهره بهم دلیل جلال مادر مولود کند و سعادت ها
و چون کوکبی که شهادات کواکب ها در آن دارد بجای قوی بود دلیل نیکوئی
مادر کند **باب فی [illegible] حال فرزند پدر مولود** چون ارباب

آفتاب و ماه در تحت الشعاع بوند یا در جای بد و سعد با ایشان ساقط و
نحوس ناظر باشند دلیل درویشی فرزند و مادر و پدر بود و چون نحس در وتد مغرب
ناظر با آفتاب و ماه از تثلیث یا مقابله یا تربیع دلیل کند که مادر و پدر را حال
بد بود و چون آفتاب در وتد هفتم و نحسها بوی ناظر پدر مولود درویش بود و چون نحسها
و هیچ سعدی بوی ناظر نباشد و شرف کوست باز ندارد پدر را خواسته از دست برود
و چون زحل بوی با آفتاب دارد پدر مولود نابینا بود و چون قمر با مریخ بود یا تربیع
یا مقابله و بدتر آن بود که شب بود دلیل درویشی و مسکینی بود و چون زحل بالای
آفتاب بود و بدتر آن بود که ولادت بروز بود دلیل تباهی حال پدر بود و چون
در سابع از آفتاب کوکبی نحس بود دلیل غم باد و بیم بود که بمولود رسد و تشنیع باد
بیماری بکواسته و چون قمر در حد خویش بود یا در سیم یا با راس یا با ذنب باشد دلیل
کند که حال پدر و مادر مولود بد بود و این بتر شود چنانکه خدمتکار بود و چون در هبوط بود که بخانه
آفتاب است دلیل بر حالی بد بود و زنان خواسته بود و چون نحسها در سر حال بود و یک
خانه ماه است دلیل فساد کارها بود و درویشی ی و بدتر آن بود که زحل شب در خانه
ماه بود و ماه در برج بروز در خانه آفتاب و چون ذنب در یکی جای بود و از بن مراد
دلیل بود که صاحبان برج را در افتادن و کار زیر و زبر شدن و چون قمر مقارن زحل
باشد مادرش کدخدا شود و غمش سخت بود در ولادت مولود و تربیتش و چون آفتاب
در باب مثلثات آفتاب در برج دوم و ششم و دوازدهم بود و نحسها بوی ناظر باشند
از تربیع و مقابله یا در جای سیم از وتد که پدر مولود را بیماری سخت رسد و چون قمر مقارن
زحل گردد و شرقی دلیل بود در پدر بر علت بودن سخت و زبان بستن و نکار شدن بود ۷۱

واگر قمر ناقص النور در زحل بر وتدی بود از اوتاد و منحوس تحت الشعاع بود دلیل کند بر شر
بسیار و افتادن بیماریها بسیار و چون قمر مقارن مریخ بود منیع مادر و فرزند را حال
رسد و بیماری و چون زحل بالای آفتاب بود و وی در وتد مغرب بود و پدر مولود
بیمار گردد یا دیوانه شود و عقلش سست گردد باب [illegible] هلاک شدن مادر و پدر
و چون آفتاب با زحل و مریخ و عطارد در چهارم بود پدر فرزند زود بمیرد و از پس
ولادت مولود باشد و چون قمر در وتد چهارم یا در ثامن بود و نحسها بوی ناظر پدر
پس عمر آن بود و چون بهرام در وتد بود یا در دوم و هم پدر فرزند را بشمشیر بکشند و چون
آفتاب و از باب مثلثات وی در اوتاد بوند و منحوس بود پدر فرزند بمیرد و چون
بهرام در خانه آفتاب بود موت فجاة باشد پدرش را و چون شب باشد پدرش
عمر کم بود و چون بهرام وقت ولادت بخانه قمر بود دلیل مرگ و هلاک بود و چون دو
نحس بکای اجتماع و استقبال ناظر بوند و سعد ناظر نباشد دلیل مرگ و هلاک پدر و مادر
بود و اگر نظر باجتماع بود مرگ پدر بود و اگر نظر باستقبال بود مرگ مادر و چون زحل و بهرام
در خانه پدران بوند و نحوس بر ایشان ناظر دلیل مرگ مادر مولود بطاعون یا بدردی
که بهلاک کشد و چون صاحب سهم پدران بطالع و بجای کنند و منحوس بود پدر مولود از نحسی
و چون سهم الآبا در جای بد بود و در تحت الشعاع آفتاب بود یا در مقابله نحوس یا در تربیع ایشان
و بدتر آن بود که سهم در حد نحسی بود دلیل مرگ و نقصان عمر پدران بود و چون صاحب
الآبا با صاحب بیت ثامن متصل گردد از تربیع و آفتاب و ماه در جای بد بوند و ساقط
باشند دلیل مرگ پدران بود و چون مریخ بشمس ناظر بود و بولادت روز و نحوس نظر کنند مادر
و پدرش بمیرد و چون قمر در مغرب بود و غایب مادر مولود بمیرد و چون قمر با زحل در یک برج بوند و

بهرام نظر کند پدر و مادر در یکسال بمیرد و چون قمر مقارن بود و ناقص نور بود و درجای بد بود
و دلیل نکبت بود که مادر و پدر مولود در سه و چهار ماه و مادر پیش از پدر بمیرد و چون نظر کند
سهم پدر و سهم مادر هر کدام از کسها بر دیگر کسها مستولی گردد بر وی نکبت بمیرد پیش
دیگر و چون خداوند سهم الآبا در وسط السما بود و خداوند سهم مادر ان در وتد
الارض بود مادرش پیش از پدر بمیرد و چون آفتاب کالیع زحل بود بر بیکدیگر پدرش
پیش از مادر بمیرد و اگر قمر باشد بجای آفتاب مادرش پیش از پدر بمیرد و چون کوکبی
که دلیل پدران است منحوس بود بزحل یا بهرام از تربیع یا مقابله پدر بمیرد پیش از مادر و
چون کوکبی که دلیل مادران بود مادر پیش از پدر بمیرد **باب معرفة التسییر**
و بدانستن زمان دو دلیل نظر کون بمحابعت و تربیع و مقابله هر کدام ازین هر دو که بکوکب
متصل شود پیش از ان دیگر صاحب آن بمیرد و ابو العبس شاکر روزی پیش من حاضر بود
سنه ثلاثین و ماتین پری درقه بدست خیرداد مولود بردی نوشته حسابکرد
که نظر کنی مرا و را از ان مولد بپرسیدم گفت مولد پسری داشت و رقه بدست
گرفتم و اندیشه میکردم و ابو العبس میگفت این ورقه بمن بجای بوی دادم نظر
وی کرد و گفت مولد ولد الزنا است گفتم از کجا بدانستی گفت از انکه خواجه گوید پسر
وی است و پدر این پسر چهار سال است مرده تا در ان سالی که این ولادت بود
گفتم چون بدانستی از کجا میگوی گفت نگاه کردم سهم الآبا در مقابله مریخ بود و میان
ایشان درجه بود نگاه کردم کجاوند سهم در یازدهم که هشتم رابع است و خداوند
مرگ پدر است و میان وی و میان زحل یکدرجه بود گفتم پدر این مولود در سال
ولادت این مولود مرده است این شیخ پدر وی چگونه باشد این ولد و لد زنا است

[illegible]

پس شیخ

پس شیخ گفت من نه پدر ویم گفت راست گفت که من نه پدر ویم و وی پسر زاده
منست پس من در انسان ماندم چنانکه میگوید عمر خان طبری را دیدم حال پدر از
رابع نگاه کردی و صاحب وی و سهم پدر و صاحبش و آفتاب و زحل بدین جایگاه
نگاه کردی کوکبی که در چهارم بود دلیل پدر کردی پس نظر بدلیل کردی تا بدانکه بر چه
دلیل کند بدرازی عمر و کوتاهی چنانکه پیش ازین گفته شد **فصل** و عمر پدر را تسییر از سهم
باید کردن و درجه آفتاب و درجه خانه پدران هر کدام حیلاجی بهتر بود بجانها سعد یکفتن
در گذشتن عمر بقدر اهلاش چنانکه دلیل کردی بران **فصل** معرفت حال پدر ان بتوان
حال و سال از سهم پدران و اشهاش تا بجای نحوس و سعود و نیکی بجای قند و ند سال و نیکی
در پدر و آنچه وی را بود از مرتبه و دروسوری آفتاب از کواکب روزی و شب در دستوری
زحل از آفتاب خاصه چون دستوری محتاج بود که باصلاح آرند پدر را قدری بزرگ بود
شرف و نیکوی باید و کوکب در حال پدر از رب مثلثه اول و دوم و سیم آفتاب بروز و
از رب مثلثه زحل بدین مثال بشب ان شاء الله تعالی **فصل** و کوکب مولود حلال زاده است
و پدر بوی تهمت برده و چون آفتاب بروز تباه بود از نحس بتربیع یا مقارنه یا مقابله و بشب
از زحل **فصل** و اما بعضی از دانایان گفته اند چون صاحب الآبا بر بیت الآبا ناظر کند
و آفتاب بخداوند خانه اش و صاحب سهم پدر بسهم و صاحب سهم الغیب با آفتاب مولود
نه از پدر بود و اگر کسی نظر کند بداند که حرام زاده است **باب تسییر السنه حال مادر**
نگاه کن بقمر و زهره و سهم الام و صاحبش و در وسط السماء کوکبی که دروی فانها بود دلیل
مادر است پس نگاه انکه دلیل کند از تسییر تو آنچه زیاده کند و نقصان بر بخلاف که شرح
کردیم از سالهای مولود پس حال مادر نگاه کن و اندازه وی از دستور کواکب شب

از ماه واندازه مادر بشب از دستور زهره از قمر پس نگاه کن از سهم مادر وماسان دیگر که
از هردو هیلاج بود عمر مادر ره وتا جایگاه کونس تسیرکن چون بنحس رسد نکبت باشد واگر
سهم الام در جای هیلاج نباشد وخواهی که بدانی جایگاه تسیر مادر از درجه ماه بگیر
آنجا که برسد بنحس دلیل نکبت بود ومرگ مادر وتسیر وسط السماء بر برجی راسات یا آنجا
به برج نحس رسد آنچه بینی بگوی ودر چند تسیرها زیر زمین اندر شود دو بنود تسیر دجاله
زرو یوس گفته است پس بیان احوال مادر از مثلثات قمر بشب ودر روز اول البیر کرد از
وی باشد اول ودوم دوم وسیم سیم پس شوار از مرگ مادر وخوار از مثلثات
قمر بود وصاحبش وثامن سهم مادر وصاحبش چون باشان تباه شود دلیل مرگ باشد

باب سیوم در دانستن حال پدران از دوریوس وبطلیوس گفته است بطلیموس
فرموده است که بحال پدران نگاه باید کردن بیلاد روز از آفتاب وصاحب وی
ووسط السماء وصاحب وی آنگاه از چهارم وصاحب وی پس نگاه کند **فصل** جایهای که دلیل
عمر بود که باندازه عمر پدران از وی بتوان دانستن وتسیر این جای باید کردن هر جای
نیک بر ود دو تسیر آن بود که بروز از آفتاب نگاه کنند اگر طالع بود یا حادی عشر یا دهم
السما یا نهم یا هفتم ونظر کند بوی یکی از چهارگانه که شریک وی اند بفرمان ناظر کند و
اگر آفتاب درین جای بود وزحل در یکی ازین پنج جای ومقابل آن وازین چهار جای
یکی بوی نظر دارد باندازه تسیر باشعاع نحسها وسعد وتسیر وسط السماء بدان جای که
دلیل کند باید کرد واگر زحل درین جایگاه شود تسیر از درجه وسط السماء کنی از سالها
که دلیل کند عمر از سالهای که نزدیک وی بود واگر چنین بود آن سال هلاک پدر باشد
وبشب از زحل ابتدا کنی اگر در یکی ازین هشت جای وآن طالع است ووسط السما

وهفتم

وهفتم ونهم هرکه بیش از هفتم نباشد بر پنج درجه تسیر از آفتاب کنی اگر آفتاب بدین
جایها نبود درجات خانه پدران تسیر کن ازین چهار که نظر کند پس قیاس کن
آنچه بر آید از سالها از جمله سالهای سر باشد اگر چنان بود یا نزدیک آن مولود را
پدر ایشان بمیرد **فصل** اما مقالات زرو یوس در کار پدران میگوید بروز از آفتاب
نگاه باید کرد وبشب از زحل وسهم پدران وصاحبش بروز ابتدا از آفتاب کنی اگر در وتد
باشد یا مایل وتد ازین چهار به بوی ناظر بود وآفتاب هیلاج بود که تسیر عمر پدر
از وی کنی وآن کوکب که بوی نظر کند کدخدا بود که دلیل سالهای عمر بود واگر آفتاب ساقط
باشد بزحل نگاه کنی اگر در وتد بود یا مایل الوتد وازین چهار یکی بوی نظر کند زحل هیلاج
بود از وی تا جای قطع تسیر کنی ودلیل کنی بر سالهای عمر وی پس اگر زحل ساقط بود بسهم الاب
نگاه کن اگر در وتد یا مایل الوتد باشد وازین چهار یکی بوی ناظر بود از سهم تا بجایگاه
قطع تسیر کن زیرا که سهم هیلاج بود وناظر کدخدا بود که سالها از وی توان دانست
واگر سهم نیز زایل بود بدرجات خانه پدران نگاه کن ازین چهار یکی نظر کند درجات
پدران طالع بود وتسیر کن تا جایگاه نحس وآن کوکب که قطع کند وآنکه ناظر بود کدخدا
بود که دلیل سالها بود وبشب ابتدا بزحل کنی پس آفتاب پس بسهم پدران پس خانه پدران
فصل فاما مادر بروز باشد ابتدا بزهره کنی پس بقمر پس بسهم الام وبشب ابتدا بقمر کنی پس بزهره
پس بسهم الام برین مثال گفته آمد در باب پدر **فصل** چون در حال پدر نگاه کنی از چهارم
مادر را از وسط السما نگاه باید کرد اما بطلیوس بروز وبشب نگاه کردی از زهره وقمر
کدخداوندان این هردو وآنچه بهتر بودی ازین میانه کدخدا کردی که صاحب سالهای عمر
بودی وبشب از قمر تسیر کردی وبروز از زهره تا جای که قطع کردی وچون با آفتاب هیلاج

در مواليد دليل عمر پدر و مواليد همه از اينجا بداني و گفته است که بيشتر آن بود که مولود و پدرش
در يکی وقت بميرند و چون مولود را عمر گشته بود و در بن مواليد که قمر هيلاج بود عمر مولود و
مادر مولود از قمر توان دانست و خاصه اگر قمر گشته حال بود **فصل** و بدانکه دليل پدر چون
دليل عمر پدر کند در بيشتر مواليد سالهای کوچک بود و باشد که مولود را بود که دليل سالهای
ميانه کند و چون راجع بود و وی در وتدی بود سيم در رجوع از عقاب شمس گذشته بود يا نيمه زايل
که دليل سالهای کوچک بود و باشد که بکاهد و اگر در زايل بود و راجع سبک سالهاش بکاهد و
اگر ساقط بود و راجع سبک سالهاش نقصان کند و اگر با رجوع احتراق بود يا کوشتی از سالهای
بطالعها نقل کند بعد دور کوچک و اگر راجع بود نحس و محترق بميرد در ساعت ولادت و اما قوی
در حالت پدر در رساله مختصر گفته است که نگاه کن از چهارم و صاحبش و سهم الآباء و زحل و آفتاب
پس بدان که مهتر کدام است بر اين اندازه وی سخن گوی اگر ضعيف بود و اگر قوی حال پدر آن
چنان بود **فصل** و حال مادر بدانی از سهم الام و زهره و قمر و عاشر پس بدانی که مهتر کدام است
برين همه اندازه حال وی بقوت و ضعف سخن گوی چنان بود حال را در وابو العبس ضمير مراجر
داد که پيش حسن بن سهل حاضر بودم استخراج مهتر چنين ميکرد که واليطس گفته است صاحب خانه را
پنج ميگيرد و صاحب شرف را چهار و صاحب حد را سه و صاحب مثلثه را دو و صاحب وجه را
يکی پس نگاه در چهار دليل ميکرد در درجه خانه چهارم و درجه سهم و درجه زحل و درجه آفتاب و
هر يکی را بهری داد چنين که شرح کردم هر چه را عدد بيشتر بود مهتر وی است و مثال بود در زيج
که مرا آن نيکو آمد چنين که ترا ياد کردم بدان تحقيق **باب ... در مواليد فرزندان**
بدانکه مواليد فرزندان بمواليد پدران باز شود و آن دليل که ايشان را در مواليد فرزندان بود
زايد درست مر ازين است که در مواليد خود ايشان و از آن است که دلالت فرزند کس بود ٧٤

٧٤ در مواليد ساقط بود شقی و عيش ايشان بد بود پس دليل مواليد فرزندان که چون
بسيار باشند هم آن بود که دليل مولد پدر کند و اگر يکی را سعادتی دليل کند در مواليد چون
اين سعادت اندک بود و آن بهتر بود که مرتبت وی بمراتب پدر انش بالاتر بود و
عيش ايشان در کسب معيشت و صناعت افتد و همچنين مولد پدر بمواليد طلب باز
شود و مولد ملت بمواليد جنس باز شود که غلبه او را بود بر صورت مولود و آفرينش وی و شکل
و هيات وی و دانايان در کار مولود از چند جای نظر کنند از نجم و صاحب وی سهم ولد
و خداوند خانه انش و مشتری و ارباب مثلثات وی عطارد و زهره و کوکبی که در خانه فرزند
بود و چون خواهی که جای مولود و فرزندانش بدانی کوکبی را نگاه کن که غلبه دارد بدين
کواکب و گواهی همه دارد و اگر بصاحب طالع متصل شود و کوکبی که در او نصيب و شهادات
بزرگ بود در طالع باشد حکم بايد کردن که مولود را فرزند بود و اگر بخلاف ايشان باشد
بقوت و ضعف و صلاح و فساد و بالا شدن و زير آمدن بر آن حال که چنين بايد گفتن
بر موجب قوت کوکب و ضعفش و فساد و صلاح و سعادت و نحوس و چون مشتری و زهره و عطارد
درست و قوی باشند در مواليد آن مولود را فرزندان باشد و ايشان را نيک بود و چون زحل
مستقيم السير در وسط السما بود و مشتری بوی ناظر و از نحوس خالی بود مولود را عدد فرزندان
بسيار بود و چون ارباب مثلثات مشتری اول و دوم هر دو قوی باشند و او در اخر حال
بود و سعادت بفرزندان و چون ماه و عطارد در وسط السما باشند مولود را فرزندان
باشد و او را از ايشان خرمی بود و چون در برج خامس بود از طالع و صاحب وی مسعود بود
و قوی حال مولود را فرزندان بسيار باشد و چون مشتری در وتد طالع بود و بهرام در
مغرب مولود را فرزندان باشد و با ايشان زندگانی کند خرم و او را سعادتی بود

دچون وسط السماء برج بسیار فرزند بود و کوکبی سعد درو بود دلیل فرزندان باشد و چون
مشتری و زهره و عطارد دلیل کنند که ویرا فرزندان بود و چون مشتری در طالع بود و عطارد
در مغرب ویرا فرزندان نیک باشد که چشم بدیشان روشن بود و چون سهم الولد در وتدی
بود از اوتاد و بجایگاهی نیک و پسندیده بود از طالع مولود را فرزند بسیار بود و چون برج
خامس از طالع و خداوندش و سهم صاحب خانه اش در وتدها باشند و سعود بدیشان ناظر
مولود را ولد بسیار باشد و چون عطارد در طالع باشد و قمر در مغرب و سعود بوی ناظر
و نحوس از وی ساقط فرزندانش بسیار بود و بدیشان خرم بود و چون دلیلهای که بر ولد
مستولی اند در طالع باشند یا در وسط السماء یا در خانه امید مولود را کارهای فرزندان
و چون در دوازدهم یا هشتم یا هفتم روز بری بود و چون کوکب فرزندان در برج مونث
بود در بعضها و درجهای مونث بود ماده بیشتر باشد و اگر آنچه باشد هر کدام دلیل قوی تر
حکم بران باید کرد **باب ـــ قسط در حکم کردن بانکه مولود عقیم بود و فرزند نیاید** چون مشتری یا
در هفتم طالع بود مولود را فرزند نبود و اگر بود اندک بود و چون آفتاب در هفتم طالع بود فرزندش
کم بود و چون صاحب ولد در برج عقیم بود یا برج اندک فرزند منحوس بود و در زیان رسیده
مولود عقیم بود و اگر بود کم بود و چون زهره با زحل بود فرزندش نبود و اگر بود اندک بود و چون
مشتری بزحل از تربیع ناظر بود یا بمقابله او یا بعض نحسها بود مولود اندک فرزند بود و پسر داتی
بود و کم فرزندش هیچ نماند و چون در خامس طالع نحسی بود و صاحبش فاسد بود و در زیان رسیده
از احتراق و یا هبوط یا مقابله یا مقارنه و یا تربیع نحوس مولود را فرزند کم بود و یا خود نبود و چون
قمر در حمل یا میزان بود فرزندانش اندک بود و چون سهم الولد مقارن زحل بود در برج کم فرزند
نبود و یا بود اندک باشد و چون زهره بزحل ناظر از مقابله البته فرزندش نبود و نسلش بریده شود

دچون

دچون آفتاب در برجی بود کم فرزند یا عقیم مولود را فرزند نماند و چون مشتری و زهره و عطارد
در خانه بد باشد و نحسها بالای ایشان بود مولود را فرزند کم باشد و باشد که بمیرد و زیان رسیدش
و چون خداوند سهم الولد در برج ادوم بود از وتدها و نحوس بوی ناظر و سعود از وی ساقط
فرزندش نبود و اگر بود بمیرد و چون زحل در طالع بود و زهره در مغرب و مشتری بوی ناظر نبود
فرزندش کم بود و باشد که هیچ فرزندش نبود و چون سهم الولد در ششم یا در دوازدهم طالع
باشد فرزندش نبود و چون زحل با سهم الولد در یک برج بود مولود را فرزند نباشد **باب شصت و**
در عدد فرزندان درزدنیوس گفته است در کتاب پنجم که آنکه کی بود و صاحب شد اگر هر دو در یک برج
باشند از ایشان بشمار تا طالع چند است هر چند بود و درجه بدان اندازه فرزند بود و اندر
رعولغا گی بسهم الولد که کجا بود و صاحب وی کجا بود بر گیر از جایگاه خداوندش تا بوی چند
برج که میان ایشان باشد بدان عدد فرزند بود و دیگری گفت که چون خواهی که بدانی
عدد فرزندان نگه کن بکواکب که نظر کنند بخانه فرزند بعدد آن کواکب فرزندانش بود و
اگر میان هر دو بود از برج ذوجسدین هر برجی را دو بر گیرد و آنچه در برج ماده بود در عدد
ماده باید بردن **باب ـــ قها در وقت فرزند شدن** اما وقت فرزند چون قسمت
مشتری را بود بسال و شعاع و انتهای وی تا بجایگاه فرزند و اندازه درج اتصال مشتری را
انتها بوتدی بود از وتدها یا اتصال صاحب قسمت با سال شعاع مشتری بود یا انتها مشتری را
بسهم الولد بود یا انتها سهم ولد بخامس طالع بود یا بطالع یا بیاشی عشریه مشتری بود دلیل کند
بفرزند آمدن دران سال **باب ـــ قصه خرمی مولود بفرزند** بزحل نگاه کن اگر نظر
کند در مولید روز بزهره از تثلیث مولود را خرمی بود بفرزند و چون مشتری بزهره ناظر بود
از تثلیث مولود را خرمی بود بفرزند **فصل** و چون مشتری در وسط السماء مستقیم السیر بود

وزاید بفرزند خرم بود وسعادت یابد از فرزندان وچون زهره در طالع بود ومشتری
در مغرب مولود را فرزندان بود که بدان خرم ومبارک بوند وچون سهم فرزند در طالع
بود وصاحبش از کوکبی دور بود ومسعود بود مولود را فرزندان نادر بود وایشانرا جاهی بود
واز ایشان سعادتی یابد **باب قیود بدبختی مولود بفرزند** وچون زحل در مثلثه ومریخ
از تثلیث بوی ناظر بود مولود را حال بد بود با فرزند واندوهگین بود بسبب فرزند و
چون زحل در وتد مغرب بود بسبب مولود را هیچ چیز نبود وزیان وبلا بیند وچون زحل
در خانهای زهره بود مولود بفرزند اندوهگین بود ومصایب وغمها رسد وزیانی وچون
مریخ در وتد مغرب بود خاصه چون قمر بوی ناظر بود بسبب فرزندان غمها ورنجها رسد وچون
زحل در طالع بود وقمر در مغرب ونحوس بوی ناظر ومسعود ساقط از وی ویا برتابان وفرزندان
خویش فرحی نبود وچون زهره در طالع بود وزحل در مغرب غمگین بود وچون سهم الولد
جامع نبود با کواکب وبوی ناظر نبود از هیچ جای بفرزند غمگین بود وفرزند گمشتش از
جای بیفتد یا ناگاه گشتش رسد بسبب فرزند وچون سهم الولد در طالع بود مولود از
فرزندان جفا بیند وچون سهم الولد در هفتم طالع بود فرزندانش با وی دشمنی کنند وزیان
رسانند وچون صاحب خامس در دوازدهم بود وصاحب دوازدهم در خامس مولود را
زیانی رسد از فرزند وچون خداوند حادی عشر در خامس بود وسهم السعاده در دوم فرزند
دیگران را چند وردشان بود وپرورد وچون خداوند خانه خامس از طالع در دوم بود وخداوند
دوم در خامس مولود فرزند کسان را پرورد وچون عطارد وزهره در چهارم طالع بود وآن
برج خانه مشتری بود یا شرفش مولود فرزند کسان را پرورد ویا دایگی کند **باب قیود**
سعادت مولود بفرزند وچون مشتری در طالع بود وبجای خویش خرم بود مولود را فرزندان بزرگ بود ٧٦

دچون

وچون سهم الولد در طالع بود ولد مولود یار بود مادر وپدر را واز وی نیکی بیند وچون
صاحب سهم فرزند در دوم بود ومسعود بود وخلل دارد فرزندش از جمله پادشاهان و
والیان بود وشریفان ولایت وبهتر آن بود که صاحب سهم از نحوستها بری بود ومسعود
وچون سهم الولد در سیم بود ومسعود وقوی بود فرزندان مولود را زندگانی نیکو بود وخیرش
رسد وچون سهم الولد در چهارم بود ومسعود بوی ناظر ونحوس از وی ساقط بفرزندان گنج بود
رسد خواستهای جد ایشان ونام بردار بوند وچون سهم الولد در خامس بود ومشتری وزهره بوی
ناظر بود ویا جامع فرزندانش را نام بود وسعادت دارند وچون در سادس باشد فرزند
مولود زندگان از بنده وچارپایان کنند وبیکار واگر در ثامن باشد فرزند بمیرد وجدش را
سعادت بمال وبرکت فرزند بود واگر در تاسع بود وصاحبش بری از نحسها مولود را فرزند عالم
باشد واز اهل خرد ودین وورع ونیکان باشد **فصل** واگر این کوکب که شهادت فرزند
با وی باشد در شرف بود یا در خانه اش یا در حدش یا وی را فرمانی بود ودران جای که
در وی بود مسعود وقوی بود ونحوس ساقط از وی فرزند مولود با قدر ونام بود **فصل**
وچون دلیل فرزند در جای نیک بود از طالع وصاحب طالع منحوس بود خاصه که دلیل ولد
در عاشر بود فرزندان از پدر بهتر بوند واگر صاحب طالع بالای زمین بود ومسعود دلیل
مولود آن بود که محتشم تر بود از فرزندان **فصل** ونگاه کن بسهم زنان ومادگان هر
کدام که قوی تر وبا سعادت تر بود حکم بر اهل نصیب آن کوکب کن بصلاح وقوت
باب قیود نادانی وحماقت فرزند مولود وچون مریخ وزهره با قمر باشند یا بوی
ناظر نادان واحمق بود وچون مریخ در طالع بود وقمر در مغرب مولود را فرزندان باشد
جاهل ونادان وچون مشتری وزحل در طالع باشند ومریخ وعطارد وزهره در وسط

السما مولود را فرزندان نادان بود و چون سهم الولد در چهارم طالع بود که خانهٔ دشمنی
فرزندست فرزند مولود در دشواری و دلتنگی در رنج بود از دشمنان و چون صاحب
سهم الولد در برج ششم بود و منحوس باشد وی را فرزندان باشد که تن ایشان بیمار
بود و درویش بوند و چون سهم الولد در عاشر باشد و از نحوس بری بود بر دشمنان خود
مولود را فرزندان نادان و احمق و بدکار باشند و اگر صاحب سهم منحوس بود عمل بندگان
خوار مایه کنند مردمان ایشان را و چون سهم الولد در برج یازدهم بود مولود را فرزندان
بدخوی بود با یکدیگر و اگر منحوس و زیان رسیده بود البته برادران وی فاجر و فاسق
باشند و چون صاحب خامس با صاحب سهم الولد در تحت الشعاع در جایگاه مستور و پنهان
شدن مولود را فرزندی بود مستور و پنهانی و چون قمر و بهرام زحل ناظر بوند از تثلیث
مولود خود را از فرزندی نفی کند و بیزار گردد و چون کوکبی که دلالت ولد او را بود در وتد
بود و منحوس و زیان رسیده و جای بد بود دلیل کم عمری فرزندان مولود بود و درویش بوند
باب هلاک فرزندان مولود زحل و مریخ چون در خانهٔ فرزند باشند یا نظر
کنند از تربیع یا مقابله فرزندان مولود بمیرند و چون خداوند برج یازدهم در پنجم طالع بود
و خداوند سهم السعاده در ثامن هیچ فرزندی نبود او را الا که همه بمیرند و چون آفتاب در
خامس بود مولود را هیچ فرزند نماند و چون مریخ مقابل مشتری بود فرزند ایشان را بکشند و چون
عطارد در طالع بود و زحل در مغرب فرزند بمیرد و چون زحل با مریخ در طالع بود یا در وتد
الارض مولود را فرزند بمیرد و چون مریخ و عطارد در مغرب بوند یا در وسط السما مولود فرزندان
خویش را برادر و انباز پندد و چون مشتری در چهارم یا هفتم و کوکبی نحسی از نهم بوی نظر کند از تربیع
یا از مقابله و خاصه که چون محترق بود یا در هبوط مرگ فرزند مولود بود و چون دو نحس با صاحب

خانه

خانهٔ فرزند باهم بوند یا بوی نظر کنند از تربیع و مقابله دلیل مرگ بود مولود را و چون
صاحب خانهٔ فرزندان متصل بود بصاحب ثامن از خامس اگر صاحب دوازدهم باشد
فرزند مولود بمیرد و نسلش منقطع شود و چون ارباب مثلثات مشتری محترق یا ساقط باشند
یا با نحوس بهم باشند یا بوی نظر کنند از تربیع یا مقابله مولود را فرزند نماند و اگر سهم الولد در
خانهٔ زحل بود و نحسی بوی ناظر دلیل آن کند که مولود بیشتر از فرزندان بمیرد و یا بکشند
باب فی اندر بندگان مولود به برج ششم نگاه کن و صاحبش و صاحب مثلثه دوم و مریخ
و سهم العبید و مشتری بان جهان اگر میان وی و میان مشتری مولود پیوندی بود دیر ابندگان
باشد و الا بر اندازهٔ حال مشتری از دلیل بر بندگان حال بندگان باشند **باب فی اندر زن خواستن**
دانایان بکار زن خواستن از چند جایگاه نگاه کنند هفتم و صاحبش و سهم العرس و صاحبش
و ارباب مثلثه نیز و کوکبی که شهادات این خانها که شرح کردم با وی بود چون این دلیلها
و کواکبی که غلبه شهادات قوی باشند بر جا ایستاده دلیل صلاح و زن خواستن و قوت و
سعادت و خرمی بود مولود کند و اگر ضعیف بود یا ایل زیان رسیده دلیل ف در تزوج کند
و باز پس افتادنش و دشواری در و پیشه صلاح نکاح و فسادش بدان کوکب بود که با زهره
آمیزد خاصه زیرا که زهره خاصه دلیل نکاح است در اصل و بر اندازهٔ سعادتش و نحوست و منفعت
و مضرت همچنانکه زهره چون منحوس بود از بهرام دلیل زنا و فجور بود و نکاح محرم و در نکاح
بدکرداران ترس و بیم و خشم بود **فصل** چون زهره که در برج مریخ بود یا مقابل یا مقارنه بود
دلیل اتفاق بود که در خانهٔ مریخ بود یا در شرفش مولود را نکاح تباه بود و اگر در برج ماده باشد
با وی غلام بارگی کند و چون زنی دارند دوراند و اگر در برج نر بود وی و همچنین در مولد
زنان زانیه بوند و قحبه و اگر در برج نر بود مساحق و قحبه بود **فصل** و اگر زهره با زحل آمیزش دارد

دلیل نکاح زشت بود و فرزند و نسل بریده شود و نطفه تباه کرده و دلیل کند که زن نخواهد
واگر خواهد بیشتر پرستاران و پیرزنان باشند و اهل نجاست واگر آمیزش با مشتری دارد
دلیل صلاح نکاح بود و مبارکی **فصل** و چون خواهی که تزوج بدانی نخست در بابهای فلک آنچه گفتیم
نگاه کن تا معلوم شود واگر انجام درست بود از عیب و فساد پس آنگاه کار بر چنانکه شرح کردم
حکم کن و بر نیک و بد خبر ده بر درستی و راستی **باب فقط در شرح تزوج و نکاح مولود**
اما شرح تزوج و نکاح و دیگر بابها اول آنست که بجنبد اندکی در مولد ایشان زن بود و چون کوکبی
که شهادت کواکب دارد و دلیلهاشان در برجها بدین کوکب که او را شهادتی و حظی
است در مولد چونند و مولود را زن نباشد و چون سهم التزوج در برج دوازدهم بود و نحسها
ناظر بود و سعدها از وی ساقط و زشت تر آن بود که صاحب وی بوی نظر نکند یا محترق
و یا باطل و یا زیان رسیده بنحسها که تباه کند دلیل نباهی زن خواستن مولود باشد
باب فقط تزوج از آزادان و مستوران بدانکه خداوند تاسع هر که در سابع بود و را
زنی مستور و پرهیزکار و دین دار و چون مشتری و زهره و عطارد در هفتم باشند مولود را
زنی باشد با کمال و شرف و دیندار واگر آن کوکب در خانه خویش بود و یا در شرف یا در حظ
خویش و سعدها بدیشان ناظر و نحسها ساقط زن خواستن وی همه مهتران و آنند در نسل
از جمله محتشمان بود **فصل** و چون زهره در وسط السما بود و مسعود بود ناظر و نحسها ساقط
مولود را زن محتشم بود از شریفان و چون خداوند خانه آفتاب محترق نبود زیرا آفتاب
در هفتم در خانه خویش بود و سعد با ناظر بود در وتد یا مایل وتد مولود را زنان با زینت
و جمال باشد واگر مشتری نظر کند اهل ستر و خیر و پرهیزکار باشد **فصل** و چون سهم التزوج
در تاسع بود و قوی و مسعود بود و صاحبش از نحسها بری مولود را زنانی باشد غریب و او را

ازایشان

ازایشان نفع و خیر بود **فصل** و چون سهم التزوج در عاشر بود و صاحب وی از نحسها بری
بود زنان معروف و نام برده و مستور بوند اگر صاحبش مسعود بود دختران بزرگان بوند
فصل واگر سهم التزوج در رابع باشد و مسعود بود واز نحوستها بری از خویشان خود زن خواهد
و نیکو حال خواهد و چون سهم در خامس بود زنی خواهد که بسیار از وی کهتر بود و او را دستگاهی
بود و چون مشتری نیز ناظر بود از تثلیث یا از تربیع در دوازدهم و در هشتم بود مولود را از زنان
باشد اهل خیر و ستر و نحسها و زیان چند که پیش از وی بمیرند و چون مشتری کدخداوند سهم العرس
بود و وی در مغرب مولود زن غنی بود از خویشان و چون زهره خداوند سهم العرس بود
و وی در وتد مغرب بود زن طرب دوستی خواهد واگر کابی زهره عطارد بود زن خواستن
وی بر سبیل سخرگی و فریفتن بود والله اعلم **باب فقط خواستن زنان سفله و فاحشه**
و چون عطارد در وتد رابع بود و مریخ با وی ناظر باشد زن وی دختر خواهد و چون زهره در
وتد الارض بود و آن برج دلو بود و قمر بهره و ناظر از تربیع و مقابله زنی جلب زانیه خواهد
و چون زهره در ششم باشد مولود را از زنان زانیه و فاجره باشد و غمان کشد از ایشان
و چون زهره در وتد الارض بود و جای وی جدی بود یا سرطان زنی بود دنی و فاجره خواهد
و چون زهره در دوازدهم بود زن فاجره و سفله خواهد واگر عطارد در برج سابع بود زنی
خواهد که فال زجر داند و بند و فسون و جادو و بخور و چون شمس در سابع باشد مولود را زنی
باشد که بر وی ستم کند و طاعت وی ندارد و زانیه و فضیحه بود و چون خداوند هفتم بهشتم نظر
کند مولود را زنی بود بی اصل و این آنگاه بود که برج ثابت بود و ماه و جدی بود زن دارد
واگر منقلب و جسد زنان نخواهد و چون راس در هفتم بود و زحل با وی باشد و زهره در طالع بود
مولود زن شوهر کرده خواهد و چون سهم العرس کابها بد بود زنی خواهد که با وی عیب باشد

با نقش نگار و نام زشت باشد **باب تعرف تزویج زشت و گنده** و چون زهره
هفتم بود و زحل و مریخ بدو نظر کنند زن پرخواهد و لکن حالش نیک بود و چون خداوند
مثلثهای زهره منحوس باشند پیش از وقت یا تحت الشعاع یا جای بد دارد و دلیل دشواری تزویج
بود و زن پرخواهد یا پرستار یا زشتکار یا بیرون که عزت کم دارد و زن را بزند و بد دو پوشد
بود و چون زهره با زحل بود یا در حد زحل یا زحل بوی نظر کند زنی پرخواهد یا شوهر کرده
یا زنی که عیب و فکار باشد و چون زهره با مشتری در تحت الشعاع باشند در برج که فرزند
ندارد مولود زن زشت پرخواهد و زنی که نزاید و چون خداوند سهم العرس زحل باشد
در خانه منحوس باشد زن پرخواهد و چون خداوند هفتم زحل باشد زنش از جنس یا در پرورشه
و چون در وتد مغرب باشد کوکبی از کواکب علوی یا خداوند هفتم علوی بود در برج که
شهادت دارد و بمغرب میشود دلیل زنان پیر باشد که نزاید و چون کوکبی که شهادت
تزویج با او است زحل باشد در مغرب دلیل زنان پیر باشد و کسی که نزاید **باب تزویج**
پرستاران و بندگان زهره چون در دوازدهم باشد و زحل و مریخ بوی ناظر مولود با
پرستاران جماع کند و ایشانرا زن کند و زنانی خواهد که بفساد و زنا مشغول باشند و چون
خداوند برج هفتم در ششم باشد با پرستاران جماع کند و همچنان باشد که شرح کردم
و چون خداوند هفتم در دوازدهم باشد و خداوند دوازدهم در هفتم بود پرورده خواهد
بزنی یا در غربت نسب دارد و چون سهم التزویج در دوم طالع باشد و صاحبش بری از
نحوس و بادی شهادت باشد پرستاران خواهد یا زنانی که حسب ندارند و میراث
یابد از ایشان و چون سهم التزویج در برج ششم باشد پرستاران را بزنی کند و اگر
سهم قوی و مسعود باشد و چون زهره با زحل جمع باشد سبب باشد در خانه آتشی و اگر ٧٩

زهره

زهره و زحل در طالع باشند زنی خواهد از پرستاران یا دونی و چون صاحب هفتم با عطارد
منحوس بود از بهرام پرستاری خواهد یا زن دزدیده و زور شده و چون زحل در وتد مغرب
باشد یا در وسط السما و در اسد بود یا جدی یا دلو و قمر ناظر شود بوی و نه مشتری زن شوهر کرده
خواهد یا فاسده یا پرستار و اگر بهرام نظر کند بسبب زن دشواری و رسوایی وی را رسد
و فضیحتی و چون زهره در خانه آفتاب باشد دلیل کند که مولود از تزویج بهره ور نباشد
و بیشتر آنکه زن پرستار کند و خادمه و پرورده باشد **باب تعرف کسی که با محرمان خویش زنا کند**
و چون زهره در خانه ماه بود جماع وی با پرستاران بود و خاصه زهره و عطارد چون هر دو
در طالع باشند و طالع خانه زحل بود یا خانه زهره جماع با دختران و خواهران خویش کند
و بدتر آن بود که هر یکی از ایشان در حد آن دیگر بود و چون سهم التزویج در سیم بود خواهران
خویش را بزن کند یا عشیره یا زن برادر یا زنی که خواهران و خویشان وی باشند یا
آمیزش کند و اگر منحوس بود با خواهران باشد یا مانند و اگر سهم التزویج در رابع باشد
و منحوس بود مادر و عمه را بزن دارد و جماع با ایشان کند یا زن پدر و چون سهم التزویج
در برج پنجم بود منحوس و سعد ناظر وی ساقط فرزندان را بزن دارد یا مانند فرزند و چون
سهم الولد در برج هفتم بود کسی را بزن کند که چون فرزند بود و اگر صاحب سهم الولد شهادت
دارد فرزندان را بزن کند یا دختر زنش و چون قمر بسهم التزویج ناظر بود یا مقرون بوی و
خداوند سهم با سهم بود خالات خویش را بزن کند و خویشان را بزن کند که نشاید جماع
با ایشان کردن و اگر مریخ ناظر بود و مشتری ساقط از ان تحقیق و مریخ چنین در سوا شود و چون
آفتاب در خانهای مشتری باشد جماع با زن پدر کند و با زنان برادران خویش کند و چون
زهره در خانهای زحل بود و خاصه در جدی شبه تیجان پدر را جماع کند و زنان برادران

و با زنانی که از ایشان شیر خورده بود و چون قمر در خانه مشتری بود عشرت با زن پدر کند
یا زن برادر یا زن خویش اگر مولود ماده بود پدرش با وی زنا کند یا شوی مادرش یا کسی که
خویش وی بود و چون آفتاب در حدود زهره بود با مادر یا خواهر یا کسی که محرم بود زنا کند
یا زنی خواهد و چون قمر در خانه هفتم بود و برجی مؤنث بود و زهره بوی ناظر و آفتاب از
تربیع یا مقابله مولود خواهران را بزنی خواهد **باب هفتم کسی که پنهان زن خواهند**
و چون صاحب سابع زیر زمین بود یا تحت الشعاع زن پنهان کند و چون خداوند سهم التزویج
برج بود در هفتم طالع بود زن پنهان کند و خواهد از جنس مادر و پدر خویش **فصل** و چون نظر
وی برج در ششم باشند زنا و تزویج همه پنهان کند و چون مشتری بر زهره ناظر بود نه سهم التزویج
نه هفتم طالع و خداوند نکاح پنهان کند زیرا که مشتری ستر کارها پنهان کند و چون زهره
در سیم طالع شرقی و در حدود مشتری و یا در حدود خویش زن پنهان خواهد و از آن سبب صلاح
و خیر بیند و سعادت بدیشان و خرمی یابد **باب هشتم سعادت و خرمی بر زنان**
و چون عطارد در طالع بود و در برج ماده از جهت زنان وی را خواسته بسیار بود و چون سهم السعادة
در سیم بود و زهره هم در وجه وی از تزویج خیر بیند و چون زهره بشب خرم بود در سیم طالع و
مشتری بوی ناظر از تربیع یا مقابله یا تثلیث وی را از زنان باشد مبارک پی و چون زهره
در چهارم بود و مشتری بوی ناظر و نحوس ساقط و در برج ثابت و مسعود بود از جهت زنان
وی را خیر و سعادت نهاده شد چون خداوند هفتم در برج پنجم بود مسعود و قوی بود از جهت زنان وی را
نفع بود **فصل** و چون زهره در برج قاسی بود که بیت الفرح ویست خرمی و سعادت بیند
از جهت زنان و چون زهره در برج ثور بود در وتد مغرب و مسعود و درست بود و از آفتاب
و نحوس تزویج وی نیکو بود و بدان خرم بود و چون عطارد در برج هفتم بود بشب مولود را ۸۰

خرمی

۷۹

خرمی بود بزنان و چون زهره در برج نهم و مشتری با وی بود یا ناظر از تثلیث و تربیع یا مقابله
مولود مبارک بود و کشاده دست و در مال زنان وی را فراخی بود و قبولی و فوقی و نالی
و چون راس و عطارد و زهره در حادی عشر بود سعادت مولود بیشتر از زنان بود و مولود یا بود
چون سهم تزویج در حادی عشر بود زنانی را بزن خویش کند که با ایشان زنا کرده باشد و اگر
سعود بود وی را بدیشان سعادتی بود و چون سهم السعادة در هفتم بود و مسعود و دور از نحوست
مولود را سعادتی بود بتزویج و خرمی و چون زهره در خانه خویش بود زن خواستن بر او
وی بود و بزنان خرم شود و چون زهره در خانه مشتری بود خرمی یابد از نکاح کردن **باب نهم**
کسی که زن خواهند و از وی غم بینند چون زهره در ثانی عشر بود از تزویج او از زیان و دشواری
بیند و چون زهره در دوم طالع بود بروز و نحسها بوی ناظر بوند غمگین شود و رنج بیند از جهت زنان
و اگر زهره خرم بود بشب و در سیم طالع بود و زحل و مریخ بوی ناظر باشند از تربیع یا مقابله مولود را
بر یک زن صبر نباشد و از جهت زنان غمگین شود و رنجها بیند خاصه اگر در برجهای منقلب بود
و چون زهره در وتد رابع بود و نحوس بوی ناظر و سعود ساقط مولود را تزویج نه نیک بود
و دلتنگی بیند و اگر آفتاب با سر ازدها در وتد الارض بود از اهل خویش عاجز بود و بزن
و فرزند خود نتواند ایستادن **فصل** و چون قمر بنور محتل بود یا با مریخ باهم بود در ششم و آن
برج خانه زهره از جهت زنان او را غمها رسد و دشواری بیند و چون زهره بجای خویش
خرم بود و در نهم باشد و نحسها بوی ناظر از تربیع یا مقابله مولود را از زنان رنج و سعایت
بود و بسبب ایشان وی را خصومت باید کرد و بیشتر زنان نفقه و سقط باشند
و چون سهم التزویج در هفتم بود و تباه و منحوس باشد دشواری بوی زند و درد و زیان
و از زنان وی را فضیحتی و شنعتی رسد و اگر سهم التزویج در نهم منحوس بود بازنانش

[illegible]

خوش نباشد و دشواری چند بسبب ایشان و چون سهم السعاده منحوس بود غمگین شود
بسبب زنان و مشتری زوج وی فاسد بود **باب قنج در مرگ زنان مولود**
چون قمر در چهارم بود و نحس بوی ناظر مولود را زن بمیرد و چون زهره در چهارم بود و زحل و
بهرام بوی ناظر مولود را زن بمیرد و اگر برج منقلب بود پیش از وی بسیار زنان هلاک شوند
و اگر خداوند هفتم در هشتم بود زنان مولود پیش از وی بمیرند و او از پس خود تنها ماند و چون قمر
از مقارنه مریخ بزهره شود و هر دو در مغرب باشند زنان بسیار خواهد و پیش از وی بمیرند
و چون زحل در برج هفتم بود در مولد شب و قمر و زهره با وی باشند دلیل مرگ زنان و فساد تزوج
و ویران بودن خانه که در وی زاده بود و چون زهره و مریخ و عطارد بقمر ناظر باشند مولود را از جهت
زنان اندوهگینی بود و مصیبتها رسد و چون زهره در برج هفتم بود و نحس بوی ناظر بود
از وی ساقط بود زنش بوی وفا نکند و چون صاحب هفتم محترق بود یا با آفتاب [illegible] رسد زیان
کار و اگر در ثامن و سابع بود زنانش بمیرند زیرا که دوم خانه مرگ هفتم بود و چون برج هفتم
منحوس بود و صاحبش بر منحوس بود از نظر عطارد و مریخ و مشتری بوی نظر نکنند زن خویشتن را
بکشد از سر غیرت و اگر بهرام و زهره در خانه مریخ باشند بدی عظیم بینند از زنان و سبب
عشق بازی و غیرت ایشان را بکشد **فصل** در عدد زنان و شوهران بدان کارکی که در زیج
گفته است که چون خواهی که عدد زنان بدانی از وسط السماء تا بزهره برگیر بر اندازه کواکب که
میان ایشان بود زن بخواهد و عدد زنان و اگر مولود زن بود از وسط السماء تا مریخ برشمارد
و اگر مریخ در وسط السماء بود از مریخ تا بمشتری برشمارد چندان کواکب که در میان ایشان
بود عدد شوهران وی بود **باب فقط نیکی و بدی مرگ مولود** بدانکه احوال مردمان در
باب مرگ متفاوت است چون چیزهای دیگر که وصف کردم که تفاوت دارند و اگر نزد در میان

مردمان بود که مرگ را بر دل وی کراهیتی سخت بود و دایم ترسنده بود و باشد که خوارش دارد
و وی را باکی نبود از مرگ و نیندیشد و بود که سعادت وی در مرگ بود که شقاوت و بلا بود که
خود را بکشد و باشد که بمرگ بد بمیرد جنگی و دشواری و باشد که بمرگ ناگهانی بمیرد و باشد که
بغربت بمیرد و باشد که بشهر خویش بمیرد و هر دوی را از این دلایل بسیار است عظیم و علتی
در نجوم روشن و قوی بفرمان خدای تبارک و تعالی **فصل** طالع هرگاه که حمل بود بهرام صاحب
وی بود و خانه عقرب ثامن طالع بود خانه مرگ از آن جهت است که بهرام در خانه خود است
و از بیرا اصحاب بهرام را از مردم که دلیر و مردانه و دلاور باشند و بدکردار و راه زن و دزد
مرگهای ایشان بدست ایشان بود بر آنچه با مردم کنند و بر تن خویش و بعض کشتن کنند
و زخم کردن و شمشیر زدن و اسیر گرفتن و بد کردن و همچنین هفتم حمل میزان است خانه
زهره و بیت الموت نیز ثور بود که وی نیز خانه زهره است از بهر آنکه زهره خانه زندگانی و درست
فصل و همچنین زنان که در نصیب زهره اند و طبع شان است که بلا و مرگ بخویشتن کشند
و بسبب مواد و ولد خویشتن را هلاک کنند و باشد که سبب مرگ آن نکاح و فرزند بود
که غالبتر همه است بر طبع ایشان **فصل** و چون طالع قوس باشد که خانه مشتری است ثامن
سرطان بود که خانه شرف در غنت و بیت و مشتری دلیل فرزانگی و عبادت و کنشت
که مساجد دارند و اهل خیر و دین و در برج از بهر آنکه مرگ نیکان بود و شرف ایشان بود
که ایشان زادوران سعادت بود **فصل** و اهل نصیب عطارد از مرگ بهتر رسد و بیشتر
اندیشه زیرا که مرگ وی در خانهای زحل و بهرام بود و این هر دو دلیل مرگ و ترسها و هولها
و مرگهای زشت و دشوار است **فصل** و جای دیگر دلیل مرگ هفت است ثامن و صاحبش و
سهم الموت و صاحبش و برج هفتم و زحل و خداوند مثلثه و برج چهارم اول این جایها بشناسکی

منحوس باشند یا بهره و ناظر باشد از تربیع یا مقابله مولود را مرگ بد بود **باب در مرگ فجاه**
چون راس و زحل و مریخ در چهارم باشند مولود ناگاه بمیرد و چون قمر در ثامن بود شب و
نحسها بوی ناظر بود هم ناگاه بمیرد و چون صاحب مثلثه اول از برج رابع نزد در خانه خویش
و نحسها بوی ناظر بود هم از جای بد بود که نحسها او را بینند و سعود بهم ساقط باشند ناگاه بمیرد و یا
بکشندش یا ناگاه آفتی بوی رسد و او را بهلاک برد **باب قصه کسی که بغرق بمیرند**
چون خانه زحل برج ثامن بود و در برجی تر بود غریب و بهرام بوی ناظر غرق شود در جوی یا در
دریا و چون زحل صاحب خانه ثامن بود و سهم الموت و خداوند خانه آن و زحل صاحب مثلثه
در برج چهارم چون این همه دلیلها یا بیشتر در برج آبی باشند بغرق بمیرد و چون کوکبی که شهادت
آب با همه دلیلها دارد و مستولی بود بروی در برجی بود از برجهای آبی مرگش بغرقاب بود **فصل**
و چون خداوند رابع در سابع بود در برجی از بروج آبی دلیل غرق شدن بود و چون زحل و
مریخ در وسط السما باشند یا قمر در برج آبی مرگش بغرق بود یا باران **باب قصه کسی که**
بآتش بمیرد و چون صاحب برج سابع در سابع و نحوس بوی ناظر بود و در برج ناری بود بآتش
سوخته شود و چون قمر با بهرام در برج هشتم بود بآتش میرد و چون کوکبی که دلیل مرگ بود در
برج آتشی بود بآتش میرد و چون قمر صاحب هفتم بود و مریخ و آفتاب بوی ناظر باشند
و یکی ازین هر دو در سابع بود و یکی در عاشر بآتش سوزد **فصل** و چون قمر در وتدی از اوتاد
بود یا قی الوتد مشتری بود بوی نظر نکنند و نحوس بوی ناظر باشند و در برج ناری بود
و نحسها یا بعضی از ایشان در برج ناری بود بآتش سوخته شود **باب قصه کسی که از جای بلند افتد**
و چون آفتاب در برج هشتم بود غریب و منحوس و صاحب ثامن و نحسها بوی ناظر باشند
از جای بلند بیفتد و چون قمر در وتدی بود یا بعد الوتد و مشتری غریب بود و پیش از وتد با

و کوکبی که شهادت این همه دارد بر ان حال نداره و طبع و جه واجب کند در مرگ
مولود سخن بگوی و برین کار کن اما کسی که بغسا و معده میرند چون صاحب برج ثامن
بهرام بود و با آفتاب در برجی باشند رطب مرگ مولود از شکم آن از حرارت در
و چون مریخ صاحب سابع بود در زیر شعاع از درد شکم بمیرد یا از درد اندامی از اندامها
و چون آفتاب گرفته بود در برج هفتم و خداوند خداوند انجا بگاه مقیم بود یا راجع مرگ از
بیماری دراز بود و درد و چون قمر منحوس بود در وتد هفتم مرگ مولود از ریش و پوسیدن
اندام و خون **فصل** و چون آفتاب در طالع بود و قمر در برج مغرب و مریخ در وسط السما
و وتد الارض و مشتری را میان ایشان شهادتی نبود و نظر کند بوی مرگ مولود از
حرارت و سوختن و اخلاط تن که تباه بود و چون قمر با بهرام بود در سابع مرگ وی از ان
بود که خون از بینی آید یا نزله یا علتهای دموی **باب قصه کسانی که بمرگ بد بمیرند**
چون قمر در طالع بود و نحسها بوی ناظر باشد مرگش بد بود و چون زحل و مریخ و عطارد با مشتری
و زهره در چهارم طالع بود مولود را مصایب رسد و مرگش بد بود و چون قمر در دوازدهم بود
و نحوس بوی ناظر و بتر آن بود که یکی از نحسها صاحب سهم الموت بود و چون بهرام در هشتم
بود و بقمر ناظر بود هر جا که بود مرگش بد بود و چون سعدها از برج برآید و بقمر ناظر باشد از اوتاد
مولود ببدی بمیرد و چون ارباب مثلثات چهارم را نحسها ناظر باشند و در جای بد مولود را
جان کندن دشوار بود و جانش دشوار برآید و چون مشتری و زهره در هفتم طالع باشند مولود را
مرگ بد بود و چون زحل بشب در ثامن بود مولود را مرگ بود و نگاه کن با ارباب مثلثات
مشتری و بهرام که چگونه بود و کدام بدیشان ناظر بود و بکجا بینند بجای قوت و ضعف و ارباب مثلثات
نظر کنند یا نه و در تربیع باشند یا مقابله و چون مشتری و بهرام در نظر نحوس باشند و ارباب مثلثات بهرام

نگنند

پس از وتد طالع دور برج خاکی بود از بلندی بیفتد و بمیرد و چون زحل در هشتم بود و در هفتم
در برجی که در وی بود خاکی بود و آفتاب در وی بود از بلندی بیفتد و بمیرد و چون صاحب برج
سابع منحوس بود خاصه در وتد السماء و قمر نیز منحوس بود مولود از بلندی بیفتد و بمیرد فصل
و چون مشتری و مریخ در مغرب باشند و سعدها بوتد الارض ناظر نباشد از بلندی بیفتد
و چون صاحب قمر در وسط السما بود و نحوس وی بوی دارند دلیل کند که خانه بر سرش
فرود آید و بمیرد باب قصه کسی که بزهر بمیرند و چون صاحب ثامن در
برج غریب بود و از بهرام یا زحل منحوس بود و در عقرب بود یا سرطان یا حوت مرگ وی
از گزیدن مار و کژدم بود یا زهرهای قاتل فصل و چون زهره صاحب برج هشتم بود
مرگ مولود ناگاه از جهة زنان یا زهری قاتل بود و چون زهره خداوند ثامن بود و منحوس
در مستی بمیرد یا از بسیاری می خوردن باب قصه کسی که ایشان را سباع و ددان بخورند
و چون خداوند دوازدهم با زحل بود در طالع سگان و ددان وی را بخورند در بندگاه
صید دوست دارند فصل و چون سهم السعاده در دوم بود و نحوس بوی ناظر سگان
و ددان بخورند وی را و چون قمر در وتدی بود یا در پس وتدی بود و مشتری در غربه
بود و از وتد زایل بود و در برجی بهیمی بود و در اسد خاصه ددان وی را بخورند فصل
و چون قمر با زحل بود و مریخ در وسط السما باشد و آن برج چهارپا بود یا برج سنبله وی را
ددان بخورند و سباع باب قصه کسی که گردنش را بزنند و چون صاحب بیت الحیوة
در هفتم طالع بود و مریخ خداوند هفتم بود گردنش بزنند فصل و چون مریخ در وتد عاشر
بود و قمر در سابع بود و سعود بقمر ناظر نبود مولود را ددان و دشمنان بکشند و چون خداوند
برج هفتم آفتاب بود و آفتاب در هشتم بود منحوس و قمر بنحسها متصل یا باحتراق نباشد

پادشاه

پادشاه وی را بکشتن بکشد فصل و چون مریخ در وسط السما بود در خطهای خود خاصه در
موالیه روزی و قمر در عقرب بود و هیچ سعدی بوی نظر نکند نه دی و نه سعدی متصل بود
دزدان و دشمنان وی را بامن بکشند فصل و چون ذنب در برج هشتم و مشتری و زهره
با وی بود مولود را بکشند و بر دار کنند بی داد بسبب خون فصل و چون مشتری در طالع و
قمر در مغرب و بهرام از تربیع ناظر بود وی را بکشند و چون زحل با مریخ بود در مغرب یا در
وتد الارض بکشندش و چون زحل و قمر در مغرب باشند و مریخ در وتد الارض بکشندش و کذا مریخ را
که مریخ در ثامن بود بکشندش باب قصه کسی که بدست خود را بکشند و چون آفتاب
و قمر و مشتری و زهره در برج وسط السما باشند و زحل و بهرام بدیشان ناظر و خاصه چون
یکی از این هر دو صاحب ثانی بود مولود خویشتن را بیاویزد و چون سابع و صاحبش
منحوس باشند و صاحب سابع از طالع بهفتم ناظر بود مولود خود را بکشد فصل و چون
زحل با مریخ در عاشر باشند و خداوند طالع منحوس بود و قمر از صاحب طالع بازگشته
بود و در برجی که بطالع ناظر نبود خویشتن را بر دار کند یا بدست خویشتن بکشد و چون
مریخ و طالع مولود و قمر در مغرب بود و سعدها بوی ناظر نبود خویشتن را بکشد باب قصه
شناختن کشش زنان و چون سهم العرس در ثامن بود و صاحبش منحوس بود مرگ وی بسبب
زنان بود و چون خداوند برج عرس زهره بود و در هشتم بد بود و میان دو نحس کشتن مولود
بسبب پرستاری بود و چون زهره در هفتم بود و قمر در غربت بود و نحسها با وی مرگ وی
بسبب زنانش بود فصل و چون مشتری در خانه زهره بود مرگش بسببها در وی بود
و اگر بجای زهره قمر بود بسبب مادرش بمیرد باب کسی که مرگش پنهان بود
چون صاحب مثلثه برج رابع در رابع یا سابع بود مرد پنهان میرد و چون صاحب ثامن

زیر شعاع بود وی را مرگ زشت بود **فصل** وچون خداوند عاشر در حادی عشر بود یا
سیم یا در عاشر منحوس بود وقمر بنحسها متصل بود بسبب دوستان وخویشان پنهان میرد
وچون خداوند ثامن وخداوند سهم الموت ودلیلهای که شرکت در مرگ دارند یا
کوکبی که مستولی بود بر شهادت مرگ در رابع پنهان بود زیر زمین یا تحت الشعاع
باشد پنهان میرد وکس نداند که کجاست **باب یا کسی که در شهر خویش بمیرد** چون
صاحب ثامن در ثامن بود مرگش در خانهای خویش بود وچون برج ثامن وصاحب وی
منحوس باشند وتباه باشد یا زیان رسیده در زمین خویش میرد وچون مشتری در
برج ناظر باشند از تثلیث وزحل ناظر بود مرد در بستر میرد **فصل** وچون مریخ در طالع بود
ومشتری بوی ناظر از تثلیث در شهر خویش میرد **باب یب کسانی که در غربت میرند**
چون خداوند ثامن در ثانی عشر بود در سفر میرد یا وی را از سبب مردگان زیان رسد
واگر صاحب رابع بدشمنی خانه خویش ونفس خود باشد یا در ششم باشد یا در ثانی عشر
یا در ثامن باشد در شهرهای دور از وطن میرد **فصل** وچون قمر در هفتم باشد برود
وتحت الشعاع باشد متصل نحسها بغربت میرد وچون پیش از وتد بود در غربت بمیرد
وچون مشتری خداوند ثامن بود ومنحوس باشد وثامن منحوس ومشتری در غربت باشد
بسبب پادشاهان وبزرگان در غربت میرد وچون زحل خداوند ثامن بود ومریخ
بوی ناظر بود دولی غریب باشد درین برج بغربت میرد وچون خداوند ثامن در
تاسع بود در غربت بمیرد وچون زهره در زحل ومریخ وقمر در نهم باشند از تشنگی میرد
یا از گزیدن ددان ودر غربت میرد وچون خداوند ثامن در جایی بود که وی را
هیچ حظ دران نباشد در غربت میرد وچون آفتاب در وسط السما باشد ومریخ ۸۴

ناظر

۸۵ ناظر در مقابله یا تربیع در غربت بمیرد **باب یج نگاه در کار سفرهای مولود**
چون خواهی که در کار سفر نگاه کنی صاحب وی وسیم وخداوندش وسهم السفر وخداوندش
وبهرام وعطارد وکوکبی که در خانه سفر فرود آمده بود پس نگاه کن بدان کوکب که
شهادات این کواکب با وی بود بسفر چنان گوی که بینی از حالش واتصالش وبازگشتن و
قوت وضعفش وسعادت ونحوست وحالش وصاحب تاسع چون در طالع بود سعود وقوی و
از نحوست دور مولود را سفر موافق بود وبانشاط بود وحال وی هم درست بود وچون قمر در
سیم بود ومشرقی بود وبیداری از نور آفتاب سفرها ویرا نغمت بود وسفرش موافق آید و
منفعت یابد وشادان بود وچون قمر در خانه بود ومشتری وبهرام بوی ناظر ودلیل نشاط
بود در سفرها ومنافع از جهت سفر وخیر وسعادت **فصل** وچون سعدها در نهم بوند مولود را
نعمت بود وسفرها خیر وسعادت یابد وهر سفری که کند خرم بود وهرچه دوست دارد آن بود
از سفر بار آید خاصه آنگاه که صاحب طالع در جایگاه نیکو بود ودر خانه خویش بود یا در شرف
یا جایی که ویرا دران حظ بود ونحوس ساقط از وی **فصل** وچون آفتاب وزهره وعطارد
در نهم باشند در سفرها آنچه دوست دارد بیند ومنفعتش بسیار بود وفواید وسعادات
یابد وچون قمر در برج مونث بود وشب وآن برج نهم باشد سفرها پیش مولود آید که ازان
منافع یابد **فصل** وچون قمر وصاحبش در خانه سفر بود سفرها دوست دارد وخرم ونشاط
بود ومنفعت بزرگ در سفرها خاصه چون دلیل آنگاه سعود باشد در سفر خرم بود وبا منفعت
فصل وچون صاحب طالع در تاسع بود وصاحب تاسع در طالع بسفرها خرم بود ودوست
دارد ونشاط ود سفر شتاب کند وچون روز سیم بسعدها پیوندد وآن سعد بجای قوت
وصلاح ومشرقی بود از نور شمس بیرون آمده سعود ومتنعم بود وسفرها دوست دارد وخیر

و سعادت چند ما گر این کوکب نحس بود و شرقی بود در بهره خویشتن و بهره ای بوی ناظر
بسفر شود و فایده بسیار چند و در عالم گردیده بود و چون خداوند تاسع در وتد قوی بود
و نحسها از وی ساقط در سفرها مسعود بود و سعادت و بزرگی چند باب رد
کسی که سفر کند و باز نیاید مشتری و زهره چون در خانه ها باشند مولود در سفر زاده بود و هرگز از
سفر باز نیاید و چون عطارد در وسط السما بود و دیداری از شعاع و مریخ با وی بدین شهر
که مولود وی بود باز نیاید و هرگز بدانجا رسد فصل و چون زحل در خانه قمر بود از زمین
دور شود و بغربت افتد و بشهرهای خویش نیاید باب رح کسی که بسفر رود و باز آید
چون زحل در خانه خویش بود بسفر دور شود و باز بوطن خویش آید و چون مریخ در طالع بود
وی را فرمانی بود در خانه سفر بسفر کند و بعد از آن از سفر باز آید فصل و چون زهره با مشتری
و مریخ بقمر ناظر باشند مولود را سفرها پیش آید و دایم بغربت بود و بعد از آن باز گردد
از سفر و چون عطارد در خانه مریخ بود مولود را سفرها بود و چون بسفر رود و باز آید
باب رط کسانی که سفرشان زیان دارد نحسها چون در سیم بوند و صاحب سیم فاسد بود
زیان رسیده در جای بود نه نیک در سفر وی را زیانها رسد و سختیها و کار دشوار
و چون قمر در برج سیم بود و نحسها بوی ناظر خاصه چون برج نر بود سفرش نه نیک بود
و نکبتها و زیانی رسد فصل و چون زهره و مریخ در خانه طالع بوند و قمر بهر دو ناظر بود
از تثلیث یا تسدیس مولود بسفرها گردد و او را نکبتها رسد و چون قمر در هشتم بود
بروز مولود را علتها رسد و بیماریها بود بسفر و چون زهره و زحل و مریخ و قمر در خانه
سفر بوند جمله مولود را تختی رسد بسفرها و بسفر شادان نبود البته و چون مریخ نظر کند
در طالع از تثلیث و قمر با وی بود بسفر وی را دشواریها بود و بلا چند و چون قمر در

فانه عطارد بود سفر بسیار کند که وی را زیان دارد و هیچ فایده و منفعتی نبود و چون صاحب
بیت السفر تحت شعاع آفتاب سفرها بد بود وی را و مانند گریختگان باشد فصل و چون
صاحب بیت السفر در برج مائی بود و بصاحب طالع منحوس در دریا نشیند و دشواریها رسد
در سفر و چون صاحب بیت السفر بهرام بود و بصاحب طالع ناظر بود از تربیع یا از
مقابله و سعدی بوی ناظر بود دشواریها در سفر پیش آید و نزدیک کشتن رسد و
چون در باب مثلثات بروز مولودی روزی را و بشب مولود شبی را ساقط و
زایل بود از وتدها و بطالع نظر نکند و منحوس باشند زیان رسیده و در مریخ و بلاهای
بزرگ بود بسفر و دایم در غربت بود فصل و چون کوکبی که شهادت کواکب سفر
با وی بود در جایهای سفر نیست و بسیار بلاها بسفر چند و چون صاحب بیت السفر
صاحب سهم السفر بود و سهم السفر منحوس بود زیان رسیده و در برج آبی بیشتر سفر مولود
در آب باشد و نکبتها و بلاها بیند از غرق و کارهای دشوار خاصه چون نحسها ناظر باشند
و سعدها ساقط و بیشتر آن وقت بود که گوشت بود و چون گوشت بهرام بود بلا در تش
وی از دزدان و راه زنان بود و اگر این دلیلها در برج خاکی باشند سفرهاش در
بیابانها بود فصل و چون صاحب طالع بصاحب بیت السفر متصل شود حرکت سفر کند
بشتاب و چون صاحب بیت السفر بصاحب طالع متصل شود تن بسفر دهد و بیشتر سفر وی
با کراهت بود بی تدبیر و تقدیر وی فصل و چون صاحب طالع از صاحب بیت السفر منصرف
بود سفر را دوست ندارد و ناخوش دارد و اگر صاحب بیت السفر از صاحب طالع بازگشته
بود تن بسفر دهد و جهد سفر کند و لکن سعادتی نبود باب ری شناختن چاه و معدن
نگاه کن در وسط السما و نگاه کن سهم السلطان را همچنین و آفتاب و زحل را پس هر آن

که مستولی کدام است اگر میان وی و میان مستولی پیوند بود مولود را پادشاهی بود
و در آن ناحیت کارش بجای رسد که شاید فصل دو اپسین بابی گفته است
نگاه کن از درجه وسط السماء و صاحب وسط السماء و مستولی و سهم العمل و صاحب
سهم را نگاه کن که بدین جایگه باشد یا دور ازو نگاه کن و با دوی بیامیز از
وجوه و مانند آن اگر چیزی ازین باشد عمل و سلطانیش بود فصل آفتاب را
نگاه کن اگر در ربعهای شرقی بود قدر و جاهش بود و پادشاهی بجوانی و اگر در
ربعهای غربی بود در حال پیری بود و در آخر عمر سلطانی یابد والله اعلم بالصواب
باب یا معرفت حال سلطان و دانستن وقت عزل نگاه کن بارباب مثلثات آفتاب
اگر همه قوی باشند وی را پادشاهی از اول عمر تا آخر بود و همچنین بگوی که درجه
حال ضعیف و تباه بود از سه ارباب مثلثات اگر اول تباه بود با اول عمر تباه بود حالش
و اگر دوم بر میانه عمر نامش بیفتد و اگر سیم باخر عمر تباه بود و دانایان پیشین
خداوند مثلثه اول را همی حکم کنند و خداوند دوم سه یکی و خداوند مثلثه سیم را
سدس و گفته اند چون زحل بشب در وتدی باشد و مریخ در روز در وتدی خاصه
در طالع و وسط السماء نام وی نیک نشود و وی را عمل بود با تمام سالهای کوکب زحل
اگر زحل بود سی سال و اگر مریخ بود پانزده سال فصل و اگر بگذرد همچنین بطالع برج
که در وی بود و مریخ چون در وتدها باشد خاصه در طالع و وسط السماء سبب عمل هلاک
شود و تباه و زیانش رسد و محبوسش کنند باب ط حال دوستان نگاه کن در حال
دوستان بیازدهم و صاحبش و سهم الاصدقاء و صاحبش و زهره و بهرام و مشتری و کوکبی که شهادت
این دلیلها دارد و حال وی قوی در قوت و ضعفش و سعادت و نحوست و استقامت و رجوعی

دوستی

دوستی و بازگشتش و دیگر حالهاش پس نگاه کن برین که با تو نمودم که دانایان وصف کرده اند
باب یب دوستی بزرگان و پادشاهان و شریفان چون زهره در طالع بود بجای خویش خرم بود
دوستی وی با پادشاهان و بزرگان و شرفا بود و نزد ایشان گرامی بود و حشمتش بزرگ دارند
و چون خداوند سیم طالع در جای نیک بود و در خانه آنجا و شرفش و خانه فرح یا در جایی که وی را آن
حظی بود و سعدها بوی ناظر و نحسها ازوی ساقط همه دوستی وی با پادشاهان و بزرگان و شریفان
بود و از همه دوستان کرامت یابد فصل و چون برج سیم اسد بود یا سرطان و مشتری درو بود یا ناظر
بوی باشد دوست بزرگان و شریفان بود و ایشان وی را دوست دارند و حشمت و قدری بزرگ
دار نسبت ایشان وی را نیک بود و چون مولود روزی بود و سیم طالع قوس بود یا حوت و سعود
بوی ناظر و نحوس ساقط دوستی با بزرگان و پادشاهان کند و در چشم ایشان بزرگ بود
فصل و چون مشتری در چهارم بود و در جای خویش خرم بود با بزرگان دوستی کند و بسبب دوستان
خیر بیند و چون زهره در چهارم بود با محتشمان دوستی کند در حال پیری و وی را اسعادی بود نیکو
در آخر عمر و چون آفتاب در برج پنجم بود و در دهم خویش با پادشاهان دوستی کند و منتفع
شود از ایشان فصل و چون مریخ در پنجم بود و قوی و در دست بود و سعدها بوی ناظر خاصه که
مشتری مردمان وی را بزرگ دارند و با پادشاهان دوستی کند و نزد ایشان وی را قدری
بود و همچنین چون زهره در خانه بود و قوی و سعود دوستی با ملوک و رؤسا و اشراف دارد
و از جهت زنان منزلت و کرامت یابد باب یج دوستی عامه و سفله و سقاط بدانکه
سهم دوستان چون نحوس بود و صاحبش نیز منحوس و در دوم بود یا ششم یا ثامن یا ثانی
عشر دوستی کند با فاسقان و اهل فجور و زنا کند و از ایشان بدی بیند و اگر سهم الاصدقا
منحوس بود و در جای بد با مردم دون دوستی کند و عیش و اگر خداوند خانه دوستان

بصاحب طالع ازبیم با برادران وخویشان دوستی کند واگر منحوس بود بسبب ایشان بلا وضیعت
بیند واگر در چهارم طالع بود دوستان وی پیران باشند واگر بخانهٔ فرزندان بخواهد شد
با جوانان وغلامان دوستی کند وبا کسی که ازوی کهتر بود ودوستی وی اورا عیبی بود واگر از خانهٔ
بندگان با سفلگان مردم دوستی کند واگر از خانهٔ سفر شود دوستان بیشتر در سفر وغربت
اندوزد واگر از خانهٔ دشمنان شود با وی دوستی کند واز دشمنی برگردند وچون خداوند خانهٔ
دوستان در شامی بود برادرانش بمیرند ونقصان وهلاک ایشان بیند باب در نیکوی معیشت
برادران مولود چون حمل خانهٔ دوستان بود دوستی نیکو کند وبرادران حفاظ دارد ومساعدت
ایشان کند بدان کار که افتد وچون خانهٔ دوستان اسد بود حفاظ دوستان دارد ونصرت
دهد واگر درو سعدی بود وسعد صاحب طالع بود دوستان را نفعی کند واز وی خیری یابند واگر
خانهٔ دوستان حوت بود دوستانش بسیار باشند واز وی سود بینند وبسبب وی بزرگ شوند
وچون صاحب حادی عشر بصاحب طالع پیوندد برادران ودوستان وی بسیار باشند ودر
سایهٔ ایشان زندگانی کند واگر صاحب طالع بصاحب خانهٔ دوستان پیوندد با مردمان مخالطت
کند وطلب دوستی ایشان کند ودایم بنشاط واز بهر ایشان کار کند وچون سهم الاصدقا
در وتدی بود واز وتدها وآن برج ثابت بود وسعد ها ورا بینند وکسی حافظ مولود باشند وثبات
بود وکسی که با وی عشرت کند خرم بود باب در جدایی دوستی مولود با برادران
چون کوکبی که شهادات کواکب دوستی با وی بود بدو نیکو ناظر بود قوت وشهادت مولود را دارد
وبنظر تربیع ومقابله دوستی وی فاسد بود وبرادرانش دشمن شوند وچون سهم دوستی در
برج زایل ومنقلب بود کم عهد بود واز دوستی برادران بدشمنی وعداوت گردد وچون
صاحب طالع راجع بود در خانهٔ دوستان با دوستان غدر کند ومولود متهتف بود

واگر صاحب طالع از صاحب حادی عشر باز گردد دوستی با مردم نکند ودوستان از وی
بریدن جویند ووی را دوست ندارند وهیچکس با وی عشرت نکند باب در بیان کسی که از دوستان وبرادران منفعت بیند
وچون سهم طالع ثور بود یا میزان وبهرام بدان برج ناظر بود سختی ورنج بیند از دوستان وبلای
بزرگ رسد وچون در سهم زحل باشد از دوستان وی را خواری رسد وچون خداوند ثالث
در سادس بود مضرت بوی رسد از قبل دوستان وخویشان واهل بیت وچون خداوند خانهٔ
دوستان سنبله بود برادران وی را ایچ بر ندارند ودر حق وی استخفاف کنند واگر نحسی درو
بود یا صاحب طالع منحوس بود بوی دشواریها رسد باب در شناختن حال دشمنان
مرد واز دهم نگاه کن در باب دشمنی وصاحب وی وسهم الاعدا وصاحبش وزحل وکوکبی که وی
غالب بود بشهادات این جایها حال وی بدانی بقوت وضعف وسعادت ونحوست
وجای وی که چون افتاده بود از مولود ونظر وپیوستن وی فصل بدانکه برج دشمنان چون
برج دوجسدین باشد وصاحبش در برج ذوجسدین بود وسهم الاعدا وصاحب وی در برجها
ذوجسدین دلیل بسیاری دشمنان بود واگر در خانهٔ دشمنان چند کوکب بود دشمنان وی
بسیار بوند وچون دو پیکر خانهٔ دشمنان بود برادر دشمنان بسیار باشد لکن ضعیف بوند و
قوت ندارند وچون الاعدا سرطان بود تواضع وفروتنی کند دشمنان را واز ایشان رنج برد
وچون اسد بود دشمنی با کسی کند که از وی قوی تر بوند ودایم از دشمن در ترس بود وچون میزان
بود دشمن وی بسیار باشند وبا کسی مخالطت نکند واگر حوت خانهٔ دشمن بود برادر دشمنان باشد
بروی حسد برند وهر کس با وی دشمنی کنند واگر کواکبی که دلیلهای دشمنان اند همه بصاحب طالع ناظر باشند
وکواکبی که بهره بیشتر دارند مولود را دشمنان بسیار باشند بر موجب حال کواکب در ضعف و
قوت ونظر دوستی وسلامتی بفرمان خدای عزوجل فصل دیگر بکوکبی که در خانهٔ دشمنان

بود و جای کاهش از طالع اگر آن کوکب صاحب بیت الاخوة بود دشمنانش بیشتر برادران و خویشان
باشند و اگر صاحب بیت الولد بود فرزندش دشمنی کند و اگر صاحب بیت العبید بود بندگان و
خریدگان دشمنی وی کنند و اگر صاحب سابع بود زنانش دشمنی وی کنند و اگر صاحب بیت
الشفا بود کسی که از وی محتشم تر بود دشمنی وی کند و اگر صاحب خانه دوستان بود برادرانش صاحب بیت الاعداء بود
دشمنی کنند و اگر صاحب طالع بود با خویشتن دشمنی کند و زیان وی بجسته کند از دشمن و
سهم الاعدا از آنگاه کنند اگر در اوتاد بود از کهتر برابری و صاحب وی همچنان دشمنی وی کند بدتر
آن بود که صاحب طالع منحوس بود و چون سهم الاعدا در حادی عشر بود یا سیم یا نهم یا پنجم دشمنانرا
قوی بود بر وی و دشمن وی اکم باشد و بهتر آن بود که سهم در سیم یا نهم بود هرکه چنین بود
دشمنان وی را دین و ورع و پرهیزکاری باشد و اگر آنجا منحوس بود دشمنان وی افسونگران و
خداوند بند و نیرنج بوند و اگر در حادی عشر بود دشمنانش دشمنی کنند و اگر در خامس باشد فرزندانش
دشمنی کنند و اگر در دوم و هشتم و دوازدهم بود دشمن وی کم باشد و وی را زیانی ندارد دشمنی
ایشان الا اگر صاحب وی نحس باشد و صاحب طالع منحوس دارد و بسهم نظر بود و هرکه چنین بود
عداوت در برج بود که سهم در وی باشد و اگر در دوم باشد بسبب خواسته بود و اگر در ششم
باشد بسبب میراث مردگان باشد و اگر در ششم بود بسبب بندگان باشد و اگر در دوازدهم
بود بسبب حسد و عداوت باشد **باب در شناختن کسی که بروی ظفر یابد**
عطارد چون در خانه خویش باشد سعود وی را ناظر بود بر دشمنان و دوستان و دشمنان و
تنی وی کنند و دشمنی وی بکراهیت دارند و اگر صاحب حادی عشر محترق بود و تباه یا منحوس یا
از جهت نحوستی یا در غربت باشد دشمنان وی کم بوند والله اعلم بالصواب
عرض شیفت کرنا باز ماند که شتی بانی نیم تعالی مرما جلد از در رحمت کند در حق درویشان ۸۸

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی تاریخ
اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة ۱۲۴۰
۲ شهر رجب المرجب
م

کتاب مستغنی الاطفال

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قال النبی علیه السلام
انا مدینة العلم و علی بابها

ا ب ج د ه و ز
ح ط ی ک ل م ن
س ع ف ص ق ر ش
ت ث خ ذ ض ظ غ